

اول ماه مه (یازدهم اردیبهشت) «روز جهانی کارگر» نماد پرچم برافراشته «مبارزه رهایی بخش» خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین «اردوگاه کار و زحمت» به همه کنش‌گران این اردوگاه شادباش می‌گوئیم.

جنبش کارگری ایران در «مسیر رهایی به دست خود» توسط جنبش‌های «خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر مطالباتی و سیاسی اردوگاه بزرگ کار و زحمت» برای «رهائی از زنجیرهای ستم استثماری، استحمار و استبدادی» مبارزه می‌کند.



گرامی می‌داریم «۱۲ اردیبهشت ماه» سالروز شهادت دکتر خانعلی و روز معلم



جنبش معلمان ایران به دنبال سه خواسته اصلی:

«آموزش رایگان»؛

«آموزش عمومی» و

«آموزش کارآمد» برای همه جامعه بزرگ ایران

۱۰

☀️ شریعتی در آینه اقبال ۶۶

☀️ ما چه می‌گوییم؟ ۲۷

☀️ اقبال پیام آور ۵۱

☀️ پرسش و پاسخ بیست ۲

☀️ بحث‌شناسی ۷۹

☀️ سلسله درس‌هایی از نهج‌البلاغه ۵

☀️ عاشورا در سه رویکرد ۹

☀️ تیر اول - انتخابات خرداد ۱۴۰۰

☀️ نیم‌نگاهی به سند ۲۵ ساله ایران و چین ۱

☀️ آزادی و دموکراسی ۶۳

☀️ تفسیر سوره قصص ۴

☀️ جنبش اعتراضی و کارگری ۸

☀️ انقلاب بهمن پنجاه و هفت ۴

☀️ جنبش نافرمانی مدنی ۱۰

اول ماه مه (یازدهم اردیبهشت ماه) خود نماد برافراشته کردن پرچم خونینی است که در روزهای سوم و چهارم ماه مه ۱۸۸۶ (توسط مبارزه بی‌امان کارگران شیکاگو بر علیه نظام سرمایه‌داری حاکم، با کشتار و سرکوب و تیراندازی پلیس، این پرچم خونین مبارزه کارگران) در «میدان هی مارکت شیکاگو» برای همیشه برافراشته گردید. باری، در همان زمانی که جنبش کارگران شیکاگو در ماه مه ۱۸۸۶ در اعتراض به «شرایط دشوار کار و به خاطر کاهش ساعت کار روزانه» سرمایه‌داری حاکم را به چالش کشیده بودند، با یورش سرکوب‌گرایانه پلیس شیکاگو (بازوی آهنین سرمایه‌داری) روبرو شدند که البته اگرچه پس از مبارزه همه جانبه سرکوب شدند، ولی با سرکوب شدن آنها مبارزه قهرمانانه آنها علاوه بر ثبت در تاریخ، «به عنوان پرچمی همیشگی برای زحمتکشان اردوگاه کار و زحمت جهان و تاریخ درآمدند»، بنابراین، اول ماه مه (یازده اردیبهشت ماه) «روز جهانی کارگر» را به همه کنش‌گران «مسیر رهائی از ستم استثمار انسان از انسان، طبقه از طبقه و ملت از ملت» (در مبارزه با مناسبات سرمایه‌داری) شاد باش می‌گوئیم؛ و با تجلیل از قهرمانان اولیه استثمارستیز کارگران شیکاگو در سال ۱۸۸۶ و بزرگداشت روز جهانی کارگر در «تجدید عهد با آرمان‌های آنها بر مبارزه با بی‌عدالتی، محرومیت، بهره‌کشی، استثمار، استبداد و استحمار (در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) تاکید می‌ورزیم» و از اینجا است که باید بگوئیم که «اول ماه مه یا روز جهانی کارگر (برای اردوگاه کار و زحمت در جامعه بزرگ ایران) نماد مبارزه تاریخی زحمتکشان ایران در مبارزه رهائی‌بخش با استثمار، استثمار، استحمار و استبداد تحمیل شده بر آنها نیز می‌باشد».

در شرایط فعلی که مبارزه اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران بر ضد ظلم، بی‌عدالتی، سرکوب و خصوصی‌سازی‌های نئولیبرالیستی سرمایه‌داری رانتی و نفتی و خصولتی و بورکراتیک و فقهاتی حاکم به صورت فراگیر ادامه پیدا کرده است، ذکر مواردی چند در این رابطه ضرورت دارد:

۱ - در خصوص مبانی تئوریک «استراتژی رهائی‌بخش» اردوگاه کار زحمت جامعه بزرگ ایران (در طول بیش از یک قرن گذشته حرکت تحول‌خواهانه این اردوگاه) پیوسته دو رویکرد متفاوت مطرح بوده است.

رویکرد اول - رویکرد رهائی اردوگاه کار و زحمت ایران از طریق «استراتژی حزبیت یا حزب‌گرایی نخبگان» بوده است که این رویکرد به صورت مشخص در پروسه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه در بستر اندیشه‌های ایلچ‌لین (در شکل رویکرد حزب - دولت یا رویکرد حزب طراز نوین) تئوریزه گردیده است، طرفداران این رویکرد در کشور ایران پیوسته بر این باور بوده‌اند که «رهائی اردوگاه کار و زحمت در جامعه ایران تنها از طریق حزب نخبگان بیرون از اردوگاه و از بالا و توسط کسب قدرت سیاسی امکان‌پذیر می‌باشد». آن‌ها حزب نخبگان بیرون از اردوگاه را به عنوان «ستاد فرماندهی و لشکر اردوگاه

کار و زحمت تعریف می‌کرده‌اند و تنها از مسیر کسب قدرت سیاسی از بالا معتقد به استراتژی رهائی اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران بوده‌اند». البته با فروپاشی شوروی و بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم، در فرایند پسا فروپاشی و شکست تئوری حزب - دولت لنین (که در قرن بیستم به عنوان گفتمان حاکم بر تمامی احزاب کمونیستی جهان در آمده بود) طشت رویکرد حزب - دولت مارکسیست‌های دولتی از بام فرو افتاد و به موازات آن در قرن بیست و یکم رویکرد حزب - دولت لنین هم به عنوان استراتژی رهائی‌بخش اردوگاه کار و زحمت در جهان و در جامعه ایران دیگر خریداری ندارد؛ و به همین دلیل طرفداران مارکسیسم در قرن بیست و یکم برای نجات از این ابربحران تئوریک خود به دنبال «بازسازی همه جانبه سوسیالیسم مارکسی (نه سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی) بر پایه دموکراسی می‌باشند».

بدون تردید «لازمه پیوند دموکراسی با سوسیالیسم مارکسی» (که یک سوسیالیسم استوار بر دیکتاتوری پرولتاریا و مبتنی به تقدم انقلاب سیاسی بر انقلاب اجتماعی و اقتصادی و مبتنی بر کسب قدرت سیاسی پرولتاریا از بالا و مبتنی بر مطلق کردن جایگاه پرولتاریا به جای جامعه می‌باشد) بازنگری و بازسازی در حرکت طبقه‌ای از بالا (با جایگزینی حرکت جنبشی خودجوش از پائین) و بازنگری در رویکرد دیکتاتوری پرولتاریا (با جایگزینی دموکراسی اجتماعی از پائین) و بازنگری رویکرد تقدم انقلاب سیاسی بر انقلاب اجتماعی (با جایگزینی تقدم انقلاب فرهنگی و انقلاب اجتماعی از پائین بر انقلاب سیاسی) و بازنگری رویکرد مطلق کردن جایگاه پرولتاریا (با جایگزینی

جایگاه اجتماع) می‌باشد.

رویکرد دوم - در خصوص مسیر راهی یا تبیین استراتژی رهائی اردوگاه کار و زحمت (به جای تکیه بر حزبیت نخبگان، حرکت از بالا و مطلق کردن جایگاه پرولتاریا، اعتقاد به تقدم انقلاب سیاسی و کسب قدرت سیاسی بر انقلاب اجتماعی) این‌ها بر «جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته تکیه می‌کنند» و به جای حرکت از بالا توسط حزب نخبگان بر حرکت از پائین توسط همین جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین تکیه می‌نمایند و به جای تکیه بر نخبگان معتقد به رهائی کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت «به دست خودشان» توسط جنبش‌های مطالباتی و سیاسی اردوگاه بزرگ کار و زحمت هستند و به جای تقدم کسب قدرت سیاسی و انقلاب سیاسی معتقد به تقدم تحول فرهنگی و تحول اجتماعی از پائین هستند و به جای مطلق کردن جایگاه طبقه پرولتاریا و طبقه کارگر، این‌ها بر جامعه به عنوان کنش‌گران عرصه دموکراسی تکیه می‌نمایند. اضافه کنیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال حیات درونی و برونی خودش (از سال ۵۵ الی الان) چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین، پیوسته بر «استراتژی راهی‌بخش جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین اعتقاد داشته است و هر گونه حزبیت و رویکرد تحزب‌گرایانه تنها توسط دموکراسی مستقیم همین جنبش‌های خودجوش تعریف می‌کرده است»؛ و لذا معتقد به «حرکت از پائین، آن هم به صورت افقی (نه عمودی) توسط خود جنبش‌های خودجوش یا جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودجوش و خودسازمانده تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد» و بدین خاطر معتقد به «رهبری حزب نخبگان سیاسی و کسب قدرت سیاسی توسط حزب نخبگان از بالا نبوده و نیست و مسئولیت پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) را تنها در چارچوب راهبری تعریف می‌دانند نه رهبری» چراکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۴ سال گذشته، «وظیفه پیشگامان را راهبری برای جنبش‌های افقی جامعه

می‌داند نه رهبری آن جنبش‌ها در شکل عمودی و سازمانی» و باز در همین رابطه بوده است که در ۴۴ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب «رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مورد اعتقاد خود، معتقد به کنش‌گری کل جامعه یا اکثریت عظیم جامعه ایران بوده است، نه صرف طبقه کارگر یا طبقه پرولتاریا» (آنچنانکه سوسیالیسم مارکسی بر طبل آن می‌کوبد).

یادمان باشد که «شکست سوسیالیسم مارکسی و سوسیالیسم حزب - دولتی در قرن ۱۹ و ۲۰ به خاطر همین بحران تئوریک در عرصه پروسه حزبیت و جنبش بوده است». چراکه هر چند لنین با «مطلق کردن جایگاه حزبیت طراز نوین نخبگان دیگر جایی برای رویکرد جنبشی باقی نگذاشته بود» خود مارکس هم با «مطلق کردن جایگاه طبقه پرولتاریا دیگر جایی برای کنش‌گری جنبشی جامعه از پائین نگذاشته بود». در این رابطه بود که خود کارل مارکس هم دچار پارادوکس تئوریک شده بود، به خصوص از بعد انقلاب کمون پاریس که کارل مارکس (در فرایند پسا انقلاب کمون پاریس) با «مطلق کردن انقلاب سیاسی و کسب قدرت سیاسی از بالا توسط دیکتاتوری پرولتاریا در شکل حکومت، کلاً رویکرد جنبشی پرولتاریا یا طبقه‌ای قبلی خودش را هم به چالش کشید» که برای فهم این مهم تنها کافی است که دو اثر مهم تئوریک کارل مارکس («مانیفست حزب کمونیست» و «نقد برنامه گوتا» که اولی قبل از انقلاب کمون پاریس به نگارش درآورده بود و دومی بعد از انقلاب کمون پاریس) در ترازوی مقایسه تئوریک قرار بدهیم.

باری، در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۴ سال گذشته حرکت درونی و برونی خودش) هرگز مخالف با حزبیت نبوده است.» مخالفت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «تنها با حزبیت عمودی تکوین یافته از بالا توسط نخبگان در راستای کسب یا مشارکت در قدرت سیاسی حاکم می‌باشد، نه حزبیت افقی تکوین یافته از پائین (توسط جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر یا جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) در کادر دموکراسی شورائی یا دموکراسی مستقیم»، بنابراین، در این رابطه است که می‌توان داوری

کرد که در چارچوب رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «پیشگامان نباید حزبی عمودی یا سازمانی در کادر دموکراسی نمایندگی (جدای از جنبش‌های افقی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین) آنهم از بالا توسط نخبگان ایجاد بکنند». پر واضح است که اگر هم بکنند حرکت آنها محکوم به شکست خواهد بود. چراکه حزبی که توسط نخبگان بیرون از جنبش و از بالا و برای کسب قدرت سیاسی ایجاد بشود، «حزبی است که پس از به قدرت رسیدن صد درصد باعث دیکتاتوری نخبگان بر جامعه می‌شود».

۲ - از آنجائیکه پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «معتقد به انتقال آگاهی خارج از متن واقعیت زندگی کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت نیستند» و آگاهی حرکت‌ساز اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران را «مولود و سنتز کشف دیالکتیک زندگی خود گروه‌های اجتماعی اردوگاه کار و زحمت می‌دانند» و بر این باورند که «بدون کشف دیالکتیک زندگی گروه‌های اجتماعی اردوگاه کار و زحمت هرگز نمی‌توانیم به منبع آگاهی حرکت‌ساز برای آنها دست پیدا کنیم». پر واضح است که کشف دیالکتیکی متن واقعیت زندگی گروه‌های اجتماعی اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران می‌بایست در چارچوب «کار مشخص صورت بگیرد، نه کار مجرد و عام و انتزاعی» و در خصوص همین کشف دیالکتیک متن واقعیت زندگی کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت در بستر «کار مشخص» است که موضوع مبارزه کارگران برای افزایش دستمزد توسط شورایی‌عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی (که مدت سه دهه است که در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار همه ساله بر پایه تورم دست‌ساز خود رژیم مطلقه فقاهتی از قبل حقوق ماهانه سال آینده کارگران را تعیین می‌کنند) اهمیت پیدا می‌کند. چراکه منهای اینکه ۴۲/۵ میلیون نفر از جمعیت ۸۴ میلیون نفری ایران تابع قانون کار می‌باشند و منهای اینکه سقف معیشت سالانه آنها توسط تعیین حداقل حقوق شورایی‌عالی کار مشخص می‌شود، مهم‌تر از این‌ها اینکه «مسئله حداقل مزد مصوبه شورایی‌عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، مسئله همه کارگران اردوگاه کار و زحمت است» زیرا از یک سو بخش مهمی از کارگران شاغل، «مزدی برابر حداقل رسمی

مزد یا کمتر از آن دریافت می‌کنند» و از سوی دیگر «حداقل مزد خود مبنای تعیین دیگر مزدهای کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت ایران می‌باشد» به عبارت دیگر «سایر مزدهای کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت ایران خود مضربی از حداقل مزد مصوبه شورایی‌عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی می‌باشند». در این رابطه است که پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) برای «کشف آگاهی از متن واقعیت زندگی کنش‌گران (عرصه اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران) باید اهمیت بسیار ویژه‌ای برای مبارزه افزایش حقوق کارگران توسط شورایی‌عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی قائل بشوند».

باری، در خصوص دستمزد سال ۱۴۰۰ (برای چهل و دو میلیون و پانصد هزار نفر افراد اردوگاه کار زحمت ایران توسط شورایی‌عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) می‌توانیم آناتومی و کالبد شکافی مصوبه ۲۳ اسفندماه ۱۳۹۹ شورایی‌عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی نسبت به تعیین دستمزد سال ۱۴۰۰ اینچنین فرموله نمائیم:

الف - در روز ۲۳ اسفند سال ۱۳۹۹ مزد سال ۱۴۰۰ از طرف شورایی‌عالی کار (که محصول سه جانبه‌گرایی نمایندگان کارفرما و دولت و نمایندگان خودخوانده کارگران یعنی توسط نهادهای دولتی و کارفرمائی شورایی‌عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می‌باشد، بعد از یک نمایش موسوم به مذاکرات بر سر میزان حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۰) «با ۳۹ درصد اضافه بر حداقل حقوق سال ۱۳۹۹ مبلغ ۲ میلیون و ۶۵۶ هزار تومان تعیین گردید». قابل ذکر است که حداقل دستمزد کارگران برای سال ۱۴۰۰ با جزئیات آیت‌های مزایای شغلی مثل بن، حق مسکن، حق اولاد، عیدی، سنوات و غیره جمعاً «ماهانه ۴ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان می‌شود».

ب - اعلام این سطح از حداقل دستمزد در شرایطی اعلام می‌شود که «خط فقر طبق داده‌های دولتی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، ماهانه یازده میلیون تومان می‌باشد و طبق آمار بانک مرکزی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در ماه‌های آبان و آذر سال ۱۳۹۹ هزینه سبد معیشتی ماهانه برای یک خانوار ۳/۳ نفری کارگری در سال ۱۳۹۹ نه میلیون تومان اعلام بوده است». عنایت داشته باشیم که بیش از تعیین دستمزد



سال ۱۴۰۰ توسط شورای عالی کار «کمیته مزد وابسته به شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، سبد معیشت برای یک خانواده ۳/۳ نفری، ۶ میلیون و ۸۵۰ هزار تومان معین کرده بودند». بدین ترتیب در ۱۷ اسفند ماه ۹۹ (۵ روز قبل از اعلام دستمزد ۱۴۰۰ توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) تشکل‌های مستقل کارگران (از سندیکاهای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، نیشکر هفت تپه گرفته تا تشکل‌های مستقل بازنشستگان، معلمان، کارگران نفت و فولاد) خواستار حداقل حقوق کارگران در سال ۱۴۰۰ «ماهانه مبلغ ۱۲ میلیون و پانصد هزار تومان شدند»؛ و طبق گزارش ایلنا روز ۴ اسفند ماه ۹۹ «نمایندگان دولت و کارفرما و به اصطلاح کارگری رقم سبد معیشت معاش خانوار متوسط را ۶ میلیون و ۸۹۵ هزار تومان نرخ‌گذاری کردند». بدین ترتیب است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «حداقل دستمزد اعلام شده سال ۱۴۰۰ توسط شورای عالی کار، یک سوم خط فقر ۱۱ میلیون تومانی اعلام شده مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.»

ج - روز ۱۷ اسفند ماه ۹۹ بازنشستگان کارگری و معلمان و دیگر زحمتکشان با برگزاری تجمع‌های اعتراضی مقابل ادارات تأمین اجتماعی در تهران و بسیاری از شهرهای کشور مواردی در بیانیه خود مطرح کردند که در این رابطه برای ما قابل توجه می‌باشد، از جمله این موارد مطرح شده در بیانیه آنها اینک:

یک - رفع کامل تبعیض بین بازنشستگان.

دو - اجرای صحیح همسان‌سازی مطابق ماده ۹۶ قانون تأمین اجتماعی.

سه - پرداخت کلیه دیون دولت به سازمان تأمین اجتماعی.

چهار - الزام بر اجرای ماده ۵۴ قانون تأمین اجتماعی.

پنج - لغو بیمه‌های تکمیلی.

د - پرداخت عیدی برابر با شاغلان به بازنشستگان. بدون تردید جوهر تمامی موارد فوق بیانیه بازنشستگان «افزایش حقوق و درآمد و دریافتی آنها و دستیابی به تسهیلات بیشتر رفاهی می‌باشد». یادآوری می‌کنیم که دستمزد ۴ میلیون و ۲۰۰ هزار تومانی سال ۱۴۰۰ توسط شورای عالی کار در

۲۳ اسفندماه ۹۹ «تنها حدود ۳۰ درصد میزانی است که بازنشستگان در اعتراض خودشان درخواست کرده بودند.»

ه - عنایت داشته باشیم که حتی کارشناسان خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر این باور بودند که (گفتگو با ایلنا - ۸ بهمن ۱۳۹۹) «با افزایش ۱۰۰ درصد دستمزد سال ۹۹ کارگران این دستمزد باز زیر خط فقر مطلق ۵ میلیون تومانی و زیر خط فقر نسبی ۱۰ میلیون تومانی اعلام شده می‌باشد، در حال حاضر ۱۰ میلیون خانوار ایرانی زیر خط فقر مطلق قرار دارند.»

و - پر واضح است که در شرایط امروز کشور ایران که قیمت یک کیلو مرغ بالای ۴۰ هزار تومان می‌باشد و قیمت یک گوجه معمولی هوشمند و وسایل جانبی آن از اینترنت تا کیس و مانیتور و غیره برای آموزش فرزندان کارگر سر به ده‌ها میلیون تومان می‌زند و وقتی که نیمی از جمعیت کشور همچنان اجاره‌نشین هستند و زمانی که خود نهادهای آماری و خود کارشناسان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به «سه رقمی شدن تورم در سال ۱۴۰۰ تاکید می‌کنند»، طبیعی است که حداقل دستمزد اعلام شده در روز ۲۳ اسفند ماه ۹۹ توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای سال ۱۴۰۰ در خصوص ۴۲/۵ میلیون نفر ایرانی تابع قانون کار بر پایه ۲ میلیون و ۶۵۶ هزار تومان ماهانه و با توجه به تورم ۳۰۰ تا ۳۷۰ درصدی برخی از اقلام سبد معیشتی کارگران در سال ۱۳۹۹ (طبق اعتراف برخی از نمایندگان مجلس یازدهم خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) و با توجه به تورم ۵۰ درصدی سالانه (اعلام شده خود مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سال ۱۳۹۹) و از آنجائیکه گرانی و تورم و قیمت کالاها و مایحتاج روزمره و مورد نیاز مردم به صورت ساعت‌مره و روزمره و هفتگی گران می‌شوند (که از جمله آنها می‌توان به قیمت خوراکی‌ها و سبد معیشت کارگران اشاره کنیم که در کمتر از یکسال بنا به گفته مقامات رسمی و مراکز آماری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از بانک مرکزی تا مرکز آمار و دفتر پژوهش مجلس یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از ۵۷ درصد رشد داشته است) بنابر این همه باعث می‌گردد تا ما داوری کنیم که «مبلغ حداقل دستمزد تعیین شده برای سال ۱۴۰۰ کارگران هیچ معنایی جز تحمیل مرگ تدریجی برای کارگران و کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت



جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران و خانواده آنها ندارد»، بنابراین در شرایط کنونی جای تعجب وجود ندارد که «بیش از ۴۰ درصد از جمعیت ۸۴ میلیون نفری جامعه بزرگ ایران که بخش قابل توجهی یا اکثریت آنها از کنش‌گران اردوگاه بزرگ کار و زحمت کشور می‌باشند در زیر خط فقر مطلق زندگی بکنند». پر پیداست که این بخش عظیم از جامعه بزرگ ایران هیچ امیدی با استمرار حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای فردای بهتر زندگی خود ندارند؛ و با وجود این رژیم در انتهای تونل تاریک موجود نوری مشاهده نکنند.

ز - بدون تردید، حاصل مادیت یافتن ابر بحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی در جامعه امروز ایران عبارتند از:

اولاً- متداول شدن فساد ساختاری و سیستمی یا همه گیر شدن اختلاس و دزدی در بالائی‌های قدرت و غارت و تاراج بخش وسیعی از ثروت‌های ملی مردم نگون‌بخت ایران.

ثانیاً - ناکارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مدیریت ابر بحران بیولوژیک کرونائی در طول ۱۵ ماهه گذشته که باعث شده است تا علاوه بر سونامی کشتار انسانی، اقتصاد به گل نشسته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در آستانه فروپاشی کامل قرار بدهد. صد البته همراه با آن باید به تأثیر منفی ابر بحران بیولوژیک کرونائی بر بسیاری از مشاغل و نابود کردن بخش‌های قابل توجهی از فرصت‌های شغلی هم اشاره بکنیم که حاصل آن «افزایش روزمره بیکاری همراه با افزایش ساعت‌مره نرخ تورم و گرانی می‌باشد» که البته خود این دو مؤلفه سنتزی به وجود آورده است که «شاخص فلاکت در جامعه امروز ایران می‌باشد». بطوریکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که «شاخص فلاکت در جامعه امروز ایران به میزانی بالا رفته است که نمایش دهنده یک شکاف ۳۶۰ درصدی بین دهک‌های اول تا دهم جامعه نگون‌بخت ایران می‌باشد». بدین خاطر همین امر موجب شده است که فاصله بین غنی و فقیر در جامعه امروز ایران به مرز انفجاری برسد. طبیعی است که وجود چنین «شکافی به قیمت فرسوده شدن نیروی کار و رو آوردن کارگران و زحمتکشان اردوگاه بزرگ کار و زحمت کشور ایران به مشاغل دوم، سوم، ترک تحصیل فرزندان آنها، سوء تغذیه، حذف هزینه‌های درمانی و بهداشتی و ورزشی و تفریحی و به دنبال آن

افزایش بیماری‌های جسمی و روحی در بین کارگران و اقشار تهیدست جامعه نگون‌بخت ایران شده است» و در تحلیل نهائی اینکه نتیجه عریان آن در جامعه امروز ایران «با افزایش شاخص فقر و فلاکت» رشد نجومی بی‌خانمانی، دربدری، اعتیاد، تن‌فروشی، خودکشی، طلاق، کودک‌کاری، کارتن‌خوابی، زباله‌گردی، جنایت و غیره می‌باشد.

ح - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول سه دهه گذشته (از دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی الی الان) در چارچوب رویکرد نئولیبرالیستی سرمایه‌داری جهانی «به دنبال سرکوب مزدی کارگران و دستیابی به نیروی کار ارزان یا پائین نگه داشتن مزد کارگران از راه‌های مختلف می‌باشد» که عبارتند از:

اول - تعیین سالانه حداقل دستمزد به وسیله شورای عالی کار دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی در چارچوب ماده ۴۱، این قانون کار توسط نرخ تورم دست‌ساز اعلام شده مراکز آماری خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یا «تعیین حداقل دستمزد به میزانی به مراتب پائین‌تر از خط فقر اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم».

دوم - رژیم مطلقه فقهاتی با طرح «مزد منطقه‌ای و تعیین حداقل مزد جداگانه برای گروه‌های مختلف کارگری به دنبال سرکوب بیش‌تر مزدی کارگران می‌باشد». اضافه کنیم که در سه ماه اخیر در جلسات سه جانبه‌گرائی (کارفرمایان، دولت و نمایندگان خودخوانده کارگران) شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی بر «تعیین دستمزد به صورت منطقه‌ای صنفی و توافقی اصرار می‌ورزند که خود این موضوع در راستای همان سرکوب مزدی می‌باشد».

سوم - «عدم شمول قانون کار» برای بسیاری از کارگران ساختمانی، کشاورزی، کارگاه‌های زیر ده نفر، کارگران مناطق آزاد و ویژه و غیره خود «عامل سرکوب مزدی برای بخش بزرگی از کارگران جامعه ایران می‌باشد».

چهارم - بخش قابل توجهی از کارگرانی که بر اساس «قرارداد موقت» کار می‌کنند و یا «کارگران فصلی» هستند (که معلمان خرید خدمتی، معلمان پیش دبستانی، معلمان حق‌التدریسی، معلمان نهضت سوادآموزی هم جزء آنها می‌باشند) تنها همان «حداقل دستمزد بدون مزایای شغلی



دریافت می‌نمایند» یعنی از آیت‌های شغلی مانند حق مسکن، بن خواربار، حق اولاد و غیره محروم می‌باشند. در نتیجه این امر «عاملی جهت سرکوب مزدی برای این بخش از کارگران یدی و فکری در کشور شده است.»

پنجم - رشد کمی «ارتش بیکاران» در کشور به خصوص در شرایط ابر بحرانی بیولوژیکی کرونائی بسترساز «رقابت نیروی کار در بازار بی‌در پیکر نیروی کار کشور شده است» که همین امر شرایط برای «نیروی کار ارزان و سرکوب بیشتر دستمزد در جامعه امروز ایران فراهم کرده است». بنابراین از جمله پیامدهای مستقیم سیاست‌های ویرانگر و ضد ملی اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای تأمین منافع سرمایه‌دارهای بزرگ کشور و اجرای رویکرد نئولیبرالیستی سرمایه‌داری تحمیلی توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، «رشد فزاینده ارتش بیکاران کشور می‌باشد» که بر اساس نتایج آمارگیری مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان دهنده آن است که «آمار بیکاری افراد ۱۵ سال به بیشتر ۱۷ درصد از جمعیت فعال و آماده به کار کشور تشکیل می‌باشند» که صد البته این ارقام در سال ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ با شیوع بیماری کووید ۱۹ بسیار وخیم‌تر شده است. بطوریکه به روایت مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله در نیمه دوم سال ۹۹ به بیش از ۴۰ درصد رسیده است». فراموش نکنیم که «بازار سیاه نیروی کار باعث می‌گردد تا قدرت چانه‌زنی کارگران در قبال سرمایه‌داران برای افزایش حقوق و تسهیلات کاهش پیدا کند». پر واضح است که «نبود بازار سیاه وسیع نیروی کار، یکی از شرایط مهم لازم برای اجرای مؤثر مقررات مربوط به تعیین و اجرای حداقل دستمزد برای کارگران است؛ زیرا بازار سیاه نیروی کار، به رقابت میان کارگران دامن می‌زند.»

ط - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در طول ۴۲ سال عمر خود پیوسته تلاش کرده است تا با راه انداختن «تشکل‌های زرد حکومتی کارگران» از مبارزه صنفی و سیاسی و واقعی و مستقل کارگران با سیاست‌های ویرانگر نئولیبرالیستی سرمایه‌داری (از خصوصی‌سازی‌های بی‌در پیکر تا تعدیل نیرو و کاهش دستمزدها) جلوگیری نماید. نباید فراموش کنیم که «راه‌اندازی خانه کارگر، انجمن‌های اسلامی، شوراهای اسلامی کار در کارخانه‌ها از آغاز به منظور مقابله با فعالان و

کنش‌گران واقعی کارگری و شمار اندکی از تشکل‌های واقعی و مستقل کارگری بوده است» که در طول چهار دهه گذشته نسبت به «بسته شدن واحدهای تولیدی و رشد چشمگیر قراردادهای موقت و پرداخت نشدن مزدهای به تعویق افتاده خود و تلاش رژیم مطلقه فقهاتی برای تغییر دادن قانون کار (رژیم مطلقه فقهاتی در راستای منافع سرمایه‌داران دولتی و خصولتی و خصوصی) اعتراض می‌کرده‌اند». بر این مطلب اضافه کنیم که خانه کارگر که در طول چهار دهه گذشته نهادی در خدمت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است، از آغاز نقش منحرف کننده و تخریبی در حرکت اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران داشته است و توسط همکاری با نهادهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیوسته تلاش کرده است تا با راه انداختن حرکت‌های سرکوب‌گر و استفاده از گروه‌های فشار و چماقدار برای حمله به فعالان و تشکل‌های مستقل کارگری و محروم کردن کارگران از داشتن تشکل‌های صنفی و سیاسی متعلق به خود بهره جوید. ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - در چارچوب رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «احزاب (تکوین یافته از بالا توسط نخبگان سیاسی) موجد دموکراسی نیستند، جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین موجد و مولود دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه قدرت زر و زور و تزویر حاکمیت می‌باشند» بنابراین بدین ترتیب است که در کادر رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «اول باید جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در کادر جامعه مدنی جنبشی دینامیک در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه شکل بگیرند و سپس احزاب از پائین به عنوان نماینده سیاسی این جنبش‌ها مادیت پیدا کنند» تکوین احزاب سیاسی توسط نخبگان از بالا در غیبت جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر یک آفت برای دموکراسی و سوسیالیسم می‌باشد. این جمله ایلچ لنین که می‌گفت: «مهم نیست که انقلاب کی انجام می‌دهد، مهم آن است که انقلاب در دست کی قرار می‌گیرد». مولود و سنتز انحراف او در فهم جایگاه حزب و جنبش بوده است.



چراکه بدون تردید لنین با مطلق کردن جایگاه حزب طراز نوین نخبگان و تکیه بر نظریه «دیکتاتوری پرولتاریا» کارل مارکس به عنوان شکل حکومت و اعتقاد به تقدم کسب قدرت سیاسی از بالا همه و همه باعث گردید که «نسبت به جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین اردوگاه کار و زحمت رویکرد ابزاری پیدا نماید» و همین انحراف لنین «ریشه تمامی آفت‌های بعدی و فروپاشی سوسیالیسم حزب - دولت لنین در پایان قرن بیستم گردید.»

در همین رابطه بود که کارل مارکس در پیشگفتار کتاب «کاپیتال» خطاب به روشنفکران می‌نویسد: «اگر شما اندیشه نوینی برای رهبری طبقه کارگر ندارید، نباید رهبری طبقه کارگر را در دست بگیرید چراکه طبقه کارگر به صورت خودجوش خودش راه خود را از پائین پیدا می‌کند» و باز در همین رابطه است که کارل مارکس در مقدمه «مانیفست حزب کمونیست» چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ ص ۱۴ می‌گوید: «از همان بدو عمل، ما بر این عقیده بودیم که نجات طبقه کارگر فقط می‌تواند به دست خود طبقه کارگر از پائین صورت بگیرد و لا غیر». البته در این رابطه بحرانی که خود کارل از بعد از انقلاب کمون پاریس گرفتار آن شد، این بود که منهای تکیه بر دیکتاتوری پرولتاریا از بالا، به عنوان شکل حکومت و مطلق کردن جایگاه پرولتاریا و تعریف اکثریت عظیم از پرولتاریا در جامعه سرمایه‌داری، از همه مهمتر اینکه «کارل مارکس حتی در تعریف بین انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی هم گرفتار بحران نظری شد»، به این ترتیب که او «بین انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی تمایز قائل می‌شد و معتقد بود که انقلاب سیاسی کارگران از بالا انجام می‌گیرد، اما انقلاب اجتماعی جامعه (نه کارگران) از پائین صورت می‌پذیرد». یادمان باشد که در رویکرد آموزگاران بزرگ ما محمد اقبال و شریعتی، «انقلاب اجتماعی تنها توسط دموکراسی از پائین با فاعل اجتماعی بودن جامعه امکان‌پذیر می‌باشد، نه با دیکتاتوری پرولتاریا و جایگزین کردن طبقه به جای جامعه و در چارچوب سوسیالیسم مارکسی، آنچنانکه کارل مارکس حتی بیش از انقلاب کمون پاریس مطرح می‌کرد»، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که اگرچه ممکن است

توسط مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا و مطلق کردن طبقه کارگر بتوان به کسب قدرت سیاسی از بالا دست پیدا کرد ولی هرگز نمی‌توان به «انقلاب اجتماعی از این طریق دست پیدا کرد» و دلیل این امر هم (آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم) این می‌باشد که «انقلاب اجتماعی تنها توسط انقلاب فرهنگی و دموکراسی و حرکت از پائین آن هم با رویکرد جنبشی ممکن می‌باشد و لا غیر.»

۲ - کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت و پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید عنایت داشته باشند که سرمایه‌داری رانتی، نفتی، رفاقتی، فقهاتی و بورکراتیک حاکم بر جامعه ایران امری انتزاعی نیست که بتوانیم به صورت انطباقی توسط نظریه‌پردازان کلاسیک گذشته آن را تحلیل و شناسایی و فهم بکنیم، بدین خاطر برای شناخت سرمایه‌داری حاکم و مبارزه واقعی با آن مجبوریم که به جای «نقد کار مجرد، بر نقد کار مشخص به صورت روتین در جامعه ایران تکیه نمائیم» که در چارچوب «نقد کار مشخص سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران موضوع نقد تعیین حداقل دستمزد به صورت سالانه توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در رأس همه آنها قرار می‌گیرد». لذا به همین دلیل فوقاً ما نقد مصوبه ۲۳ اسفند سال ۹۹ شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی در خصوص دستمزد سال ۱۴۰۰ به عنوان «نقد سرمایه‌داری حاکم توسط نقد کار مشخص تعریف کردیم و به انجام آن پرداختیم». فراموش نکنیم که کارل مارکس در نقد پرودن معتقد بود که «مبارزه سوسیالیستی با سرمایه‌داری از مسیر نقد کار مشخص و مبارزه برای دستمزد بیشتر کارگران شروع می‌شود، نه از طریق نقد کار مجرد و مبارزه نظری برای لغو کار مزدی بالبداهه.»

۳ - در ۲۳ اسفند ماه ۹۹ در شرایطی شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حداقل دستمزد ماهانه کارگران برای سال ۱۴۰۰ با مزایای شغلی جمعاً (با ۳۹ درصد افزایش نسبت به حقوق و مزایای سال ۱۳۹۹) مبلغ ۴ میلیون و ۱۹۰ هزار تومان تعیین کرد که:

اولاً «شکاف ۱۱۷ درصدی بین مزد و معیشت کارگران وجود داشت.»





ثانیاً مطالبات مزد ۹۹ کارگران ایران همچنان در دستور کار این نهاد حکومتی قرار داشت؛ که برای فهم این مهم کافی است که بدانیم که در فروردین سال ۱۳۹۹ پس از تصویب حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۳۹۹ (در شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) بلافاصله بعد از آن وزیر کار دولت شیخ حسن روحانی جلو دوربین‌های رسانه اعلام کرد که «مزد تعیین شده سال ۱۳۹۹ کارگران توسط شورایی عالی کار تنها قادر به تأمین ۵۵ درصد از هزینه زندگی کارگران است» بنابراین در همین رابطه بود که در نیمه شب هفدهم خرداد ۹۹ برای بار دوم شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم «حداقل دستمزد کارگران را با ۵ درصد بیشتر (از ۲۱ درصد افزایش فروردین ماه) به ۲۶ درصد رسانید». یادمان باشد که در شرایطی که در آن زمان خط فقر اعلام شده توسط مراکز آماری خود رژیم مطلقه فقاهتی ۹ میلیون تومان بود، حداقل حقوق کارگران در سال ۱۳۹۹ در مرحله دوم به ۲ میلیون و ۶۱۱ هزار تومان رسید که یک چهارم خط فقر اعلام شده بود، بنابراین، در پی رأی دیوان عدالت اداری کشور رژیم مطلقه فقاهتی حاکم «نسبت به مزد ۱۳۹۹ کارگران» و وعده وزیر کار به رئیس سازمان بازرسی کشور مبنی بر بازنگری مزد سال ۹۹ در نیمه دوم سال ۹۹ جهت جبران هزینه معیشت کارگران و طرح پیشنهادی فرامرز توفیقی (نماینده خودخوانده کارگران در شورایی عالی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) مبنی بر حل و فصل اختلاف مزد سال ۹۹ کارگران به صورت «مصوبه جدید شورایی عالی کار که توسط آن درصدی از افزایش مزد سال ۱۴۰۰ در ازای مطالبات مزد سال ۱۳۹۹ باشد» به یکباره با مصوبه ۲۳ اسفند ماه ۱۳۹۹ شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی در خصوص مزد سال ۱۴۰۰ کارگران ایران، این کوه موش زائید.

ثالثاً طبق اعتراف فرامرز توفیقی (رئیس کمیته دستمزد قانون شورای اسلامی و عضو شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) «۹۶ درصد کارگران ایران دارای قرارداد موقت هستند که ۳۵ درصد آنها تنها همین حداقل دستمزد مصوبه شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم دریافت می‌کنند نه چیزی بیشتر از آن و هیچگونه مزایای دیگری هم ندارند.»

رابعاً در رژیمی که «کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر از شمول قانون

کار خارج شده و ۸۰ درصد کارگران با قرارداد موقت و سفید امضاء کار می‌کنند، تعیین و اجرای حداقل حقوق هیچ ضمانتی از پائین ندارد.»

۴ - در تحلیل نهائی باید داوری کنیم که کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت «بدون نیرومند شدن نمی‌توانند به فلاکت عمومی خودشان پایان بدهند و نیرومند شدن آنها در این شرایط فقط با مبارزه برای ایجاد تشکلهای مستقل تکوین یافته از پائین به صورت خودجوش و خودرهبر حاصل می‌شود». به بیان دیگر نخستین و حیاتی‌ترین شرطی که می‌تواند به «تعیین حداقل دستمزد ماهانه در سال کارگران معنا بدهد، تشکلهای مستقل خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین کارگری است که در جامعه امروز ایران وجود ندارد» (آنچنانکه به قول ابوالقاسم لاهوتی: «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است»)، بنابراین «ضمانتی برای تعیین و اجرای حداقل دستمزد ماهانه کارگران وجود ندارد.»

یادمان باشد که «تعیین حداقل دستمزد ماهانه در سال، باید در راستای دفاع از سطح زندگی کم درآمدترین و آسیب‌پذیرترین بخش اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران باشد». بدون تردید در تحلیل نهائی «هدف رژیم از قانون کار در کادر سرمایه‌داری رانتی، نفتی، رفاقتی، بورکراتیک و فقاهتی حاکم، تعریف رابطه کارگر و سرمایه‌دار توسط ابواب فقهی اجاره و جعاله می‌باشد نه چیزی بیشتر از آن.» ❏

پایان

شاید مشکل عام و کلی که تمامی شاخه‌های جنبش‌های دموکراتیک و اجتماعی جامعه بزرگ ایران (اعم از جنبش معلمان، جنبش کارگران، جنبش زنان، حتی جنبش دانشجویان و غیره) از آن رنج می‌برند، «موضوع عدم یکپارچگی و لایه لایه‌ای بودن گروه‌های اجتماعی خاستگاه این جنبش‌ها باشد». به این معنی که وقتی که ما در جامعه ایران چه از گروه اجتماعی معلمان صحبت می‌کنیم و چه از گروه اجتماعی کارگران و زنان و دانشجویان حرف می‌زنیم، «ما در باره یک گروه یکپارچه و یکدست بحث نمی‌کنیم». به بیان دیگر تمامی مصداق‌های اجتماعی گروه‌های اجتماعی فوق دارای لایه‌های مختلفی می‌باشند، در نتیجه همین لایه لایه‌ای بودن مادیت اجتماعی، گروه‌های اجتماعی فوق (که خاستگاه جنبش‌های اجتماعی ایران می‌باشند) باعث گردیده که خود «جنبش‌های اجتماعی جامعه ایران (که ریشه در این گروه‌های اجتماعی دارند) دارای بافت یکپارچه‌ای نباشند، به عبارت دیگر خود این جنبش‌ها هم صورت لایه لایه‌ای داشته باشند».

پرواضح است که در تحلیل نهائی خود همین لایه لایه‌ای بودن «خاستگاه و ساختار جنبش‌های اجتماعی ایران» (از جنبش‌های کارگران و زنان گرفته تا جنبش‌های معلمان و دانشجویان و غیره) به صورت یک «آفت در پراکسیس سیاسی - اجتماعی (این جنبش‌ها در جامعه بزرگ ایران) مادیت پیدا می‌کند» و دلیل این امر همان است که بالاخره «هر گروه خاص و مشخص و کنکرت اجتماعی (چه در عرصه جنبش‌های مطالباتی مدنی و صنفی و چه در عرصه جنبش‌های سیاسی) به دنبال مطالبات گروهی خاص (لایه مشخص اجتماعی خاص) خود می‌باشند» و هرگز چه در عرصه جنبش‌های رهائی‌بخش و چه در عرصه جنبش‌های دموکراتیک و جنبش‌های برابری‌خواهانه، «ما با یک هدف عام و کلی و انتزاعی و مجرد از پیش تعریف شده روبرو نیستیم»، بلکه برعکس در همه جا (در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی، مطالباتی و سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی) «به صورت مشخص و کنکرت و میدانی و واقعی با مطالبات واقعی و مشخص و خاص آن گروه اجتماعی روبرو می‌شویم» و در همین رابطه است که «در تبیین وظیفه پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) موضوع آگاهی را به صورت امری مجرد و انتزاعی و عام و کلی تعریف نمی‌کنیم، بلکه برعکس در این رابطه آگاهی را انتقال دیالکتیک یا واقعیت مشخص زندگی افقی گروه‌های اجتماعی می‌دانیم که پیشگامان موظف به انتقال این دیالکتیک در احساس و آگاهی گروه‌های وابسته به این دیالکتیک خاص می‌باشند».

طبیعی است که اولین فونکسیون این لایه لایه‌ای بودن خاستگاه جنبش‌های اجتماعی، «تشتت و پراکندگی در عرصه مبارزه این جنبش‌های وابسته به این خاستگاه‌های لایه لایه‌ای می‌باشد» که برای فهم اوج فاجعه در این رابطه تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که در «طول ۴۲ سال عمر رژیم

مطلقه فقه‌ای حاکم، ما حتی با یک جنبش اعتراضی و اعتصابی فراگیر و سراسری اردوگاه کار و زحمت ایران هم روبرو نشده‌ایم» و متأسفانه پس از ۴۲ سال که از عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌گذارد با آن همه گستردگی استعمار انسان از انسان، طبقه از طبقه و حاکمیت از جامعه بزرگ ایران، هنوز و هنوز در جامعه امروز ایران جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی (اردوگاه بزرگ کار و زحمت) ایرانی:

اولاً «صورت کارگاهی دارند، نه فراگیر طبقه‌ای».

ثانیاً «دارای جوهر مطالباتی می‌باشند، نه سیاسی».

ثالثاً بر «خواسته‌های حداقل صنفی مثل پرداخت حقوق‌های معوقه، افزایش حداقل دستمزد، لغو قراردادهای سفید امضاء و حداکثر تقاضای اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل توسط کارفرما و دولت تکیه و تاکید می‌کنند، نه خواسته‌های طبقه‌ای و یا جامعه‌ای کشور».

رابعاً هم به لحاظ افقی و هم به لحاظ عمودی، «حرکت این جنبش‌های کارگاهی منفک از دیگر جنبش‌های دموکراتیک و اجتماعی و سیاسی جامعه ایران صورت می‌گیرد».

خامساً این جنبش‌های کارگاهی و گروهی «دارای حداقل سازماندهی خودجوش و خودرهبر تکوین یافته از پائین می‌باشند».

سادساً این جنبش‌های کارگاهی و گروهی «از پتانسیل لازم جهت مبارزه درازمدت برخوردار نمی‌باشند».

سابعاً این جنبش‌های کارگاهی و گروهی در عرصه مبارزه مطالباتی حتی حداقلی خودشان به جای آنکه نگاه آنها به پائین (و منابع عظیم قدرت اعماق جامعه بزرگ

و رنگین کمان ایران و جنبش‌های خودجوش تکوین یافته از پائین) جامعه باشد، هنوز پس از ۴۲ سال، باز هم جهت حل مشکلات خودشان «نگاهشان به بالا و دولت و رژیم مطلقه فقهاتی و جناح‌های درون حکومت می‌باشد.»

ثامناً این جنبش‌های کارگاهی و گروهی با «مطلق کردن منافع گروهی و کارگاهی و جمعی خودشان حتی حاضرند در برابر منافع دیگر گروه‌های اجتماعی (اگر هم طبقه و هم اردوگاهی خودشان هم باشد) بی تفاوت باشند و گاه و بعضاً حتی آنها را هم به چالش بکشند.»

تاسعاً بعضاً و گاه شاهد هستیم که حتی این مبارزه کارگاهی و گروهی آنها بیش از آنکه به سمت رویکرد جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین سوق پیدا کند، «به سمت نخبه‌گرایانه غیر جنبشی و بیرون از جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین پیش می‌رود.»

عاشرا رویکرد موردی گرایش آنها به تشکیلات زرد حکومتی (از خانه کارگر گرفته تا شورای اسلامی کار و انجمن‌های اسلامی کارگری و غیره) همه در این رابطه قابل تعریف می‌باشد.

باری، در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که جنبش معلمان ایران با اینکه «تنها جنبشی است که در جامعه ایران دارای سازماندهی مستقل سراسری در کشور می‌باشند» و با یک میلیون نفر معلم و ۱۴ میلیون خانواده دانش‌آموزان کشور، از «حداکثر پتانسیل لازم جهت جنبش اعتراضی و اعتصابی سراسری در کشور برخوردار هستند» و آنچنانکه از دهه ۸۰ شاهد بوده‌ایم، «تنها این جنبش معلمان ایران است که اگر به صورت سراسری و فراگیر وارد کارزار مبارزاتی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشوند، می‌توانند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی همه جانبه در برابر دستیابی به مطالبات خودشان بکنند»؛ و همچنین تنها این جنبش فراگیر معلمان ایران است که می‌توانند توسط سازماندهی و شکل سراسری که دارند، «موتور کوچک جهت به حرکت درآوردن دیگر جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و موتور بزرگ جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین بشوند». بدین خاطر از اینجا است که در عرصه آناتومی و کالبد شکافی جنبش معلمان

ایران در شرایط امروز جامعه ایران می‌توانیم در اینجا به ذکر نکات محوری چندی در باب جنبش معلمان ایران بپردازیم:

نخستین نکته اینک: «دو خواسته محوری امروز جنبش معلمان ایران عبارتند از مبارزه با خصوصی‌سازی و با کالائی شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران می‌باشد». (که هر دو مولود و سنتز رویکرد نئولیبرالیستی می‌باشد که از دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی تا به امروز در کشور در حال انجام می‌باشد) بنابراین در این رابطه جنبش معلمان ایران بر این باورند که تنها در بستر به چالش کشیدن همه جانبه «مناسبات سرمایه‌داری رانتی، دولتی، نفتی، خصولتی و فقهاتی حاکم، تحقق خواسته‌های آنها ممکن می‌باشد». اضافه کنیم که «خود این به چالش کشیدن سرمایه‌داری هم در گرو مبارزه همه جانبه کل جامعه ایران آن هم با جوهر سیاسی می‌باشد، نه با مبارزه صرف گروهی و جوهر صرف مطالباتی کارگاهی». از اینجا است که باید بگوئیم تا زمانیکه «جنبش معلمان ایران نتوانند با پیوند افقی و عمودی در رابطه تنگاتنگ با جنبش‌های افقی و عمودی (جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل) قرار بگیرند، نمی‌توانند، بستر ساز جنبش اکثریت عظیم جامعه بزرگ ایران بر علیه مناسبات سرمایه‌داری بشوند.»

بنابراین، از آنجائیکه جنبش معلمان «بدون به چالش کشیدن همه جانبه مناسبات سرمایه‌داری» (رانتی، نفتی، رفاقتی و فقهاتی حاکم) نمی‌توانند به دو خواسته اصلی خود یعنی به چالش کشیدن رویکرد خصوصی‌سازی نئولیبرالیستی حاکم و کالائی کردن آموزش پرورش دست پیدا کنند، می‌توان به این باور دست پیدا کرد که «جوهر رادیکالیزه شدن جنبش معلمان ایران تنها در راستای مبارزه ضد مناسبات سرمایه‌داری حاکم آنها قابل تعریف می‌باشد.»

دومین نکته اینک: «تنوع ساختاری در هیرارشی استخدامی معلمان ایران (که به صورت آگاهانه از طرف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت گل‌آلود کردن آب و گرفتن ماهی دنبال می‌شود) امروز به صورت یک فاجعه در جنبش معلمان ایران درآمده است» که در یک نگاه کلی می‌توانیم هیرارشی ساختاری استخدامی معلمان کشور را به این ترتیب تعریف نمائیم:

الف - معلمان استخدام رسمی و دولتی.

ب - معلمان خرید خدمتی.

ج - معلمان پیش دبستانی.

د - معلمان نهضت سوادآموزی.

ه - معلمان حق التدریسی.

و - معلمان سرباز و غیره.

بدون تردید، همین انواع معلمان در عرصه ساختاری در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث گردیده است، «تا با لایه لایه‌ای شدن ساختار استخدامی معلمان، تشتت در عرصه جنبش مطالباتی معلمان کشور به وجود بیاید». بطوریکه هر گروه از معلمان فوق به دنبال طرح خواسته مکانیکی خاص خودشان باشند. آنچنانکه در حرکت‌های اعتراضی اخیر شاهد بودیم که «جنبش اعتراضی معلمان حق التدریسی در برابر مجلس، شعار مخالفت با استخدام بازنشستگان سر می‌دادند». به بیان دیگر «معلمان حق التدریسی به جای اینکه گره مشکل خودشان را در مبارزه با خصوصی‌سازی و رویکرد نئولیبرالیستی سرمایه‌داری حاکم تحلیل نمایند، با گم کردن سوراخ دعا، شیپور را از دهان گشادش می‌نواختن، در نتیجه گره مشکل خودشان را در استخدام بازنشستگانی تعریف کردند». همان بازنشستگان نگون‌بختی که برای «رساندن درآمد خودشان به سطح فقر اعلام شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مجبورند علاوه بر حقوق بازنشستگی و مسافرخشی با ماشین در سن بازنشستگی، تن به کار سوم هم بدهند.»

سومین نکته اینکه: از دهه ۸۰ قرن بیستم میلادی (و به خصوص از سال ۱۹۷۹ با طرح سیاست مارگارت تاچر) با «ظهور سیاست نئولیبرالیستی سرمایه‌داری نه تنها سیاست حاکم بر آموزش و پرورش کشورهای سرمایه‌داری با خصوصی‌سازی و حذف بودجه دولت به چالش کشیده شد، بلکه این رویکرد بر بسیاری از نهادهای کشورهای سرمایه‌داری از بهداشت تا آموزش و صنایع تولیدی جهت کوچک کردن دولت و چاق و فربه کردن سرمایه‌داران و سرمایه‌داری حاکم گردید». بدین ترتیب در کشور ایران هم از دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی الی الان، همین رویکرد نئولیبرالیستی تحمیلی توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول «مبداء تمامی

خصوصی‌سازی‌ها و تعدیل بودجه دولت بر نهادهای عمومی از آموزش و پرورش تا بهداشت و غیره گردید». طبیعی است که خصوصی‌سازی آموزش و پرورش و بهداشت و خصولتی کردن و فروش صنایع و غیره «همراه با تعدیل نیروی کار و پائین نگه داشتن دستمزد نیروی کار در کشور ایران (در طول سه دهه گذشته توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) همه و همه در چارچوب همین سیاست نئولیبرالیستی و کوچک کردن دولت سرمایه‌داری و تلاش برای فربه کردن سرمایه‌داری و سرمایه‌داران حاکم قابل تعریف می‌باشند». بر این مطلب تاکید کنیم که اگر چه هدف اول سیاست تحمیلی نئولیبرالیستی جهان سرمایه‌داری (با حذف بودجه نهادهای خدماتی کشور) کاهش هزینه‌های دولت و سرمایه‌داری حاکم می‌باشد، ولی بدون تردید دومین هدف سیاست نئولیبرالیستی سرمایه‌داری، «پس از کوچک کردن دولت‌های سرمایه‌داری، در جهت فربه کردن سرمایه‌داران، تعدیل نیروی کار و کاهش دستمزد نیروی کار در کشورهای سرمایه‌داری می‌باشد» که برای فهم این دومین هدف سیاست نئولیبرالیستی سرمایه‌داری در کشور ایران کافی است که به «مصوبات شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول سه دهه گذشته (از سال ۱۳۶۸ الی الان) توجه بکنیم» چرا که در طول سه دهه گذشته هدف رژیم مطلقه فقهاتی «با تکیه بر مکانیزم سه جانبه‌گرایی (بین دولت و نماینده کارفرمایان و نماینده دست‌ساز کارگران که در واقع سه به هیچ می‌باشد) در شورای عالی کار برای تعیین حداقل دستمزد (برای ۴۷/۵ میلیون نفر از جمعیت ۸۴ میلیون نفر ایرانی که تابع قانون کار می‌باشند) در کادر ماده ۴۱ قانون کار و بر پایه رقم تورم دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این مکانیزم فقط فقط برای پائین نگه داشتن دستمزد کارگران می‌باشد»، بطوریکه برای فهم این مهم کافی که بدانیم که «حداقل دستمزد تصویب شده سال ۱۴۰۰ نیروی کار تابع قانون کار، کمتر از یک سوم خط فقر اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». بر این مطلب بیافزاییم که در تحلیل نهائی «هدف سیاست نئولیبرالیستی سرمایه‌داری (در کشورهای سرمایه‌داری) آن است که تعیین دستمزدها را به خود بخش خصوصی واگذار نمایند.»

یادمان باشد که در کشور ایران منهای اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «کارگاه‌های کمتر از ده نفر نیروی مشغول

به کار از اجرای قانون کار معاف کرده است و تعیین دستمزدهای کارگاه‌های کمتر از ده نفر را به خود بخش خصوصی واگذار کرده است، در آموزش پرورش هم توسط معلمان خرید خدمت، سرنوشت این بخش از معلمان آموزش و پرورش را به بخش خصوصی واگذار کرده است. چرا که طبق این پروژه خصوصی‌سازی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آموزش و پرورش «در مناطقی که مدرسه و معلم برای آموزش و پرورش وجود ندارد، بخش خصوصی می‌تواند کلاس دایر نماید و بر اساس تعداد دانش‌آموزان آن کلاس‌ها از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پول دریافت نمایند». یادآوری می‌کنیم که در اینجا «خصوصی‌سازی در خصوص معلمان است و گر نه اوج فاجعه خصوصی‌سازی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه رویکرد نئولیبرالیستی در آموزش پرورش، خصوصی‌سازی مدارس و یا به عبارت دیگر خصولتی‌سازی مدارس می‌باشد» که علاوه بر غارت مردم توسط این مدارس خصوصی نور چشمی‌های رژیم و حزب پادگانی خامنه‌ای، این «خصوصی‌سازی‌های مدارس باعث طبقاتی شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران شده است». چرا که تنها خانواده‌هایی توسط رانت و هزینه‌های نجومی این مدارس می‌توانند فرزندانشان را در این مدارس مشغول به تحصیل بکنند که «توان مالی آن را داشته باشند». پر پیداست که تنها خانواده‌های طبقات مرفه جامعه سرمایه‌داری امروز ایران می‌توانند، فرزندانشان را در این مدارس مشغول به تحصیل بکنند. نباید فراموش کنیم که از آنجائیکه بهترین معلمان و بهترین متن‌های آموزشی در این مدارس خصولتی وجود دارد، با عنایت به اینکه حتی همین دانش‌آموزان خانواده‌های مرفه به صورت گزینشی در این مدارس مشغول به تحصیل می‌شوند، در نتیجه همین امر باعث شده است که «اکثریت نیروی موفق در تحصیل رشته‌های کارآمد و کارآفرین باز هم از همین طبقه مرفه سرمایه‌داران حاصل بشوند»؛ که در این رابطه برای «فهم اوج این شکاف طبقاتی در عرصه آموزش و پرورش امروز جامعه ایران» کافی است که اشاره کنیم که طبق گفته حسینی معاون آموزش و پرورش وقت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در شرایط فعلی آموزش پرورش کشور که در فضای مجازی توسط اینترنت و گوشی‌های هوشمند و برنامه شاد و غیره انجام می‌گیرد، «بیش از ۵ میلیون دانش‌آموز ایران (از جامعه ۱۴ میلیون نفر دانش‌آموزان، یعنی بیش

از ۳۰ درصد کل دانش‌آموزان ایران در سال ۱۳۹۹) به علت اینکه قدرت خرید گوشی هوشمند و اینترنت و هزینه‌های جانبی آن را نداشته‌اند، ترک تحصیل کرده‌اند.»

پرواضح است که ترک تحصیل کردن ۵ میلیون نفر دانش‌آموز در عرض یکسال به علت فقر و فلاکت خانواده‌ها به معنای آن است که «یک سو نامی کودک کار جدید ۵ میلیون نفری در راه می‌باشد» بنابراین، از اینجا است که باید داوری کنیم که بزرگترین آفتی که در طول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این رژیم توتالیتر و ارتجاعی و دگماتیست فقهاتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهاتی و رفاقتی حاکم بر دستگاه آموزش و پرورش مردم ننگون‌بخت ایران وارد کرده است «کالائی کردن آموزش و پرورش در بازار سرمایه‌داری حاکم می‌باشد». بدین ترتیب آنچه در این رابطه در اینجا می‌توانیم به صورت فرموله شده بگوئیم عبارت است از اینکه:

۱ - «کالا شدن آموزش و پرورش» در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که در جامعه امروز ایران «جامعه کودکان کار، جمعیتی بیش از ۵ میلیون نفر پیدا بکنند» و باعث شده است تا کودکان کار برای تهیه وسایل هوشمند تحصیل در فضای مجازی، حتی اقدام به خودکشی بکنند، همان کودکانی که در کردستان مظلوم زمانیکه کودک برای تهیه وسایل هوشمند تحصیلی تن به کول‌باری داده بود، توسط سرانگشتان امنیتی حزب پادگانی خامنه‌ای در خون خود غلطید.

۲ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که حتی اصل سی‌ام قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که مطابق آن می‌گوید: «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفائی کشور به طور رایگان گسترش دهد») مانند همه وعده وعیدهای که این رژیم توتالیتر از دوازدهم بهمن ماه سال ۱۳۵۷ (در بهشت زهرا) الی الآن به مردم ایران داده است، به صورت «یک کلاه تمویه و عوام فریبانه و وعده سر خرمن درآید.»

۳ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که «تیغ

تیز سیاست نئولیبرالیستی سرمایه‌داری در جامعه نگون‌بخت ایران در عرصه خصوصی‌سازی و تعدیل نیروی کار و دستمزد ارزان بیش از و پیش از کارگران خدماتی و تولیدی و توزیعی بر گردن معلمان حق‌التدریسی، معلمان خرید خدمتی، معلمان پیش‌دبستانی، معلمان نهضت سوادآموزی و معلمان سرباز ایران وارد بشود.»

۴ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به عنوان نمونه به «بخش خصوصی این امتیاز بدهد که در شهرها و روستاهایی که امکان زیرساختی برای آموزش دانش‌آموزان ندارند، علاوه بر خرید کار معلمان خرید خدمتی حتی (برای کسب سود بیشتر بخش خصوصی) مدارس و کپر و کانکس ایجاد نمایند». یادمان باشد که در «شرایط فعلی منهای مدارس کپری در کشور، بیش از ۴ هزار مدرسه کانکسی وجود دارد» که در سال گذشته به علت آتش گرفتن یکی از این مدارس کانکسی ۳ معلم به همراه یک دانش‌آموز زنده زنده در آتش سوختند و مردند؛ و صد البته این در شرایطی است که حزب پادگانی خامنه‌ای، منهای صدها میلیارد دلاری که در طول سه دهه گذشته هزینه قمار اتمی خود کرده است، برای تثبیت هژمونی خود بر هلال شیعه منطقه صدها میلیارد دلار دیگر هم خرج بلند پروازی‌های نظامی خودش در کشورهای مختلف سوریه، لبنان، عراق، یمن و غیره کرده است.

۵ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که «شرایط برای فقهاتی کردن و شستشوی فکری دانش‌آموزان توسط رژیم مطلقه فقهاتی با پروژه تزریق ۱۵ هزار طلبه (دگماتیست هوادار رژیم مطلقه فقهاتی حوزه‌های فقهی) تحت عنوان معلم کردن طلاب در ۸ رشته تخصصی فراهم بشود.»

۶ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است تا طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی تنها در استان آذربایجان غربی در سال گذشته بیش از ۱۶۰ هزار دانش‌آموز دوران ابتدائی و متوسطه «به علت فقر و فلاکت و نداشتن توان اقتصادی ترک تحصیل بکنند.»

۷ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که ساختار مدیریت آموزش و پرورش در جامعه ایران (در طول سه دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) «بر دو پایه خصوصی‌سازی با رویکرد نئولیبرالیستی و ایدئولوژیکی یا فقهاتی کردن و امنیتی فضای مدارس از بالا توسط حزب پادگانی خامنه‌ای استوار بشود.»

۸ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران باعث شده است که «بیش از یک میلیون نفر از جامعه معلمان کشور نه تنها درآمدی زیر خط فقر داشته باشند، بلکه مهمتر از آن اینکه معلمان آموزش و پرورش در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی بیش از کارگران اردوگاه کار و زحمت ایران استثمار بشوند» بنابراین، در این رابطه است که اگر در تعریف کارگر بر این باور باشیم که «کارگر عبارت است از نیروی انسانی که در جامعه امروز ایران برای تأمین معیشت خودش مجبور به فروش نیروی کار خود می‌باشند». بدون تردید «جامعه معلمان بیش از یک میلیون نفری در رأس اردوگاه کار و زحمت ایران قرار دارند.»

۹ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که «آموزش رایگان و آموزش عمومی مهمترین خواسته ثابت جنبش معلمان ایران در طول سه دهه گذشته باشد.»

۱۰ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که جنبش معلمان ایران «مبارزه با کالائی شدن آموزش و پرورش و خصوصی کردن آموزش پرورش در راستای دستیابی به آموزش رایگان و آموزش عمومی در کشور ایران از کانال مبارزه با نظام سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران (در راستای دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی، فرهنگی و آموزشی رژیم مطلقه فقهاتی) دنبال بکنند.»

۱۱ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که «متوسط و میانگین حقوق بیش از یک میلیون نفر جامعه معلمان ایران در شرایط فعلی حاکمیت ابر بحران‌های اقتصادی و بیولوژیک

کرونا، کمتر از چهار میلیون تومان باشد». قابل ذکر است که این در شرایطی است که «خط فقر در جامعه ایران طبق اعلام مراکز آمادگی خود رژیم مطلقه فقهتی حاکم بیش از ۱۳ میلیون تومان می‌باشد». پر پیداست که حاصل این امر آن می‌شود که «معلم امروز جامعه ایران برای تأمین حداقل معیشتش مجبور به سه کار دیگر (از مسافرخشی تا کارگری در بخش آزاد و غیره) می‌شود». البته خروجی این امر آن خواهد شد که «معلم دیگر انرژی آزاد لازم برای تدریس فردای خود نداشته باشد، در نتیجه افت تحصیلات در جامعه نگون بخت ایران امری عادی می‌باشد».

۱۲ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهتی حاکم باعث شده است که بگوئیم که «معلمان رسمی امروز جامعه ایران زیر خط فقر نسبی زندگی می‌کنند» همچنین حتماً باید داوری کنیم که «معلمان حق تدریسی، معلمان خرید خدمتی، معلمان پیش دبستانی، معلمان نهضت سوادآموزی و معلمان سرباز زیر خط فقر مطلق به سر می‌برند»؛ به عبارت دیگر «معلمان کشور در لایه‌های مختلف آن از رسمی تا خرید خدمتی و تا حق تدریسی یا زیر خط فقر نسبی هستند و یا زیر خط فقر مطلق».

۱۳ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهتی حاکم باعث شده است «تا پتانسیل بیش از یک میلیون نفر معلم با پشتیبانی و حمایت بیش از ۱۴ میلیون خانواده دانش‌آموزان در سراسر کشور (اعم از شهر و روستاهای جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) بیشتر از پتانسیل حتی جنبش کارگران و جنبش زنان و جنبش دانشجویان ایران بشود». در این رابطه نباید فراموش بکنیم که «کانون صنفی معلمان و شورای هماهنگی تشکلهای صنفی مربوطه در جامعه امروز ایران تنها تشکل سراسری و فراگیر و مستقل می‌باشد» و تنها تشکلی است که از سال ۱۳۸۹ نشان داده است که توسط «جنبش اعتراضی و اعتصابی خودش علاوه بر اینکه می‌تواند کل جامعه ایران را در شهر و روستا به صورت مستقیم و غیر مستقیم درگیر جنبش اعتصابی خودش بکند و علاوه بر اینکه از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشد که می‌تواند از پائین در پیوند افقی با جنبش‌های برابری طلبانه و آزادی‌خواهانه و مطالباتی صنفی و مدنی قرار بگیرد، از همه مهمتر اینکه می‌توان داوری

کرد که جنبش معلمان تنها جنبشی است که می‌تواند در برابر حرکت خود رژیم مطلقه فقهتی حاکم و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای را وادار به عقب‌نشینی سازد».

۱۴ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهتی حاکم باعث شده است که محوره‌های اعلامیه‌های شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان کشور پیوسته بر پایه‌های:

الف - کمک به دانش‌آموزانی که توان تأمین هزینه آموزش ندارند.

ب - تأمین آموزش رایگان برای همه دانش‌آموزان کشور.

ج - استانداردسازی مدارس و حذف مدارس کپری و کانکسی.

د - افزایش حقوق معلمان بر پایه خط فقر کشور.

ه - به رسمیت شناختن تشکل مستقل معلمان یعنی کانون صنفی معلمان و شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان که وابسته به همان کانون صنفی معلمان می‌باشد، استوار باشد.

۱۵ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهتی حاکم باعث شده است که معلمان حق تدریسی، خرید خدمتی، پیش دبستانی، نهضت سوادآموزی و سرباز حتی «از بیمه درمانی و بیمه بازنشستگی محروم باشند و حقوق دریافتی ماهانه آنها یک چهارم حداقل حقوق اعلام شده توسط شورای عالی کار خود رژیم مطلقه فقهتی باشد». بطوریکه در این رابطه به عنوان «مصدق اوج استثمار در جامعه امروز ایران می‌توانیم به استثمار رژیم مطلقه فقهتی حاکم از معلمان حق تدریسی، معلمان خرید خدمتی، معلمان پیش دبستانی، معلمان نهضت سوادآموزی و معلمان سرباز تکیه نمائیم».

۱۶ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهتی حاکم باعث شده است که «وضعیت فقر و فلاکت معلمان حق تدریسی حتی از کارگران فصلی اردوگاه کار و زحمت هم بدتر باشد».

۱۷ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهتی حاکم باعث شده است که

«جامعه امروز ایران به این آگاهی دست پیدا کنند که هرگز و هرگز بدون حذف مناسبات سرمایه‌داری حاکم نمی‌توانیم با کالائی شدن آموزش و پرورش و با کالائی شدن بهداشت و درمان (در شرایطی که ابر بحران بیولوژیک کرونائی بر جامعه ایران حاکم است) مقابله نمائیم.»

۱۸ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که «معلمان حق التدریسی، خرید خدمتی، پیش دبستانی، نهضت سواد آموزی در وضعیتی قرار داشته باشند که آنها هر وقت احتیاج به کار آنها دارند با حداقل دستمزد به کار بگیرند و هر زمانی که نخواستند، آنها را بیرون بکنند.»

۱۹ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که اگر «کارگر را با فروش اجباری نیروی کار تعریف نمائیم، در جامعه امروز ایران معلمان حق التدریسی، معلمان خرید خدمتی، معلمان پیش دبستانی، معلمان نهضت سوادآموزی و معلمان سرباز مصداق تمام و کامل کارگر در جامعه امروز ایران می‌باشند.»

۲۰ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که «خاستگاه بیش از ۹۰ درصد از یک میلیون نفر معلم و ۱۴ میلیون نفر دانش‌آموز ایران، اردوگاه کار و زحمت و پائینی‌های جامعه در شهر و روستا و حاشیه‌نشینان (۲۵ میلیون نفری و جامعه ۶۵ میلیون نفری زیر خط فقر) جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز جامعه ایران باشند.»

۲۱ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که در شرایط ابر بحران بیولوژیکی حاکم کرونائی «حزب پادگانی خامنه‌ای به شدت از تعطیلی مدارس و پیوند یک میلیون معلم و ۱۴ میلیون دانش‌آموز با فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی و گوشی‌های هوشمند و اینترنت به وحشت بیفتند و با تمام قدرت تلاش می‌کنند تا با بازگشائی مدارس و آوردن فیزیکی دانش‌آموزان به مدرسه و قطع کردن رابطه دانش‌آموز با اینترنت و فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی شرایط برای بازتولید فضای فقهاتی و امنیتی و پادگانی کردن مدارس و دانشگاه‌ها و شستشوی فکری فرزندان جامعه بزرگ

ایران از کودکان تا مدارس و دانشگاه‌ها فراهم نمایند»، حتی اگر هزاران نفر از فرزندان خلق ایران هم پای کرونا ذبح بشوند. عنایت داشته باشیم که اگر فشارهای خانواده‌های ایرانی و نهادهای بین‌المللی نبودند، «حزب پادگانی خامنه‌ای حتی برای یک روز هم حاضر به تعطیلی مدارس و آموزش از طریق اینترنت و فضای مجازی و گوشی‌های هوشمند نمی‌شدند» و در این رابطه می‌توان با صراحت و قطعیت داوری کرد که در اولین مرحله هر زمانی که زورشان برسد «حزب پادگانی خامنه‌ای با فشار بر دولت اقدام به بازگشائی مدارس و دانشگاه‌ها و حذف واسطه اینترنت و فضای مجازی و شبکه‌های آموزشی می‌کنند». چرا حزب پادگانی خامنه‌ای در این رابطه نه تنها «مشروعیت خودش را در خطر می‌بیند و نه تنها بطلان سحر فقهاتی و بطلان سحر مشروعیت و بطلان سحر مقبولیت آسمانی رژیم مطلقه حاکم را در همین پیوند جامعه ایران و جامعه معلمان و جامعه دانش‌آموزان و جامعه خانواده‌های ایرانی با فضای مجازی و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی تعریف می‌کنند، بلکه حتی موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی را هم در این رابطه در خطر می‌بیند و امکان بازتولید مشروعیت و مقبولیت و موجودیت حداقلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که از آبان‌ماه ۹۸ توسط جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به چالش کشیده شده است، غیر ممکن می‌داند.»

۲۲ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که به علت «عدم پیوند بین نیروی کار و بازار نیروی کار و یا بین تخصص و نیاز بازار بیش از ۲۷ درصد از کل جامعه تحصیل کرده امروز ایران بیکار باشند» و جزء ارتش بیکاران جامعه امروز ایران قرار بگیرند.

۲۳ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که «دموکراسی در جامعه بزرگ ایران بدون برابری آموزشی و برابری بهداشتی و برابری حقوق شهروندی همه جامعه بزرگ ایران امکان‌پذیر و قابل تحقق نباشد.»

۲۴ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که در جامعه امروز ایران «نیروی کار موجود به صورت نیروی کار اجتماعا مرکب درآید» که با ظهور نیروی کار اجتماعا مرکب



دیگر مانند قرن نوزدهم اروپا ما در عرصه «سرمایه‌داری تنها با نیروی کار واحدی مانند پرولتاریای صنعتی روبرو نیستیم» تا مانند کارل مارکس به صورت ساده بتوانیم «فرمول تحول جامعه سرمایه‌داری در ایران امروز را حتی در شکل انتزاعی و مجرد آن تعریف و تبیین کنیم». پرواضح است که در شرایطی که در «جامعه سرمایه‌داری، نیروی کار اجتماعاً مرکب جایگزین نیروی کار تک مؤلفه‌ای پرولتاریای صنعتی می‌شود، هم به لحاظ تبیین ساختاری و هم به لحاظ طبقاتی شرایط بسیار پیچیده می‌شود و قطعاً بدون فهم همه جانب نمی‌توانیم، فرمول تحول اجتماعی جامعه ایران از پائین توسط جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین تعریف نمائیم؛» به عبارت دیگر «ظهور نیروی کار اجتماعاً مرکب در جامعه ایران باعث شده است که تحول اجتماعی - سیاسی - اقتصادی از پائین در جامعه ایران در گرو تحول و حرکت اجتماعی تمام آحاد جامعه بشود، نه گروه و یا طبقه مشخصی از اردوگاه کار و زحمت، آنچنانکه سوسیالیسم مارکسی بر طبل آن می‌کوبید». شاید در این رابطه بهتر باشد که اینچنین داوری کنیم که ظهور نیروی کار اجتماعاً مرکب در جامعه ایران باعث شده است که بر این باور باشیم که «امکان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن قدرت حاکم در سه شکل قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی، قدرت معرفتی، فرهنگی، آموزش و پرورشی از بالا امکان‌پذیر نمی‌باشد و تنها از پائین امکان انجام آن وجود دارد.»

۲۵ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که در شرایط امروز جامعه ایران و در عرصه تبیین تبعیض‌های موجود (که شامل تبعیض جنسیتی، تبعیض طبقاتی، تبعیض آموزش و پرورشی، تبعیض سیاسی، تبعیض اجتماعی، تبعیض فرهنگی و مذهبی و قومی، تبعیض نژادی و غیره می‌باشند) «مبارزه با تبعیض آموزش و پرورشی یک امر کلیدی بشود که می‌تواند شرایط ذهنی برای مبارزه با دیگر تبعیض‌ها فراهم بشود» به عبارت دیگر در این چارچوب «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای نه تنها بستر ساز برابری سیاسی و برابری اقتصادی و برابری اجتماعی در عرصه حقوق شهروندی علی السویه برای همه افراد جامعه بزرگ ایران می‌شود، بلکه بستر ساز برای برابری آموزشی و پرورشی به صورت علی السویه برای همه

افراد جامعه بزرگ ایران نیز می‌شود.»

۲۶ - کالا شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که به این حقیقت واقف بشویم که «مبارزه با خصوصی‌سازی در کادر سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهاتی و رفاقتی موجود تا زمانیکه با تمامی خصوصی‌سازی‌های نئولیبرالیستی اقتصاد سرمایه‌داری حاکم چه در بخش تولیدی و چه در بخش توزیعی و خدمات به صورت فراگیر و همه جانبه صورت نگیرد، امکان موفقیت در مبارزه با کالائی شدن آموزش و پرورش در جامعه ایران وجود ندارد.»

۲۷ - کالا شدن آموزش پرورش در جامعه سرمایه‌داری ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که در عرصه «تحقق و دستیابی به دموکراسی در جامعه ایران آنچنان باید برای دموکراسی آموزشی ارزش قائل بشویم که برای دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی ارزش قائل هستیم.»

پایان

# «انتخابات خرداد ۱۴۰۰» (ریاست جمهوری سیزدهم) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تلاشی برای بازتولید حداقلی مشروعیت و مقبولیت و حتی موجودیت به چالش کشیده شده رژیم، توسط «لغو تحریم‌های حداکثری امپریالیسم آمریکا» می‌باشد.

مطهری، «درصد مشارکت کلان‌شهر تهران در انتخابات اسفند ۹۸ مجلس یازدهم کمتر از ده درصد مشمولین مربوطه بوده است.»

۳ - فاجعه فقر و محرومیت بی‌سابقه همراه با ناهنجاری‌های بی‌شمار اجتماعی و ناکارآمدی مدیریتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و غالب شدن جو خفقان و کشتار و سرکوب و اعدام بر فضای کشور باعث گردید تا در فرایند پسا خیزش آبان‌ماه ۹۸ و سرنگونی هواپیمای اوکراینی شرایطی متفاوت‌تر از گذشته بر فضای کشور حاکم بشود و «شکاف بین مردم ایران با حاکمیت مطلقه فقهاتی دچار تغییر بنیادین گردد و اکثریت عظیم جامعه ایران به این باور برسند که التیام این زخم و ترمیم این شکاف جز با اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای حاکم یا اجتماعی کردن ساختار قدرت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ممکن نمی‌باشد.»

۴ - مشارکت حداکثر ۱۰ درصدی مردم در کلان‌شهر تهران و مشارکت حداکثر ۲۰ درصدی در شهرهای دیگر کشور و دهن کجی مردم ایران در اسفند ماه ۹۸ به آن انتخابات فرمایشی رژیم مطلقه فقهاتی، این پیام برای رأس هرم قدرت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به همراه داشت که «جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دیگر اعتنائی به تحركات سیاسی انتخاباتی حزب پادگانی خامنه‌ای نمی‌کنند و انگیزه‌ای هم برای مشارکت سیاسی و کنش‌گری فعال ندارند.»

درس‌هایی که «انتخابات مجلس یازدهم» (در اسفندماه ۹۸ سه ماه بعد از کشتار وحشتناک و هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای) برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (و به خصوص برای خامنه‌ای در رأس هرم قدرت) داشته است، عبارتند از:

۱ - با دولتی ورشکسته و ملتی خسته و جامعه‌ای گرفتار در ورطه فقر و فلاکت و خزانه‌ای خالی و فضای استبدادزده و فقه‌زده و خون‌آلود و کشتار کرده و در خلاء سرمایه‌های اجتماعی بر باد رفته و حاکمیت خفقان و زورگوئی روزمره، بالماسکه انتخابات مهندسی شده با صورتک‌های جدید دیگر نمی‌تواند شرایط بازتولید حداقلی مشروعیت و مقبولیت و موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را فراهم کند.

۲ - بعد از کشتار وحشیانه خیزش آبان‌ماه ۹۸ و سرنگون کردن هواپیمای اوکراینی و فریب کاری‌های عوام‌فریبانه حزب پادگانی خامنه‌ای در انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ به این واقعیت دست پیدا کردند که دوران مصرف «نمایش فرمایشی انتخابات مهندسی شده با صحنه‌آرائی و دکوراسیون قبلی رژیم به پایان رسیده است» و دیگر حتی همان «پیروان حداقلی که با مقرری ماهانه کمیته امدادی و بهزیستی و بسیج راست پادگانی و بنیادها و آستانه و رویکرد صدقه‌پروری دولت و خیریه‌های گوناگون و سیاست دامنه‌دار حامی‌پروری رژیم مطلقه فقهاتی، ناگزیر به حضور در پای صندوق رأی می‌شدند (هم در فرایند پسا خیزش آبان‌ماه) در حال ریزش هستند.» قابل ذکر است که «سقف عددی اقشار فوق در ایام انتخابات در طول چهار دهه گذشته از حداکثر از ۱۵ میلیون نفر تجاوز نکرده است» و صد البته در این شرایط با تمیهدات رأی‌سازی و بسیج همگانی نظامی و شبه نظامی توسط راست پادگانی این تعداد به ندرت به سقف ده میلیون نفر می‌رسد. بطوریکه در این رابطه به ضرس قاطع می‌توان داوری کرد که آرا واقعی محمود احمدی‌نژاد در دور دوم سال ۸۴ و آرا ابراهیم رئیسی در سال ۹۶ (با در نظر گرفتن تقلب‌های رسمی و غیر رسمی) که شامل حداکثر آرا فوق حامیان دست‌پرورده رژیم می‌شدند، «تقریباً همین ۱۵ تا ۱۶ میلیون نفر بوده است». بدون تردید این سقف از آرا در انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ به شدت ریزش کرده است، بطوریکه طبق آمار علی

چرا که در کشوری که دچار «نابرابری و فقر سیاسی - اجتماعی و اقتصادی و ضعف فرهنگ عمومی و غیره هستند، دیگر حتی ساختار فرسوده اسلام فقهاتی مبتنی بر فتوا و تقلید و تعبد و تکلیف استبدادساز هم نمی‌تواند کارآمد باشد؛ و نمی‌تواند مردم را کورکورانه به پای صندوق‌های رأی بکشاند.»

۵ - انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ به حزب پادگانی خامنه‌ای آموخت که اگر چه شیخ حسن روحانی با بلیط برجام و لغو تحریم‌ها توانست در انتخابات دور دوم خودش، با پنج میلیون رأی بیشتر دولت دوازدهم را از آن خود بکند، در شرایطی که ترامپ با خروج از برجام در اردیبهشت ۹۷ خوراک تبلیغاتی بی‌نظیری برای جریان‌های رنگارنگ راست‌گرا فراهم کرده بود، آن‌ها نتوانستند در انتخابات اسفند ماه ۹۸ با شعار «فسخ برجام» حتی همان حامیان سنتی خودشان را هم بسیج بکنند.

۶ - انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ این پیام برای حزب پادگانی خامنه‌ای به همراه داشت که «انبان جناح اصلاح‌طلبان حکومتی در عرضه کردن مهره‌های جذابی که بتوانند از سوراخ تنگ و فیلترینگ نظارت استصوابی حزب پادگانی خامنه‌ای عبور کنند، خالی شده است» بنابراین، به موازات آن بازار مصرف آنها هم برای داغ کردن تنور انتخاباتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به پایان رسیده است. چراکه به موازات آنکه کفگیر اصلاح‌طلبان حکومتی در عرضه مهره‌های جذاب به ته دیگ برسد، آن‌ها به جای اینکه «ایده معطوف به قدرت گذشته خودشان را رها کنند و به طرف جامعه ایران حرکت کنند» بر قبای اعتدالیون راست‌گرا (از حسن روحانی تا علی لاریجانی و علی مطهری و یا کارگزاران امثال اسحاق جهانگیری و غیره) می‌چسبند و با این کار تلاش می‌کنند تا به خیال خود «تغییر توازن قوا در بالائی‌های قدرت به نفع خود برای هیچ چی ایجاد کنند.»

۷ - مجلس یازدهم به حزب پادگانی خامنه‌ای این درس را آموخته است که «معضلات اساسی جامعه امروز ایران از جمله اختلاف فاحش طبقاتی و فقر و بیکاری و فساد ساختاری و سیستمی و فقدان عدالت و آزادی را نمی‌توان با تکیه بر راست پادگانی سپاه و راست پوپولیست احمدی نژاد و راست سنتی جبهه پایداری و راست بازاری موتلفه و غیره را که خود آغازگر و پدید آورنده وضع موجود بوده‌اند، حل کرد.»

۸ - مجلس یازدهم به حزب پادگانی خامنه‌ای این درس را آموخته است که «حضور فراگیر و قبضه کردن سه قوه توسط راست پادگانی یا سپاه نه تنها معطوف به تغییر در جهت مثبت ساختار سیاسی و اقتصادی و اداری جامعه نمی‌شود، بلکه بسترساز نهادینه شدن همه جانبه همین ساختار به گل نشسته فعلی می‌گردد». چراکه ساختار موجود همان ساختاری است که در طول سه دهه گذشته یا در فرایند پسا جنگ ۸ ساله (رژیم مطلقه فقهاتی با حزب بعث صدام حسین) «همین راست پادگانی یا سپاه از مواهبش بهره‌مند شده و امروز بیش از ۶۰ درصد کل قدرت اقتصادی و سیاسی و اجرائی و اداری مملکت در دست همین راست پادگانی ذوب شده در ولایت مطلقه فقیه می‌باشد.»

۹ - مجلس یازدهم به حزب پادگانی خامنه‌ای این درس را آموخته است که دیگر کارگردانی و صحنه‌آرایی و دکوراسیون و انتخاب بازیگران توسط خامنه‌ای در نمایش انتخابات مهندسی شده‌اش امری عقیم و سترون شده می‌باشد، چراکه: اولاً در بازآرایی صحنه‌های جدید (در فرایند پسا کشتار وحشی و هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸) امکان «هیچگونه تغییر اساسی دیگر برای خامنه‌ای وجود ندارد.»

ثانیاً حتی خود جناح راست اصول‌گرایان حکومتی حامی خامنه‌ای هم دیگر نمایش صوری خامنه‌ای را تاب نمی‌آورند و در پی تعطیل کردن آن هستند که برای فهم این مهم کافی است که بدانیم، احمدی نژادی‌ها که به شکل خزنده بخشی از مجلس یازدهم را گرفته‌اند و تلاش وافر می‌کنند تا دوباره با حمایت از رهبری آینده سید مجتبی خامنه‌ای (به جای پدرش) به بیت رهبری نزدیک بشوند، به دنبال آنند که شاید از طریق حمایت سید مجتبی خامنه‌ای بتوانند مجوز ورود از سوراخ تنگ فیلترینگ استصوابی شورای نگهبان حزب پادگانی خامنه‌ای برای انتخابات خرداد ۱۴۰۰ به دست آورند. تا همان رویکردهای گذشته مخالف خامنه‌ای را بازتولید کنند. فراموش نکنیم که تعریف و تمجیدهای عبدالرضا داوری از سید مجتبی خامنه‌ای در بی‌بی‌سی فارسی و خاموش شدن توپخانه بقائی علیه بیت رهبری همه در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

ثالثاً اگرچه خود خامنه‌ای در طول سه دهه گذشته رهبری‌اش با چنین نمایش تکراری مأنوس شده است اما افکار مترقی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دیگر صبر این نمایش

تکراری را ندارند.

رابطاً اصلاح‌طلبان حکومتی دیگر حاضر نمی‌شوند تا خامنه‌ای به عنوان سوپاپ اطمینان جهت گرم کردن تنور انتخابات در صحنه‌آرایی‌های انتخاباتی‌اش از کاندیداهای بازنده آنها استفاده کند.

خامسا تمامی جناح‌ها و جریان‌های درونی حکومت و قدرت (از راست اصول‌گرایان حکومتی تا اعتدالیون بنفش و اصلاح‌طلبان حکومتی) به این واقعیت دست پیدا کرده‌اند که طی سی سال گذشته خامنه‌ای هرچه جلوتر آمده «معنی ولایت مطلقه فقیه برای نهادینه کردن قدرت مطلقه‌اش بهتر فهمیده است» و در این رابطه بوده است که در طول سی سال گذشته خامنه‌ای سال به سال «رهبرتر شده است». چراکه همین خامنه‌ای بود که پس از سرکوب هولناک جنبش سبز در سال ۸۹ آنقدر جرات پیدا کرد که دو تن از دولتمردان طراز اول رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را (که هر دو یار غار خمینی هم بودند) به حصر بفرستد و باز همین خامنه‌ای بود که در سال ۹۲ یار غار و دیرینه خودش یعنی هاشمی رفسنجانی (که ردای رهبری را او بر قامتش دوخت و در مجلس خبرگان رهبری در سال ۶۸ حتی علیرغم میل خود خامنه‌ای او را رهبر کرد) رد صلاحیت نمود و باز همین خامنه‌ای بود که حتی اجرای برخی تصمیم‌ها توسط رئیس‌جمهوری خود رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم مانند لایحه مطبوعات در دولت سید محمد خاتمی و مجلس ششم با حکم حکومتی‌اش ممنوع و غیر قابل اجرا کرد و تا آنجا پیش رفت که سید محمد خاتمی رئیس قوه مجریه اصلاحات حکومتی، در برابر قدرت همین خامنه‌ای خود را یک تدارکاتچی تعریف کرد. طبیعی است که بالماسکه انتخابات خامنه‌ای (در فرایند پسا کشتار وحشیانه و هولناک آبان‌ماه ۹۸) با صورتک‌های مختلف و مهره‌های از پیش گزینش شده (از افراد گوش به فرمان و ذوب شده در ولایت) و مهندسی کردن رأی‌ها و آمار تقلبی دیگر نمی‌تواند کارساز باشد.

۱۰ - مجلس یازدهم به حزب پادگانی خامنه‌ای این درس را آموخته است که در این شرایط تندپیچ جامعه ایران که فاجعه فقر و فلاکت و محرومیت بی‌سابقه جامعه ایران را در بر گرفته است و ابر بحران‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، بیولوژیک، زیست محیطی و غیره جامعه ایران را در آستانه فروپاشی همه جانبه قرار داده است، بدون تردید هر جریان و جناح درونی حکومت که می‌خواهد در تقسیم باز تقسیم

قدرت مشارکت نماید (چه راست اصول‌گرای حکومتی باشد و چه اعتدالی بنفش و چه اصلاح‌طلب حکومتی) «باید پروژه سازش با غرب را در راستای لغو تحریم‌های حداکثری امپریالیسم آمریکا در آستین خود داشته باشند و جز این چاره‌ای دیگر برای بقای کوتاه‌مدت موجودیت رژیم وجود ندارد». عنایت داشته باشیم که در رویکرد خامنه‌ای (در تحلیل نهائی در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) «باید ساختار رژیم بی‌تغییر و فسادها برقرار و رانت‌ها برای برخورداران ادامه‌دار و نهادهای نظامی و شبه نظامی همچنان یک‌تاز میدان و اختلاف طبقاتی از فرش تا عرش پا بر جا باشد.»

۱۱ - انتخابات مجلس یازدهم به حزب پادگانی خامنه‌ای این درس را آموخته است که دیگر «کشاندن تهیدستان یا فرودستان اردوگاه کار و زحمت و شهروندان عاصی (که در سال‌های ۹۶ و ۹۷ و شدیدتر از همه در آبان‌ماه ۹۸ همچنان سونامی عظیم سیاسی قاعده هرم طبقاتی جامعه بزرگ ایران را به لرزه درآوردند و همه آنها فاقد نمایندگی در سطوح میانی و بالائی قدرت می‌باشند) به پای صندوق‌های رأی مهندسی شده یا بالماسکه انتخاباتی رژیم مطلقه فقه‌ای با صورتک‌های جدید امری محال می‌باشد.»

۱۲ - مجلس یازدهم به خامنه‌ای این درس را داده است که شرکت جریان‌های درون حکومتی در نمایش فرمایشی انتخابات رژیم مطلقه فقه‌ای نه تنها «باعث بازی آنها در زمین کل رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌شود» بلکه مهمتر از آن اینکه مشارکت آنها در بالماسکه انتخابات خود باعث «نادیده گرفتن خواست‌های جامعه توسط آنها و وداع آنها با کنش‌گری واقعی سیاسی هم می‌شود» بنابراین، در این رابطه است که «خامنه‌ای برای جلوگیری از اپوزیسیون شدن آنها تلاش می‌کند، حتی به صورت محلل و لاستیک زاپاس هم که شده، آنها را به بازی در حاشیه بکشاند» و البته اگر مانند انتخابات سال ۸۸ آنها قصد ورود به حجله عروس پیدا کردند، با تمام قدرت آنها را سرکوب خواهد کرد.

۱۳ - انتخابات مجلس یازدهم این درس را به خامنه‌ای آموخته است که «حضور بخش خاکستری جامعه به پای صندوق‌های رأی و یا به بیان دیگر انتخابات پر رونق با مشارکت حداکثری به ضرر او می‌باشد». چراکه بخش خاکستری جامعه (که همان طبقه متوسط شهری می‌باشند) در صورت حضور در پای صندوق‌های رأی «معمولاً به اصلاح‌طلبان حکومتی رأی می‌دهند» و این امر باعث آن می‌شود که «خامنه‌ای نتواند

کارگردان و صحنه آرا نهائی نمایش بالماسکه انتخابات با صورتک‌های جدید بشود». یادمان باشد که «در سال ۷۶ تمایل خامنه‌ای به انتخاب ناطق نوری بود» ولی با موج بخش خاکستری (طبقه متوسط شهری) در سطح جامعه، «سید محمد خاتمی رئیس جمهور شد» بنابراین در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که در فرایند پسا خیزش آبان‌ماه ۹۸ دیگر «خامنه‌ای به دنبال انتخابات پر رونق و مشارکت حداکثری جامعه بزرگ ایران مثل گذشته نیست». باری، باید توجه داشته باشیم که هدف حزب پادگانی خامنه‌ای از انتخابات خرداد ۱۴۰۰ (ریاست جمهوری سیزدهم) عبارت است از:

الف - «یک دست کردن حاکمیت» زیر چتر راست اصول‌گرای حکومتی ذوب شده در ولایت او.

ب - بالا بردن قدرت تصمیم‌گیری برای «به کار بردن مشت آهنین» (مانند خیزش آبان‌ماه ۹۸) در سرکوب خیزش‌های فراگیر حلزونی آینده.

ج - بالا بردن «قدرت کارآمدی» رژیم مطلقه فقهاتی (مانند رژیم‌های استبدادی چین، روسیه، کوبا و غیره).

د - فراهم کردن شرایط برای «انجام نرمش قهرمانانه» در سازش با غرب در راستای لغو تحریم‌های حداکثری امپریالیسم آمریکا.

ه - مقابله با «ابر بحران‌های فراگیر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم».

سؤال فربه‌ای که در این رابطه قابل طرح است اینکه، آیا با انتخابات نمایشی و فرمایشی خرداد ۱۴۰۰ (ریاست جمهوری سیزدهم) حزب پادگانی خامنه‌ای می‌تواند به اهداف مطرح شده فوق خود دست پیدا کند؟

در پاسخ به این سؤال جریان‌های مختلف درون قدرت و جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور می‌توانند پاسخ‌های متفاوتی بدهند؛ که ما در اینجا به ذکر چند نمونه از این پاسخ‌ها بسنده می‌کنیم:

پاسخ اول - به این پرسش از طرف اصلاح‌طلبان حکومتی ممکن است مطرح بشود به این ترتیب که اگرچه در انتخابات خرداد ۱۴۰۰:

اولاً خامنه‌ای به دنبال «مشارکت حداکثری» یا بخش خاکستری جامعه ایران نمی‌باشد (و مشارکت محدود و

اندک نیروی‌های اجتماعی حامی رژیم که دارد، در حد همان ۱۰ میلیون تا حداکثر ۱۵ میلیون نفر برای او از مشارکت حداکثری و گسترده بهتر می‌باشد) زیرا توسط همین مشارکت محدود او می‌تواند مهره منتخب خود را برعکس انتخابات خرداد ۷۶ به کرسی بنشاند.

ثانیاً توسط انتخابات خرداد ۱۴۰۰ «خامنه‌ای به دنبال مذاکره با دولت بایدن و ۱+۵ می‌باشد». چراکه مهمترین مسئله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط «مسئله لغو تحریم‌های حداکثری امپریالیسم آمریکا است» که رژیم مطلقه فقهاتی را در آستانه فروپاشی قرار داده است.

ثالثاً از آنجائیکه اصلاح‌طلبان حکومتی «به پیگیری اهداف سیاسی خود تنها در چارچوب رژیم مطلقه فقهاتی اعتقاد دارند» در نتیجه همین امر باعث می‌شود که آنها در پاسخ به سؤال فوق بر این باور باشند که باید «استراتژی سیاسی خودشان را در روند انتخاباتی ۱۴۰۰ تعریف نکنند». قابل ذکر است که در این شرایط از آنجائیکه آنها مهره‌های جذابی که بتوانند از فیلترینگ تنگ نظارت استصوابی عبور بدهند، ندارند، دو رویکرد مختلف در آنها (در خصوص انتخابات خرداد ۱۴۰۰) در حال تکوین است.

رویکرد اول رویکردی است که معتقد به «بازگشت به جامعه و فروگذاری ایده معطوف به قدرت هستند».

رویکرد دوم همان رویکرد غالب سنتی آنها می‌باشد که فعلاً برای «اجماع بین خودشان روی اسحاق جهانگیری جهت شرکت در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ کار می‌کنند». البته اگر اجماعی بین این ۳۰ شبه حزب اصلاح‌طلبان حکومتی بر سر معرفی یک کاندید از خودشان یا از کارگزاران و یا از راست اعتدال‌گرا مثل علی لاریجانی و علی مطهری و غیره صورت نگیرد، ممکن است تا انتخابات خرداد ۱۴۰۰ باز این جریان ناهمگن چند شقه هم بشوند و حتی امکان دارد بخشی از آنها به تحریم انتخابات و عدم شرکت هم روی بیاورند.

پاسخ دوم - ممکن است از طرف جریان‌های راست اصول‌گرای حکومتی مطرح بشود، به این ترتیب که آنها بر این باورند که با پیروزی جناح راست در انتخابات، می‌توانند «تمامی اهداف خامنه‌ای را محقق سازند» و به همین دلیل است که تمامی جریان‌های راست اصول‌گرای حکومتی در این شرایط «ساز مخالفت با احیای برجام را کوک کرده‌اند تا نکنند قبل از خروج شیخ حسن روحانی از پاستور توافق بین



دولت بایدن و حسن روحانی منجر به لغو تحریم‌ها و برقراری برجام بشود و دست آنها برای خامنه‌ای خالی بماند». البته در میان جریان‌های راست اصول‌گرای حکومتی، راست پادگانی یا سپاه در این رابطه جلوتر از همه حرکت می‌کند و بدین خاطر این جریان از قبل در مجلس یازدهم «با تغییر قانون انتخابات ریاست جمهوری برای یک رئیس جمهوری نظامی جاده‌سازی می‌کنند». پرواضح است که تصمیم نهائی در این رابطه خود خامنه‌ای می‌گیرد. چراکه تمامی جریان‌های راست اصول‌گرای حکومتی خودشان را ذوب شده در ولایت تعریف می‌کنند؛ و در همین رابطه است که از آنجائیکه هنوز از کاخ سفید و دولت بایدن «سیگنال مثبتی جهت برقراری برجام و لغو تحریم‌ها نیامده است» شرایط برای تاخت و تاز جریان‌های راست اصول‌گرای حکومتی فراهم می‌باشد.

پاسخ سوم - به سؤال فوق ممکن است از طرف اپوزیسیون برانداز طالب کسب قدرت سیاسی خارج‌نشین (از مجاهدین خلق تا سلطنت‌طلبان و غیره) به این صورت مطرح بشود که آنها از آنجائیکه هر کدام بر «آلترناتیوی جریان خودشان در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پای می‌فشارند» و هر کدام به دنبال کسب قدرت سیاسی و حکومت و قدرت برای خودشان می‌باشند، نه برای مردم نگون‌بخت ایران، لذا پیوسته جهت آلترناتیوسازی برای برچیدن حکومت و گذار از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با یکدیگر کورس و مسابقه گذاشته‌اند؛ و البته در این رابطه توانسته‌اند، «حمایت بخشی از هیئت حاکمه آمریکا و ارتجاع منطقه و صهیونیسم اسرائیل را هم به دست بیاورند». باری، این جریان‌های خارج‌نشین پیوسته «برای تشدید تحریم‌های امپریالیسم آمریکا علیه کشور ایران هم مبارزه می‌کنند» و در این رابطه اخیراً تا آنجا پیش رفته‌اند که «تمام فشار خودشان را برای جلوگیری از انتخاب رابرت مالی به جای برایان هوک هم به کار انداختند که البته موفق نشدند». آن‌ها می‌کوشند «مبارزات مطالباتی - سیاسی مردم ایران را به اهرمی در خدمت استراتژی کسب قدرت سیاسی خودشان و در جهت سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم درآورند»؛ و در همین رابطه است که آنها عموماً بر «خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر مانند خیزش دی‌ماه ۷۶ و آبان‌ماه ۹۸ تکیه محوری می‌کنند» و عالی‌ترین شکل مبارزه در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همین «خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر می‌دانند، نه جنبش‌های مطالباتی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین در

دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» بنا بر این، بدین ترتیب است که آنها بر این باورند که «فشار حداکثری تحریم‌های امپریالیسم آمریکا بر ملت نگون‌بخت ایران، در نهایت باعث دامن زدن به اعتلای این خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر می‌شود که خود این امر شرایط برای یارگیری و بسترسازی کسب قدرت سیاسی با حمایت منابع قدرت خارجی (آنچنانکه در عراق پس از سقوط صدام حسین اتفاق افتاد) فراهم می‌کند».

پاسخ چهارم - مربوط به نیروهای «جنبش‌گرائی» می‌شود که:

اولاً برعکس جریان‌های فوق به جای اینکه «منابع قدرت در خارج از کشور از کاخ سفید تا ارتجاع منطقه دنبال کنند، آنان منابع قدرت را در داخل کشور و در بستر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر مستقل افقی تکوین یافته از پائین جهت هر گونه تحول ساختاری تعریف می‌کنند».

ثانیاً این نیروهای جنبش‌گرا (برعکس جریان‌های فوق خارج‌نشین) «معتقد به کسب قدرت سیاسی نیستند و کسب قدرت سیاسی را تنها برای خود جامعه و جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تعریف می‌کنند». پر پیدا است که این‌ها برعکس جریان‌ها فوق به دنبال «آلترناتیوسازی از خود در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم نیستند»؛ و تنها آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در بستر جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر مستقل تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه تعریف می‌نمایند.

ثالثاً این نیروهای جنبش‌گرا در راستای استراتژی جنبشی خودشان «به دنبال راهبری افقی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده هستند نه رهبری عمودی» (جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر مطالباتی و سیاسی) برعکس جریان‌های فوق که به دنبال «خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر هستند». بدین ترتیب است که این جریان‌های جنبشی «اعتلای خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر را (در برابر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین مطالباتی و سیاسی) یک آفت برای جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین می‌دانند». چرا که به علت عدم توازن

قوا در جامعه امروز ایران این خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر در مبارزه درازمدت با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شکست می‌خورند و توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی سرکوب می‌شوند و با سرکوب آنها فضای برای جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین هموار می‌گردد. بطوریکه در دو خیزش فراگیر دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم که با سرکوب همه جانبه این خیزش‌ها توسط دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و امنیتی شدن فضا «بسترها برای کنش‌گری جنبش‌های مطالباتی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تنگ شد.»

رابعاً این نیروهای جنبش‌گرا با هرگونه «آلترناتیوسازی تحت هر نام و عنوان که در خارج از کشور بر پایه منابع قدرت خارجی و با هر نوع مداخله خارجی برای تغییر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مخالف هستند». چراکه در رویکرد جنبش‌گرا «تنها منبع تحول سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در کشور ایران در داخل و در بستر همین جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تعریف می‌شوند و لاغیر.»

خامساً این نیروهای جنبش‌گرا «راه تغییر رژیم از طریق همین جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین تعریف می‌کنند» و در این رابطه است که باید بگوئیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته (از ۵۵ الی الان) عمر درونی و برونی خودش (چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین) پیوسته در چارچوب «استراتژی و رویکرد جنبشی» که داشته است، بر پایه مبانی رویکرد جنبشی فوق حرکت کرده است. باری، آنچه که می‌توانیم از جمع‌بندی مطالب فوق در اینجا مطرح کنیم عبارتند از:

۱ - در خصوص انتخابات خرداد ۱۴۰۰ (ریاست جمهوری سیزدهم) باید بگوئیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ عمر خود نشان داده است که «نه تنها اعتقادی به حقوق شهروندی آحاد مردم ایران ندارد، بلکه همه اقدام‌های انتخابی‌اش صورت عوام‌فریبانه داشته است.»

۲ - در یک نگاه کلی پروسه ۴۲ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آغاز الی الان در سمت سوی:

الف - محدود کردن «آزادی‌های اجتماعی و سیاسی» مردم

ایران.

ب - «فقر و فلاکت» هر چه بیشتر مردم ایران.

ج - گسترش عملی «اختیارات ولایت مطلقه فقهاتی»، بوده است.

۳ - جامعه بزرگ ایران پس از فراز نشیب‌های ۴۲ ساله گذشته (عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در روند سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خویش اکنون در یک تندپیچ قرار گرفته است که دیگر «به روال سابق نمی‌تواند طی طریق بکند» و بدون تردید «در حال دگردیسی تحول اجتماعی به شیوه جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین می‌باشد» بنابراین «هر گونه شرکت در نمایش فرمایشی انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی، نه تنها بازی در زمین حریف است، بلکه به منزله نادیده گرفتن تمایل و خواست اکثریت جامعه و وداع با کنش‌گران واقعی سیاسی می‌باشد.»

۴ - پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) ضرورت دارد که از «مسیر راهبری» (نه رهبری) مبارزات افقی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین مطالباتی و سیاسی در راه تحقق خواسته‌های کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت ایران حرکت کنند.

۵ - پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید عنایت داشته باشند که در چارچوب رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، تنها مسیر «دموکراسی برای جامعه بزرگ ایران توانمندسازی شهروندان و نهادسازی برای افزایش اقتدار جامعه در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.»

۶ - پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) ضرورت دارد که با رویکرد «راهبری» (نه رهبری) جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین مطالباتی و سیاسی صنفی و مدنی و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه پیوسته «از حق اقشار و گروه‌های اجتماعی برای پیگیری مطالباتی و سیاسی و مدنی» از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در «کادر مبارزه با مناسبات سرمایه‌داری» رانتی و نفتی و خصولتی و بورکراتیک و فقهاتی حاکم، «به دست خودشان» حمایت کنند.

۷ - در رابطه با تحلیل از انتخابات خرداد ۱۴۰۰ (ریاست جمهوری سیزدهم) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باید عنایت داشته باشیم که بر پایه کدامین مؤلفه از چهار مؤلفه «استبداد، دموکراسی، تحریم‌های اقتصادی، فروپاشی اقتصادی، اجتماعی» می‌خواهیم انتخابات ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تحلیل نمائیم. بدون تردید اگر در تحلیل خود «مؤلفه استبداد رژیم مطلقه فقهاتی را عمده بکنیم» و در چارچوب آن بخواهیم انتخابات خرداد ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تحلیل نمائیم، در آن صورت «انتخابات خرداد ۱۴۰۰ یک بالماسکه جدید با صورتک‌های جدید و با کارگردانی و صحنه‌آرایی خود خامنه‌ای می‌باشد که به دنبال نهادینه کردن تمرکز همه قدرت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور در زیر نگین مطلقه فقهاتی خودش می‌باشد». پرواضح است که برای تمامی جریان‌ها و افرادی که در کادر «مؤلفه استبداد» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به دنبال تحلیل سیاسی از انتخابات خرداد ۱۴۰۰ هستند، در تحلیل نهائی انتخابات خرداد ۱۴۰۰ مانند تمامی انتخابات سه دهه گذشته حزب پادگانی خامنه‌ای:

اولاً در راستای تمرکز هر چه بیشتر قدرت درید ولایت مطلقه خامنه‌ای می‌باشد.

ثانیاً این انتخابات در راستای یکپارچه کردن قدرت حاکمیت در چارچوب جناح راست اصول‌گرای حکومتی با هژمونی راست پادگانی سپاه می‌باشد.

ثالثاً این انتخابات بازی شطرنجی است که در راستای حل بحران جانشینی خامنه‌ای مهندسی می‌گردد.

رابعاً خامنه‌ای برای دستیابی به اهداف کوتاه‌مدت و درازمدت خودش از این انتخابات (مانند انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸) به دنبال مشارکت حداکثری و فراگیر بخش خاکستری جامعه نیست و تنها با همان گروه اجتماعی حامی حکومت (که از طریق کمیته امداد و بهزیستی و بسیج سپاه و بنیادها و خیریه‌های گوناگون از آستانه رضوی تا بسته‌های معیشتی دولت نهادینه و سازماندهی شده‌اند و در طول ۴۲ سال گذشته پایگاه ثابت رژیم بوده‌اند و جمعیت آنها بین ۱۰ میلیون تا ۱۵ میلیون نفر در نوسان بوده است) اهداف انتخاباتی خودش دنبال می‌کند.

باری اگر به جای «عینک استبداد» بخواهیم از زاویه «عینک دموکراسی» انتخابات خرداد ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی

حاکم را تحلیل بکنیم، باید بگوئیم که:

الف - نه این انتخابات و نه تمامی انتخابات گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که از فروردین ماه ۵۸ با شعار: «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه اضافی» خمینی شروع شده است) هرگز و هرگز در چارچوب «دموکراسی و حق شهروندی علی السویه برای مردم ایران انجام نگرفته است» و تمامی انتخابات ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فقط و فقط در راستای «نهادینه کردن مشروعیت و مقبولیت و موجودیت خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است، نه در راستای حقوق انسانی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مردم نگون‌بخت ایران» و در این رابطه حتی طرح «ترم جمهوری» در کنار «ترم اسلامی» در عنوان جمهوری اسلامی، این رژیم مطلقه فقهاتی «جمهوریت درترم مرکب فوق، برخورد ابزاری خمینی برای نهادینه کردن نظریه استبدادی ولایت فقیه (خودش که همان جوهر اسلامی درترم مرکب فوق می‌باشد) بوده است.»

ب - «دموکراسی» ابزار کنترل قدرت سه مؤلفه‌ای حاکم «توسط مردم یا پائینی‌های قدرت می‌باشد.»

ج - دموکراسی تنها با «اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای حاکم معنی پیدا می‌کند.»

د - دموکراسی تنها با «جوهر برابری» است که می‌تواند در جامعه تحقق پیدا کند، بنابراین «دموکراسی بدون برابری یک فریب است.»

ه - لازمه دموکراسی در جامعه «برابری همه شهروندان از حقوق شهروندی است.»

و - لازمه تحقق دموکراسی در جامعه «توازن قوا بین پائینی‌های جامعه با بالائی‌های قدرت است.»

پرواضح است که تا زمانی که در جامعه توازن قوا بین پائینی‌های جامعه و بالائی‌های قدرت حاصل نشود، امکان دستیابی به دموکراسی وجود ندارد. بدون تردید تنها بستری که می‌تواند از «پائین بسترساز توازن قوا بین پائینی‌های جامعه و بالائی‌های قدرت بشود، فقط و فقط جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد». بدین خاطر طبیعی است که تا زمانیکه جامعه مدنی جنبشی



خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در جامعه ایران به صورت نهادینه شده و قوی و فراگیر شکل نگیرد، «سخن از دموکراسی یک شوخی بیش نیست». صد البته تجربه دولت ۲۸ ماهه دکتر محمد مصدق این واقعیت را برای ما آفتابی کرد که در خلاء جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین حتی با دولت دموکراتیک و احزاب مستقل بالائی نخبگان نمی‌توان به دموکراسی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نهادینه دست پیدا کرد. از اینجا است که باید بگوئیم که هرگز و هرگز «نباید با رویکرد دموکراسی‌گرایانه به انتخابات ۴۲ ساله و از جمله انتخابات خرداد ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نگاه بکنیم.»

پر پیداست که از آنجائیکه اصلاح‌طلبان حکومتی در طول دو دهه گذشته عمر خود (از خرداد ۷۶ الی الان) حیات سیاسی خودشان را در چارچوب صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای تعریف کرده‌اند و از آنجائیکه از همان آغاز الی الان پوسته معتقد به «اصلاح‌پذیر بودن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده‌اند» و اعتقاد داشته‌اند که تنها از کانال «اصلاح درونی نظام مطلقه فقهاتی می‌توان به دموکراسی در جامعه ایران رسید» و هر گونه حرکت غیر از این را در راستاری «سوریزاسیون یا سوریه شدن ایران تحلیل می‌کنند» و حاصل انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را توسط مکانیزم «فشار از پائین برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان تعریف می‌نمایند» بنابراین، طبیعی است که جریان اصلاح‌طلبان حکومتی که از ۳۰ حزب و شبه حزب تشکیل می‌شوند، با رویکرد دموکراسی‌گرایانه به انتخابات خرداد ۱۴۰۰ نگاه بکنند و «موضع ذلت بار دو دهه گذشته خودشان را (به عنوان سوپاپ اطمینان حزب پادگانی خامنه‌ای) به صورت عوام‌فریبانه در کادر دموکراسی تثویزیه بکنند.»

یادمان باشد که وقتی سید محمد خاتمی (لیدر اصلاح‌طلبان حکومتی) با وعده‌هایی مبنی بر تحقق بخشی از حقوق سلب شده مردم ایران توسط حزب پادگانی خامنه‌ای و یا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در خرداد ماه ۱۳۷۶ رئیس‌جمهور شد، ولی پس از ۸ سال نتوانست در راستای وعده‌هایش کاری پیش ببرد، آشکارا گفت: «رئیس‌جمهور در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یک تدارکاتچی است» و باز در همین رابطه است که جلال جلالی زاده نماینده ادواری مجلس در

تاریخ ۲۲ مهر ماه ۱۳۹۹ در روزنامه انتخاب در توصیف دولت یازدهم و دوازدهم شیخ حسن روحانی که کاندید بلامنازع همین اصلاح‌طلبان حکومتی بوده است گفت: «ما امروز شاهد آن هستیم که حتی روحانی نتوانست یک آبدارچی خوبی هم باشد». بدین ترتیب در تحلیل نهائی هدف خامنه‌ای از انتخابات خرداد ۱۴۰۰ آن است که «از میان کاندیداها با مهندسی کردن انتخابات توسط فیلترینگ استصوابی شورای نگهبان و آمار دهی تقلبی آراء، فرد مشخصی که بهتر می‌تواند تدارکاتچی و یا آبدارچی حزب پادگانی خامنه‌ای یا دستگاه مطلقه فقهاتی حاکم بشود، انتخاب نماید، نه چیزی بیشتر از آن و نه چیزی کمتر از این». از اینجا است که می‌توانیم پیشاپیش نتیجه انتخابات خرداد ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ای حزب پادگانی خامنه‌ای اینچنین فرموله نمائیم:

اول - انتخابات خرداد ۱۴۰۰ حزب پادگانی خامنه‌ای نه تنها نمی‌تواند باعث «بازتولید سرمایه‌های حداقلی اجتماعی از دست رفته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در پروسه کشتار وحشیانه و هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸ و سرنگونی هواپیمای اوکراینی توسط موشک‌های سپاه و رویکرد عوام‌فریبانه بعدی آنها بشود» بلکه برعکس انتخابات خرداد ۱۴۰۰ «باعث منزوی‌تر شدن این رژیم در داخل و در عرصه بین‌المللی خواهد شد.»

دوم - بدون تردید فونکسیون انتخابات خرداد ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «باعث ریزش هر چه بیشتر نیروهای خود نظام از رأس تا بدنه و قاعده این رژیم خواهد شد.»

سوم - انتخابات خرداد ۱۴۰۰ برعکس انتظار خامنه‌ای نه تنها نمی‌تواند «بحران جانشینی خامنه‌ای را با تکیه بر راست پادگانی حل نماید» بلکه برعکس باعث رشد این بحران توسط «قطبی شدن اختلاف بین روحانیت وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی» می‌گردد.

چهارم - انتخابات خرداد ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌تواند «شرایط برای دولت بایدن در راستای بازگشت به برجام (بیشتر از آنچه که در دولت امروز روحانی وجود دارد) فراهم نماید.»

باری، از آنجائیکه «وجه مشترک تمامی جریان‌های درون قدرت در پروسه انتخابات خرداد ۱۴۰۰ موضوع لغو تحریم‌های امپریالیستی آمریکا توسط دولت بایدن می‌باشد» و در این رابطه تمامی جناح‌های درون قدرت از خامنه‌ای تا

راست پادگانی سپاه و تا اصلاح‌طلبان حکومتی همه و همه بر این باورند که «تنها با لغو تحریم‌های اقتصادی توسط دولت بایدن است که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌تواند با انتخابات خرداد ۱۴۰۰ به بازتولید مشروعیت حداقلی و مقبولیت حداقلی و موجودیت خودش دست پیدا نماید» و بدون لغو این تحریم‌ها نه تنها اقتصاد رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در آستانه فروپاشی کامل قرار می‌گیرد، بلکه «شرایط برای خیزش‌های اعتراضی حلزونی اتمیزه و بی‌سر فراگیر در کشور فراهم می‌شود». به همین دلیل است که در کادر عینک «لغو تحریم‌ها و فروپاشی اقتصادی حاکم به انتخابات خرداد ۱۴۰۰» ضرورت دارد که در اینجا به تحلیل از موضوع لغو تحریم‌ها توسط دولت بایدن در فرایند پسا انتخابات خرداد ۱۴۰۰ بپردازیم. باری، آنچه که می‌توانیم در این رابطه به صورت فرموله شده مطرح کنیم عبارتند از:

الف - یکی از اشتباهات دولت بایدن در بازی با جناح‌های درونی قدرت در ایران در این شرایط «عدم مذاکره با دولت روحانی برای بازگشت به برجام و لغو تحریم‌ها در ۵ ماهه آخر دولت دوازدهم است». چراکه اگر دولت بایدن با لغو تحریم‌ها و بازگشت به برجام می‌توانست «فاجعه فقر و محرومیت‌گرانی و تورم و بیکاری استخوانسوز امروز جامعه نگون‌بخت ایران را به صورت موقت هم که شده ترمیم بکند»، شرایط برای بازتولید موقت و حداقلی حیات اصلاح‌طلبان حکومتی در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ فراهم می‌شد و البته همین «بازتولید اصلاح‌طلبان حکومتی مانند انتخابات ۹۶ و ۹۲ شرایط برای عقب‌نشینی راست اصول‌گرای حکومتی فراهم می‌کرد» بنابراین به همین دلیل است که تمامی جریان‌های راست اصول‌گرای حکومتی از لحظه‌ای که بایدن وارد کاخ سفید شده است، «ساز مخالفت با احیای برجام را کوک کرده‌اند تا نکند فرصت ۵ ماهه هم‌زمانی دولت بایدن با دولت روحانی منجر به لغو تحریم‌ها و برقراری برجام بشود».

قابل ذکر است که در این صف مخالف با برجام از سرداران راست پادگانی مدعی ریاست جمهوری در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ یعنی قالیباف و رضائی گرفته تا جبهه پایداری و جریان احمدی‌نژاد و ابراهیم رئیسی و غیره وجود دارند. نباید فراموش بکنیم که همه اینها حیات خودشان را پس از پیروزی در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ در «گرو بازگشت به برجام و مذاکره با دولت بایدن و لغو تحریم‌ها می‌دانند». یادمان باشد که «مسئله مهم برای آنها، کی مذاکره بکند و

کدام دولت موفق بشود به لغو تحریم‌ها دست پیدا کند مطرح است، نه خود لغو تحریم‌ها به صورت فی‌نفسه.»

ب - اگر چه دولت بایدن در این شرایط در چارچوب استراتژی زمان اوباما به دنبال «انتقال مرکز بحران از خاورمیانه به آسیای جنوب شرقی و تضاد با چین و روسیه می‌باشد» و برای انجام این مهم راهی جز «برگشت از مسیر غلطی که ترامپ (در راستای انتقال مرکز بحران به خاورمیانه جهت فروش سلاح‌های نظامی) با خروج از برجام طی کرده است (برای کاهش تنش‌ها در منطقه خاورمیانه) وجود ندارد» ولی از آنجائیکه دولت بایدن برای «برگشت به برجام و کاهش تنش‌ها در خاورمیانه به دنبال به چالش کشیدن قدرت موشکی رژیم مطلقه فقه‌ای می‌باشد» بدون تردید این تأخیر در تحلیل نهائی در بستر انتخابات خرداد ۱۴۰۰ «به سود جریان‌های راست اصول‌گرای حکومتی تمام و به زیان اصلاح‌طلبان حکومتی تمام خواهد شد». توجه داشته باشیم که یکی از سناریوهای اصلاح‌طلبان در انتخابات ۱۴۰۰ کاندید کردن علی لاریجانی یا راست اعتدال‌گرا است که در شرایط فعلی پس از خروج از مجلس دهم در وزارت خارجه در پیوند با ظریف قرار گرفته است و در تدارک ریاست جمهوری خودش در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ می‌باشد؛ و قرار است که در صورت موفقیت در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ «ظریف را به عنوان معمار برجام در کابینه خودش وزیر امور خارجه ایران بکند». البته این که شاهین ریاست جمهوری به علی لاریجانی اقبال کند در گرو «رویکرد دولت بایدن با پروژه برجام ظریف می‌باشد». چراکه جریان‌های راست اصول‌گرا بدون فشار خامنه‌ای از بالا هرگز حاضر نیستند که «بازتولید برجام در دولت آینده خود را دوباره با معماری ظریف به انجام برسانند».

ج - دولت بایدن به ارتباط انتخابات خرداد ۱۴۰۰ با «مذاکرات احتمالی با آمریکا و ۵ + ۱ و نرمش قهرمانانه خامنه‌ای واقف است» ولی نکته‌ای که در تحلیل او از برجام غایب است اینکه «فعال نشدن برجام در ماه‌های آخر دولت روحانی باعث اوج فلاکت اقتصادی مردم ایران و خالی شدن سفره زحمتکشان و پناه بردن فرودستان ۶۰ میلیون نفری جامعه ایران به کمک‌های صدقه‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای و در نتیجه محدود شدن فعالیت جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده مطالباتی و سیاسی در جامعه ایران می‌شود». عنایت داشته باشیم که آنچنانکه در دولت

یازدهم حسن روحانی و در فرایند قبل از خروج ترامپ از برجام در اردیبهشت سال ۱۳۹۷ دولت شیخ حسن روحانی با سرمایه‌های برگشتی توسط برجام علاوه بر اینکه توانست به تورم یک رقمی دست پیدا کند، توانست از رشد بیکاری و رشد تورم و رشد کاهش پول ملی و رشد شاخص‌های منفی که از دوران دولت دهم احمدی نژاد به ارث برده بود، جلوگیری نماید، بر این مطلب اضافه کنیم که طبق آمارهای دست‌ساز خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با برجام دولت شیخ حسن روحانی توانست «ظرف یکسال تورم ۴۰ درصدی دولت دهم احمدی نژاد را به ۹ درصد کاهش بدهد».

د - خامنه‌ای به دنبال آن است که (در فرایند پسا انتخابات خرداد ۱۴۰۰) بتواند «با همکاری روسیه و چین و اروپا توازن قوا در ۱+۵ به سود خود برای بازگشت بایند فراهم بکند» و توسط آن بتواند در معامله موشکی با دولت بایند به صورت حق به جانب حرکت نماید، اینکه این رویکرد خامنه‌ای تا چه اندازه می‌تواند مثمر ثمر باشد، بازگشت پیدا می‌کند به «سقف حمایت چین و روسیه و اروپا از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم». قابل ذکر است که خامنه‌ای از بعد از ورود بایند به کاخ سفید پیوسته گفته است که «اگر آمریکا می‌خواهد در قالب ۱+۵ به برجام برگردد، ما حاضریم گفت و گو بکنیم» اضافه کنیم که حتی زمانی که خامنه‌ای در موضع‌گیری نسبت به خروج ترامپ از برجام گفت: «اگر آمریکا از برجام خارج بشود ما آن را به آتش می‌کشیم» به عواقب خروج ترامپ از برجام در فروپاشی اقتصاد سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهاتی حاکم واقف بود و می‌دانست که این شعارهای او، همه تو خالی است.

ه - بدون تردید بازگشت دولت بایند به برجام با توجه به اقیانوسی از تحریم‌ها که دولت ترامپ اعمال کرده است، برای «بایند خیلی سخت‌تر از دستیابی به برجام در دوره اوباما می‌باشد» زیرا کمترین فونکسیون آن «پروژه‌ای شدن لغو تحریم‌ها می‌باشد». البته در این رابطه دولت بایند خوب می‌داند که «لابی صهیونیست‌ها و اپیک نمی‌گذارند شرایط برای کاهش تنش بین امپریالیسم آمریکا و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم بشود». بطوریکه در این رابطه چندی قبل یک وزیر اسرائیلی اعلام کرد اگر «بایند بخواهد به برجام برگردد، اسرائیل به ایران حمله خواهد کرد». بی‌شک باید به این امر لابی و سیاست و فشار عربستان سعودی هم به دولت بایند اضافه بکنیم؛ زیرا طبق گفته ویکی لیکس،

«سعودی‌ها پیوسته به آمریکا فشار می‌آوردند که به جای دیپلماسی به ایران، مانند عراق حمله نظامی بکنند». در همین رابطه بود که در جریان برجام «اوباما در برابر عربستان ایستاد» و در مصاحبه با اتلانتیک گفت که: «عربستان باید در منطقه با ایران شریک بشود». البته در پاسخ به این موضع اوباما بود که ترکی فیصل نوشت «ما در قضیه برجام زخمی شدیم دیگر به زخم ما نمک نپاشید».

و - دولت بایند خوب می‌داند که ۷۲ میلیون رأی ترامپ (در برابر ۸۰ میلیون رأی خودش) در انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا نشان دهنده «پایگاه ضد رژیم مطلق فقهاتی ایران در آمریکا» و بی‌شک همین بدنه قوی ۷۲ میلیون نفری در آمریکا بود که «ترامپ را وادار به خروج از برجام کردند». پرواضح است که «بازگشت بایند به برجام خود مقابله با این ۷۲ میلیون رأی ترامپ در آمریکا نیز می‌باشد».

ز - خامنه‌ای به دنبال آن است که در جریان انتخابات خرداد ۱۴۰۰ با پیروز مهندسی شده راست اصول‌گرای حکومتی، «حاکمیت را یک دست بکند». چراکه «چالش درون نظام بر سر برجام بین دو جناح درون حکومتی به سود دولت بایند می‌باشد». اضافه کنیم که هم در جریان قطعنامه ۵۹۸ یا قبول آتش بس و خوردن جام زهر توسط خمینی و هم در جریان برجام در دولت یازدهم حسن روحانی قبل از خروج ترامپ عامل اصلی شکست رژیم مطلقه فقهاتی «همین تضاد جناح‌های درون حکومتی بوده است». نباید فراموش بکنیم که هنوز بعد از ۶ سال که از برجام می‌گذرد در جنگ جناح‌های درونی قدرت در عرصه تقسیم با تقسیم قدرت بین خودشان، «جناح راست می‌گوید برجام خیانت بوده است» و جناح اصلاح‌طلبان و اعتدالیون حکومتی می‌گویند «برجام راه حل همه دردها و مشکلات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». قابل ذکر است که قبل از خروج ترامپ از برجام او در یک کنفرانس مطبوعاتی با نخست‌وزیر ایتالیا اعلام کرد که «حاضر است راجع با هر موضوعی بدون پیش شرط هر جا که ایرانیان بگویند با آنها گفت‌گو کند» و در این رابطه حاضر بود مانند کره شمالی برای مذاکره خودش به ایران هم بیاید اما «دولت روحانی از ترس جناح راست حاضر به دعوت از ترامپ برای آمدن به ایران نشد».

ح - در خصوص بافت دولت بایند باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً در دولت فعلی بایدن «رویکرد دوره اوباما نسبت به برجام وجه غالب دارد.»

ثانیاً خود دموکرات‌ها در آمریکا دو جناح‌اند یکی چپ‌گرا و دیگری راست‌گرا که بایدن برعکس اوباما (که جزء دموکرات‌های چپ‌گرا بود) «سمت راست‌گرای دموکرات دارد»، اما معاونش کاملاً هریس جز چپ دموکرات‌هاست، برعکس اوباما که خودش جناح چپ دموکرات‌ها بود، اما معاونش بایدن جزء راست دموکرات‌ها بوده است.

ثالثاً بایدن در این شرایط در بستر بازگشت به برجام و مذاکره با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تنها به دنبال «مهار کردن رژیم مطلقه فقه‌ای در تنش‌های منطقه‌ای می‌باشد». بدون تردید در صورت افزایش تنش در منطقه توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بایدن هرگز نمی‌تواند به برجام برگردد و به لغو تحریم‌ها اقدام نماید، بنابراین، در همین رابطه است که بخشی از جریان راست پادگانی که حیات خودشان را در گرو تنش‌های منطقه‌ای می‌بینند، به دنبال تنش‌آفرینی جدید در عراق و یمن و غیره می‌باشند.

ط - نه دولت بایدن و نه حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط به دنبال «رابطه دیپلماتیک بین ایران و آمریکا نیستند». چراکه چنین امری هم به ضرر دولت بایدن در منطقه در رابطه با اسرائیل و عربستان خواهد بود و هم به خاطر خلع شعار آمریکاستیزی ۴۲ ساله رژیم مطلقه فقه‌ای به ضرر حزب پادگانی خامنه‌ای خواهد بود.

ی - خامنه‌ای از زمان ورود مک فارلین مقام عالی‌رتبه امنیت ملی آمریکا که بنابه دعوت هاشمی رفسنجانی به ایران آمده بود «به دنبال تنش‌زدایی غیر علنی و غیر رسمی با آمریکا بود» که البته موضوع توسط سید مهدی هاشمی و جناح منتظری افشا شد و به بن‌بست رسید. نباید فراموش کنیم که «قرارداد کونوکو ایران با آمریکا که یک قرارداد نفتی یک میلیارد دلاری بود خود خامنه‌ای پای آن امضاء کرده است.»

ک - در دوره دولت هفتم و هشتم سید محمد خاتمی بین آمریکا و افغانستان در «جریان سرکوب طالبان پیمان همه جانبه مشترک وجود داشت» و در سطح مدیر کل‌ها با هم مذاکره می‌کردند و جنگنده‌های آمریکائی در حمله به طالبان از فضای ایران استفاده می‌کردند.

ل - در زمان احمدی نژاد او چند بار به اوباما نامه نوشت و پس از تبریک به پیروزی اوباما در انتخابات اعلام کرد که

«حاضریم با اوباما دیدار کنیم». یادمان باشد که خود «مذاکره هسته‌ای اولیه برجام در دوره احمدی نژاد شروع شد، نه در دوره روحانی». البته پس از موافقت خامنه‌ای بود که مذاکره در دوره جلیلی - احمدی نژاد شروع شد. تنها کاری که روحانی کرد این بود که «مذاکرات برجام را با آمریکا از سطح معاونان به سطح وزیران خارجه رسانید». والا «اصل مذاکرات برجام مربوط به دولت احمدی نژاد بود» که به دستور خامنه‌ای صورت گرفت، بنابراین، در همین رابطه است که خامنه‌ای رسماً به دولت بایدن اعلام کرده است که «اگر آمریکا به برجام در چارچوب ۱+۵ برگردد، نه تنها به همان روابط و تعهدات گذشته برمی‌گردیم، بلکه حاضریم در باره سایر موضوعات هم با آمریکا مذاکره بکنیم»؛ و باز در همین رابطه بود که «خامنه‌ای در جریان موشک زدن به عین‌السد توسط سپاه تاکید کرده بود که عملیات به صورتی انجام بگیرد که جنگ نشود و لذا از قبل توسط سفارت سوئیس حمله را به آمریکا اطلاع داده بودند.»

م - اوباما در اولین نامه‌ای که از طریق کشور عمان به خامنه‌ای فرستاد به صراحت نوشت که «حق حقوق ایران را می‌پذیرم و حاضریم بر اساس احترام متقابل با ایران تعامل بکنیم». همچنین اوباما در سازمان ملل در مقابل سران دنیا اعلام کرد که «به دنبال تغییر رژیم و مداخله در ایران نیستیم.»

باری، آنچه از موارد فوق برای ما قابل فهم است و می‌توانیم در چارچوب آن به داوری کلی در باب انتخابات خرداد ۱۴۰۰ بپردازیم عبارت است از اینکه، «نوک پیکان پروژه انتخابات خرداد ۱۴۰۰ برای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای، شکست تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم آمریکا می‌باشد». چراکه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای حتی «استمرار کوتاه‌مدت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را در بستر لغو تحریم‌های امپریالیسم آمریکا تعریف می‌کنند، نه چیزی دیگر.» ❏

پایان

# «همکاری‌های جامع ۲۵ ساله دولت چین با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم»

خود تلاش می‌کند تا به عنوان یک ابر قدرت اقتصادی نو ظهور قرن بیست و یکم تمامی بازارهای از دست داده اروپا و آمریکا (در رقابت با همدیگر از آسیا تا آفریقا و آمریکا و اروپا) از آن خود بکنند؟

۹ - چرا حتی در خود کشور آمریکا عده‌ای به بایدن حمله کردند که تعلق او در لغو تحریم‌ها سبب شده است که استراتژی «نگاه به شرق» حزب پادگانی خامنه‌ای، چین را به عنوان یک شریک راهبردی برای ایران در نظر بگیرد؟

۱۰ - چرا داوری نهائی مردم ایران (در خصوص سند همکاری جامع ۲۵ ساله بین رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم با دولت چین) بر این امر قرار دارد که (در اوضاع کنونی کشور ایران که جامعه، اقتصاد، فرهنگ و نظام حکومتی در مرز فروپاشی می‌باشد) رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در راستای «بازتولید موجودیت خود مجبور به امتیازدهی به دولت چین (در این سند همکاری ۲۵ ساله) شده است؟»

۱۱ - چرا در این شرایط تندپیچ فروپاشی اقتصادی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی کشور ایران «تمامی جناح‌های درونی قدرت حاکم بر سرانجام این سند (همکاری ۲۵ ساله رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم با دولت چین) توافق دارند؟»

۱۲ - آیا می‌توان نتیجه‌گیری کرد که

۱ - چرا انتشار مفاد سند همکاری ۲۵ ساله (رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم با دولت چین) بنابه درخواست دولت چین متوقف مانده است؟

۲ - چرا محمد جواد ظریف درست در همین زمان (قبل از امضاء سند همکاری جامع ۲۵ ساله ایران و چین) اعلام کرد که هر گونه قرارداد و توافقنامه و سندی با قدرت‌های شرقی، «بدون برجام و رفع تحریم‌ها عملیاتی نخواهد شد؟»

۳ - چرا چین در هنگام تحریم‌های حداکثری تحمیلی امپریالیسم آمریکا بر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به وضوح نشان داد که «دست کم تمایلی به رابطه علنی با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم ندارد؟»

۴ - چرا وانگ یی وزیر امور خارجه چین قبل از سفر به ایران (و امضای سند ۲۵ ساله همکاری با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) در آخرین روزهای اسفند ماه ۹۹ ابتدا به آلاسکا رفت و مقابل هیات مذاکره کننده آمریکایی قرار گرفت تا نخستین گفت و گوهای میان چین با دولت جدید آمریکا را به انجام برساند و سپس به عربستان و ترکیه رفت تا خاطر آنها را (از خطر سند ۲۵ ساله همکاری دولت چین با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را) آسوده بسازد؟

۵ - چرا بعد از امضاء این سند (۲۵ ساله همکاری بین رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم با دولت چین) آمریکا و اتحادیه اروپا به دلیل سرکوب اقلیت مسلمان اوغور در غرب چین توسط رژیم اقتدارگرای چین، تحریم‌های جدیدی را علیه چین اعمال کردند؟

۶ - چرا در این شرایط که تکنولوژی و تجارت و اقتصاد چین (حتی با شرایط ابر بحران کرونائی جهانی) در حال پیشرفت می‌باشد، روابط تجاری آمریکا و اروپا و دیگر کشورهای متروپل سرمایه‌داری جهانی با کشور چین روندی رو به رشد دارد؟

۷ - چرا رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در این شرایط تلاش می‌کند تا روند اجرای سند همکاری ۲۵ ساله با چین را به «موازات روند احیای برجام پس از ورود بایدن به کاخ سفید دنبال نماید؟»

۸ - چرا چین در این شرایط در چارچوب «استراتژی راه جدید ابریشم»

کشور چین در چارچوب مناسبات هار سرمایه‌داری خودش در این شرایط توسط راهبرد بلندمدت خود برای رسیدن به قدرت هژمونی جهانی به دنبال «یارگیری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به عنوان قدرت منطقه‌ای خاورمیانه می‌باشد؟»

۱۳ - چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تا کنون حتی با حمایت همه جانبه روسیه نتوانسته است به عنوان «عضو ثابت پیمان شانگهای درآید؟»

۱۴ - آیا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (آنچنانکه مدعی است) می‌تواند در کادر «استراتژی نگاه به شرق» حزب پادگانی خامنه‌ای، در بستر «استراتژی جاده جدید ابریشم چین» دارای جایگاه استراتژیک بشود؟

۱۵ - آیا موضوع نپیوستن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به «FATF» (کارگروه اقدام مالی) می‌تواند «اجرای سند همکاری ۲۵ ساله با کشور چین را به چالش بکشد؟» چرا هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نسبت به اجرای FATF مقاومت می‌کنند؟ آیا دولت چین جهت سرمایه‌گذاری ۴۰۰ میلیارد دلاری (موضوع این سند همکاری ۲۵ ساله) حاضر است که خارج از تصویب FATF هزینه نقل و انتقالات و دلالی‌ها جابجایی پول را بپذیرد؟

۱۶ - در تحلیل نهائی سند همکاری ۲۵ ساله دولت چین با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «چه تاثیری می‌تواند بر روند احیای برجام داشته باشد؟»

۱۷ - آیا می‌توان نتیجه‌گیری کرد که سند همکاری ۲۵ ساله چین و ایران می‌تواند تا حدودی «مشکل سرمایه‌گذاری خارجی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در این شرایط تند فروپاشی اقتصادی حل بکند؟»

۱۸ - آیا سند همکاری ۲۵ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با دولت چین می‌تواند به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این امکان را بدهد که از «زیر فشارهای تحریم حداکثری تحمیلی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا کمر راست بکند؟»

۱۹ - آیا سند همکاری ۲۵ ساله بین رژیم مطلقه فقهاتی

حاکم با دولت چین می‌تواند فشار از بیرون برای تغییر و سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به عقب براند؟

۲۰ - آیا با تحلیل از سند ۲۵ ساله همکاری بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و دولت چین می‌توانیم نتیجه بگیریم که اگر همچنان امپریالیسم آمریکا مانند گذشته بخواهد توسط سیاست تحریم‌های حداکثری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش و تغییر و سرنگونی بکشاند، «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از پیش به دامان قدرت‌های جهانی مثل چین، روسیه و حتی هند در می‌غلطد؟»

۲۱ - آیا می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در تحلیل نهائی سند همکاری ۲۵ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با دولت چین، به توان مقابله این رژیم (مطلقه فقهاتی حاکم) با امپریالیسم آمریکا در عرصه منطقه می‌افزاید؟

۲۲ - چرا بایدن نگرانی خودش را از این سند همکاری (۲۵ ساله بین رژیم مطلقه فقهاتی و دولت چین را) اعلام کرد؟

۲۳ - آیا ابراز نگرانی بایدن نشان دهنده آن نیست که در دنیای به شدت رقابتی امروز جهان که «کشور چین تا سال ۲۰۲۵ به جایگاه اول در هرم قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی جهان دست پیدا می‌کند»، جابجایی بعضی مهره‌ها مثل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌تواند تأثیر استراتژی در منطقه خاورمیانه داشته باشد؟

۲۴ - چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در فرایند ورود جو بایدن به کاخ سفید پیوسته تلاش کرده است تا توسط سند همکاری ۲۵ ساله فوق بر روند تصمیم‌گیری‌های سیاسی امپریالیسم آمریکا تأثیرگذار باشد؟

۲۵ - چرا جو بایدن با همه تلاشش نتوانست روند انعقاد این سند را کند کند؟

۲۶ - آیا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌تواند (توسط این سند همکاری ۲۵ ساله با چین امنیت خارجی خودش را بیشتر تأمین نماید؟

۲۷ - چرا اروپا از بعد از انعقاد سند ۲۵ ساله همکاری

رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با چین، به دنبال احیای  
برجام جهت گسترش رابطه خود با رژیم مطلقه فقهاتی  
حاکم می‌باشد؟

۲۸ - چرا سند همکاری ۲۵ ساله رژیم مطلقه فقهاتی  
حاکم با چین باعث می‌گردد که از توان امپریالیسم  
آمریکا برای فشار حداکثری بر این رژیم کاسته بشود؟

۲۹ - چرا سند همکاری ۲۵ ساله رژیم مطلقه فقهاتی  
حاکم با دولت چین علاوه بر تحکیم پایه‌های موجودیت  
رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث می‌گردد تا فضای  
سیاسی جامعه ایران روند انقباضی پیدا کند و هسته  
سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بهتر بتواند رویکرد  
اقتدارگرایانه خودش را دنبال نماید؟

۳۰ - آیا می‌توان گفت که حزب پادگانی خامنه‌ای در  
چارچوب اینگونه استراتژی چین‌گرا و روسیه‌گرا «به  
دنبال بازتولید کره شمالی و میانمار از کشور ایران  
می‌باشد؟»

۳۱ - از آنجائیکه استراتژی بایدن (برعکس ترامپ)  
در راستای «انتقال مرکز بحران از خاورمیانه به آسیای  
جنوب شرقی می‌باشد» آیا پیوند رژیم مطلقه فقهاتی  
حاکم با دولت چین در چارچوب سند همکاری ۲۵  
ساله فوق می‌تواند «تضاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با  
امپریالیسم آمریکا را وارد فرایند جدیدی بکند؟»

۳۲ - آیا وارد شدن دوباره آمریکا در دوران بایدن به  
برجام و تعدیل یک سری سیاسی فشارهای امپریالیستی  
آمریکا در قبال رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌تواند رژیم  
مطلقه فقهاتی حاکم را از کشور چین دور بکند؟

۳۳ - آیا می‌توان نتیجه‌گیری کرد که چین با سند  
همکاری ۲۵ ساله بزرگ‌ترین گام جهت گسترش نفوذ  
خود در خاورمیانه برداشته است؟

۳۴ - آیا می‌توان نتیجه‌گیری کرد که چین با سند  
همکاری ۲۵ ساله منابع انرژی مورد نیاز خود را بیش از  
پیش تضمین کرده است؟

۳۵ - آیا از سند همکاری ۲۵ ساله رژیم مطلقه فقهاتی

با چین می‌توان نتیجه‌گیری کرد که هر چه چین در  
این رابطه بیشتر در کشور ایران سرمایه‌گذاری نماید، در  
حمایت از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیشتر مصمم به  
حمایت از وضعیت موجود در کشور ایران می‌باشد؟

۲۶ - آیا از فونکسیون سند همکاری ۲۵ ساله رژیم  
مطلقه فقهاتی حاکم با دولت چین می‌توان نتیجه‌گیری  
کرد که تقویت رابطه چین با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم  
باعث نهادینه شدن قدرت اقتصادی و سیاسی در دست  
حزب پادگانی و راست پادگانی می‌شود؟

۳۷ - چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «به توسعه چینی از  
طریق رشد اقتصادی بدون اصلاحات اجتماعی و سیاسی  
تکیه می‌کند» و در این سند همکاری ۲۵ ساله رژیم  
مطلقه فقهاتی حاکم نقشه راه توسعه با الگوی چینی  
دنبال می‌نماید؟

هر چند که باید گفت:

ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی

کائن ره که تو می‌روی به ترکستان است



ادامه دارد



## باسه رویکرد مختلف

### «انطباقی، تطبیقی و دگماتیستی»

## درست‌سه مدل مختلف

### «سوسیالیسم مارکسی»

### «سوسیال دموکراسی برنشتاینی»

## «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران»

سوسیالیسم ذبح بشود.»

بدین ترتیب در ادامه این پروسه بود که از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه با «جایگزین شدن حزب به جای پرولتاریا و تکوین نظام حزب - دولت و تصویب دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شکل حکومت از کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه، باعث گردید تا قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی در کنترل دولت‌های اقتدارگرا و توتالیتریسم یا تمامت‌خواه درآید». در نتیجه «تمامی رژیم‌های کمونیستی حزب - دولت قرن بیستم، دموکراسی را سرکوب کردند» و صد البته «همین سرکوب دموکراسی توسط آنها پاشنه آشیل و چشم اسفندیار سوسیالیسم کلاسیک مارکسی و سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی شد که در نهایت باعث شکست سوسیالیسم کلاسیک مارکسی و فروپاشی سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی در دهه آخر قرن بیستم گردید.»

در این رابطه است که نئو مارکسیست‌ها در رویکردهای مختلف آن، از اوایل قرن

فروپاشی بلوک شرق همراه با شکست مارکسیسم کلاسیک و مارکسیسم حزب - دولت لنینیستی از دهه آخر قرن بیستم مهمترین دستاوردی که برای نظریه پردازان رادیکال ضد سرمایه‌داری به همراه داشته است، تلاش تئوریک در جهت «ایجاد بدیل کارآمد سوسیالیستی در برابر نظام سرمایه‌داری می‌باشد». بدین خاطر تلاش ناکارآمد نظریه پردازان مارکسیستی در قرن بیست یکم جهت «حل بحران تئوریک مارکسیستی در عرصه دستیابی به مدل سوسیالیستی مورد ادعای خود» (در طول نزدیک به سه دهه گذشته) باعث گردیده است تا شرایط برای طرح فراگیر دوباره «مدل سوسیال دموکراسی برنشتاینی - کائوتسکی، انترناسیونال دوم، بر پایه اقدامات کنیزی و باز توزیع درآمد در چارچوب سرمایه‌داری فراهم بشود». بدون تردید، آنچه که باعث گردیده که در طول ۱۵۰ سال گذشته (از نیمه دوم قرن نوزدهم الی الان) مارکسیسم کلاسیک از فرایند انقلابی اولیه خود در چارچوب «مانیفست کمونیست» کارل مارکس تا سرمایه‌داری دولتی یا دولت رفاه سوسیال دموکراسی (بین‌الملل دوم) فعلی مسیری پر فراز نشیبی طی کند و در تحلیل نهائی عامل اصلی بن‌بست سوسیالیسم کلاسیک مارکسی و سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی در قرن نوزدهم و قرن بیستم بشود، «موضوع محوری دموکراسی می‌باشد». چراکه مارکسیسم کلاسیک مارکسی از فرایند «پسا انقلاب کمون پاریس، با عمده کردن کسب قدرت سیاسی از بالا توسط پرولتاریا در کادر دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شکل حکومت، کلاً دموکراسی و قدرت جامعه در برابر حاکمیت پرولتاریا نادیده گرفته است» و همین امر بستر ساز آن گردید تا در فرایند پسا کمون پاریس که کارل مارکس با نشر کتاب «نقد برنامه گوتا» موضوع دیکتاتوری پرولتاریا و کسب قدرت سیاسی از بالا توسط پرولتاریا را عمده کرده بود، در مارکسیسم کلاسیک مارکسی، «دموکراسی در پای



بیست و یکم جهت بازسازی اندیشه‌های سوسیالیستی مارکسیستی، تلاش می‌کنند تا «با بازخوانی مجدد اندیشه‌های خودکارل مارکس و به چالش کشیدن نظریه دیکتاتوری پرولتاریای خودکارل مارکس، شرایط برای پیوند دموکراسی با سوسیالیسم مارکسی (نه سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی در اشکال مختلف آن) فراهم نمایند». اضافه کنیم که در این رابطه با «حذف نظریه دیکتاتوری پرولتاریا از اندیشه‌های سوسیالیست مارکسی، نه تنها بسترها جهت پیوند تئوریک این سوسیالیسم با دموکراسی در فرایند بازسازی سوسیالیسم مارکسی فراهم نشده است، بلکه موقعیت هژمونی پرولتاریا در سوسیالیسم کلاسیک مارکسی هم به زیر سؤال رفته است.»

یادمان باشد که تفاوت کلیدی میان سوسیالیسم کارل مارکس با سوسیالیسم ماقبل خودش از سن سیمون تا پرودون، «کشف عنصر سوژکتیو، یعنی پرولتاریا بود» که از نظر کارل مارکس به عنوان «تنها گروه اجتماعی است که در مناسبات سرمایه‌داری و در بستر مبارزه طبقاتی و تضاد کار و سرمایه از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشند که قادر به دگرگون ساختن جامعه مدنی از درون و در نتیجه حل تضاد کار و سرمایه موجود به نفع خودو نابود کردن ماشین سیاسی و اقتصادی بورژوازی حاکم می‌باشند». آنچه در این رابطه در اندیشه‌های کارل مارکس به عنوان اصل محوری پیروزی پرولتاریا بر طبقه بورژوازی قابل توجه می‌باشد اینکه، کارل مارکس «تنها در سایه رهبری و هژمونی طبقه پرولتاریا معتقد است که این طبقه می‌تواند با حاکمیت خودش شرایط برای فروپاشی دولت بورژوازی و مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری و لغو کار مزدی در جامعه فراهم نماید». بدین خاطر در همین رابطه است که تروتسکی می‌گوید:

«مسیر سوسیالیسم عبارت است از دوره‌ای از تقویت اصل دولت در بالاترین حد ممکن، درست همانند یک چراغ پیش از خاموشی که ناگهان شعله می‌کشد، دولت نیز پیش از ناپدید شدن، شکل دیکتاتوری پرولتاریا را به خودمی‌گیرد، یعنی بی‌رحمانه‌ترین شکل دولت که زندگی شهروندان را مستبدانه در همه جهات در برمی‌گیرد» (ترویسیم و کمونیسیم - ص ۱۷۷).

آنچه از عبارات فوق تروتسکی برای ما قابل فهم است اینکه: الف - در عبارات فوق تروتسکی مانند کارل مارکس (در

«نقد برنامه گوتا») «دیکتاتوری پرولتاریا را به عنوان فرایندی غیر قابل حذف و اصلاح در عرصه نظری جهت دستیابی به سوسیالیسم تعریف می‌نماید.»

ب - در عبارات فوق تروتسکی مانند کارل مارکس، «معتقد به تکوین سوسیالیسم در جامعه از بالا توسط دولت کارگری می‌باشد، نه سوسیالیسم از پائین توسط جنبش پرولتاریا.»

ج - در عبارات فوق تروتسکی مانند کارل مارکس، «خود طبقه پرولتاریا به عنوان کنش‌گر منحصر به فرد در بستر تکوین سوسیالیسم از بالا در جامعه سرمایه‌داری تعریف می‌کند، نه مردم و یا گروه‌های مختلف اجتماعی غیر از طبقه بورژوازی در جامعه سرمایه‌داری». عنایت داشته باشیم که «لازمه ساختن دموکراسی در یک جامعه (برعکس دیکتاتوری پرولتاریا که از بالا توسط طبقه پرولتاریا تکوین پیدا می‌کند) علاوه بر اینکه این دموکراسی می‌بایست از پائین تکوین پیدا کند (نه از بالا) کنش‌گران عرصه تکوین دموکراسی جامعه می‌باشند، نه تنها یک طبقه منحصر به فرد پرولتاریا» (آنچنانکه کارل مارکس بر طبل آن می‌کوبید و در فصل دوم مانیفست کمونیست او بر این باور است که توسط کنش‌گری منحصر به فرد طبقه پرولتاریا در جامعه سرمایه‌داری است که امکان دموکراسی تحقق پیدا می‌کند).

باری، در این رابطه است که می‌توان دآوری کرد که «علت بن‌بست نظریه‌پردازان نئو مارکسیست (در جهت پیوند دادن تئوریک دموکراسی با سوسیالیسم مارکسی در این است که آن‌ها مجبورند پس از حذف دیکتاتوری پرولتاریا از اندیشه مارکسی جایگاه منحصر به فرد طبقه پرولتاریا را در تکوین سوسیالیسم هم به چالش بکشند تا بتوانند، شرایط برای گروه‌های اجتماعی از طبقه متوسط شهری تا اردوگاه کار و زحمت جامعه را در ساختن بنای دموکراسی فراهم سازند». پر پیداست که با چنین جرح تعدیلی در نظریه مارکسی، «دیگر چیزی از اصول این اندیشه برای ساختن دموکراسی در جامعه باقی نمی‌ماند». چراکه در این صورت:

اولاً دیگر «نیازی به دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه نیست». ثانیاً همچنین دیگر جایی برای «انحصار کنش‌گری طبقه پرولتاریا در این عرصه وجود ندارد.»

ثالثاً آنچنانکه در فرایند پسا انقلاب اکتبر روسیه تجربه شده است، «با حضور زحمتکشان جامعه به عنوان کنش‌گران دموکراسی و سوسیالیسم دیگر شرایط برای هژمونی طبقه

کارگر در عرصه جنبش‌های اجتماعی دموکراسی خواهانه و برابری طلبانه وجود ندارد». فراموش نکنیم که به خاطر همین بن‌بست بود که «لنین مجبور به حذف زحمتکشان شهر و روستا حتی دهقانان (که اکثریت جمعیت اردوگاه زحمتکشان روسیه در آن شرایط تاریخی تشکیل می‌دادند) گردید». همچنین به خاطر همین بن‌بست بود که «لنین حزب نخبگان طراز نوین را جایگزین شوراهای تکوین یافته از پائین کرد.»

د - در عبارات فوق تروتسکی مانند کارل مارکس بر این باور است که «استقرار سوسیالیسم مارکسی در جامعه سرمایه‌داری، در گرو بی‌رحمانه‌ترین شکل استبداد طبقه پرولتاریا می‌باشد» همان استبدادی که به قول تروتسکی با «بی‌رحمانه‌ترین شکل دولت، همه جهات زندگی شهروندان را در بر می‌گیرد». لازم است که عنایت داشته باشیم که «هرگز دموکراسی نمی‌تواند از دل استبداد ظهور و تکوین پیدا کند. حال خواه این استبداد توسط پرولتاریا اعمال بشود و خواه توسط بورژوازی شکل بگیرد». آن هم استبداد و دیکتاتوری که به قول تروتسکی در همه جهات زندگی شهروندان رسوخ می‌کند. نباید فراموش بکنیم که «سنگ زیربنای دموکراسی در جامعه، حق و حقوق شهروندی علی‌السویه برای همه افراد جامعه می‌باشد». طبیعی است که این سنگ نخستین بنای دموکراسی در چارچوب دیکتاتوری پرولتاریا یا به قول تروتسکی در بی‌رحمانه‌ترین شکل دولت که زندگی شهروندان را در همه جهات در بر می‌گیرد، مادیت پیدا نمی‌کند. بر این مطلب بیافزائیم که در آثار خود کارل مارکس «دو اصطلاح سوسیالیسم و کمونیسم به صورت تفکیک شده و جدا از هم تعریف نشده است و گاهی و بعضاً به جای هم دیگر به کار گرفته شده‌اند» و هرگز او در این رابطه به مراحل تاریخی مشخصی هم اشاره نکرده است؛ بنابراین، ما هم در تبیین موضوع دموکراسی در ترازوی سوسیالیسم مارکسی، به صورت عام سوسیالیسم و کمونیسم را مطرح می‌کنیم.

پر واضح است که «در صورت تکیه بر این اصطلاحات دو گانه در مراحل تاریخی مشخص، مشکل بن‌بست دموکراسی در نظریه کارل مارکس دو چندان می‌شود». به همین دلیل است که خود کارل مارکس در دست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ می‌نویسد، «ما می‌بایست بالاتر از هر چیز از این تصور که جامعه انتزاعی است در برابر فرد بهره‌یزیم، فرد

موجودی اجتماعی است». آنچه از عبارات فوق کارل مارکس برای ما قابل فهم است اینک:

اولاً کارل مارکس «اهمیت عاملیت فردی در عرصه پراکسیس سیاسی اجتماعی نفی می‌کند.»

ثانیاً کارل مارکس «تمایز میان خودفردی و اثر کلی روابط اجتماعی از بین می‌برد.»

ثالثاً کارل مارکس «سوژه انسانی به عنوان یک عاملیت مستقل انتخاب‌گر در جامعه نفی می‌کند»؛ به عبارت دیگر در نگاه کارل مارکس، «دیگر سوژه انسانی مخلوقی نیست که بتواند از طریق کنش‌های ارادی‌اش جدای از کنش‌های اکتشافی‌اش حرکت نماید». در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که «پایه فلسفی دموکراسی (در اندیشه‌های کارل مارکس) که عبارتند از عاملیت فردی در کنار عاملیت اجتماعی و قدرت انتخاب‌گری انسان در جامعه بر پایه کنش‌های ارادی‌اش نادیده گرفته شوند» و شاید در همین رابطه باشد که کارل مارکس در تزه‌های فوئر باخ می‌گوید: «اما ذات انسان، انتزاعی ذاتی در هر یک از افراد نیست، این ذات در واقعیت خویش مجموعه‌ای از روابط اجتماعی است.»

باری، در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که «مفهوم رهایی‌بخشی که کارل مارکس از سال ۱۸۴۳ مطرح کرده است و در سال ۱۸۷۱ بود که این مفهوم رهایی‌بخش کارل مارکس به اوج خود رسید، امروزه در پرتو شکست تاریخی مارکسیسم پسا مارکسی در واقعیت بخشیدن به رابطه دیالکتیکی میان دموکراسی و سوسیالیسم توسط نظریه‌پردازان نئو مارکسیستی قرن بیست و یکم به بن‌بست رسیده است» و طبعاً تا زمانی که نظریه‌پردازان نئو مارکسیستی قرن بیست و یکم نتوانند «رابطه دیالکتیکی میان دموکراسی و سوسیالیسم تبیین نظری و تئوریک واقع‌گرایانه‌ای بکنند، هرگز نخواهند توانست بحران تئوریک سوسیالیسم مارکسی را حل نمایند». آنچه که در خصوص «رابطه دیالکتیکی میان دموکراسی و سوسیالیسم با رویکرد انطباقی در بستر مدل سوسیال دموکراسی برنشتاینی» می‌توان به صورت فرموله شده در اینجا مطرح کرد اینک: ❑

ادامه دارد

# سوره قصص تبیین کنند «مستضعفین» به عنوان تنها «فاعل اجتماعی» در صحنه تاریخ بشر



ز - مستضعفینی که در قرآن از آنها حمایت می‌شود همان «مستضعفین بالنده هستند که با جهاد و هجرت توان نجات خود به لحاظ عینی و ذهنی دارند» و لذا در این رابطه است که در قرآن نه تنها «مستضعفینی که توان نجات ذهنی و عینی خودشان با دو سلاح جهاد و هجرت ندارند، حمایت نمی‌شوند» بلکه برعکس «در قرآن به عبارتهای مختلف مستضعفین میرنده نفی و دفع می‌شوند».

ح - در قرآن در یک نگاه کلی مستکبران سه مؤلفه‌ای استضعاف‌گر حاکم به صورت «ظالمان و کافران سیاسی اجتماعی (نه کافران فقهی) مطرح می‌شوند» و استضعاف‌شدگان سه مؤلفه‌ای به صورت «مظلومان» مطرح می‌شوند. برای مثال در خصوص کافر خواندن استکبار حاکم توسط قرآن می‌توانیم به آیه ۲۱ سوره آل عمران توجه کنیم که می‌گوید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ - کافران به آیات خداوند کسانی هستند که انبیاء را و یامرون بالقسط من الناس را می‌کشند.»

ط - و در خصوص همین مستضعفین بالنده نوع دوم است که معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید:

«استضعاف که در قرآن به کار می‌رود به معنی به بیچارگی و ضعف گرفتن است و بسیار قابل تأمل است. چون معنائی است اعم از استبداد و استثمار و استعمار و استعمار و استعمار... این‌ها همه شکل‌های مختلف استضعاف در زمان‌ها و نظام‌های گوناگون است که گاه با شکلی از آن مبارزه می‌شود و از میان برده می‌شود، ولی شکل دیگری جانشین آن می‌شود. هر نظامی که انسان را به ضعف دچار کند، چه ضعف اقتصادی (استثمار)، چه ضعف سیاسی (استبداد)، چه ضعف ملی (استعمار)، چه ضعف فکری و روحی و اخلاقی (استعمار) و چه در آن واحد و نظام واحد، هم‌ااش با هم و چه اشکال دیگری که شاید بعدها اختراع کنند، استضعاف است؛ و قربانیان آن طبقه مستضعفین را به وجود می‌آوردند و قرآن از نجات این طبقه و نفی استضعاف در جهان سخن می‌گوید و این است که سخنش همیشه زنده است، چه اگر به جای آن یکی از انواع آن را مثلاً استبداد یا استثمار یا استعمار را می‌گفت. پس از تحقق استقلال یا دموکراسی و لیبرالیسم و نفی نظام بردگی سخنش مرده بود و رسالتش منتفی می‌شد و تنها ارزش تاریخی پیدا می‌کرد و پس از استقلال و لیبرالیسم که باز توده در اشکال دیگر به

ضعف گرفتار می‌شدند از قبیل استثمار طبقاتی یا استثمار فکری (به وسیله مذهب، هنر فلسفه، ادبیات، ایدئولوژی، تبلیغات، علوم، تحقیقات، آزادی جنسی، فلسفه پوچی، بکت بازی، نیهیلیسم، تصوف، زهدگرایی، فردگرایی، ریاضت، ذهنیت‌گرایی، مادیت‌گرایی، رالیسم، ایده‌آلیسم و مواد مخدر و هزاران هزار فوت و فن کهنه و نو و رنگ به رنگ که همه جادوهای سیاه اراده و آگاهی و بیداری و مسئولیت است تا قدرت‌های انسانی و استعدادهای خدائی در مردم فلج بشود و به ضعف دچار گردد) رسالت قرآن که مبارزه با استعمار و استبداد و استعباد (بردگی) می‌شد، در وضع جدید نمی‌توانست به کار آید و ناچار روشنفکران به یک ایدئولوژی تازه که بتواند نظام تازه و پدیده‌های ضد انسانی و فرم‌های ضد مردمی نو ساخته را تفسیر کند و با آن مبارزه کند، نیازمند بودند. دوستی می‌فرمود که برخی از مقدسین به من انتقاد کرده‌اند که اینکه خدا را رب المستضعفین می‌خوانی، مفهوم ضمنی‌اش این است که اقویا و اشراف حکام و طبقات حاکمه را خدائی دیگر است. گفتم متاسفم که این ناقدین هوشیار و دین آگاه در عصر نبوت پیغمبر و امامت علی نبودند تا به آنان نیز این یادآوری حکمیانه را می‌فرمودند حالا که دیگر گذشته و آنان این شانس را نداشتند، می‌توانند قرآن و

نهج البلاغه و صحیفه و متون دعا‌های ائمه را تصحیح فرمایند و این اشکال بزرگی را که حاکی از شرک است رفع فرمایند، به خصوص آخرین سوره قرآن که با تکیه و تکرار خدا را به مردم تخصیص می‌دهد که «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ - مَلِكِ النَّاسِ - إِلَهِ النَّاسِ...» و به جای «النَّاسِ» که اخص از انسان است و جزئی از عالم: بنویسند «الْعَالَمِينَ» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۲۴۹ - ۲۵۰ - س ۴ به بعد).

ی - بنابراین «مستضعفین بالنده» در رویکرد قرآن همان «مستضعفین سیاسی اجتماعی می‌باشند که به عنوان فاعل اجتماعی در صحنه تاریخ تعریف می‌شوند که توسط مستکبرین استضعاف‌گر سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی به چالش کشیده می‌شوند» و بدین ترتیب است که قرآن در آیات ۳۱ تا ۳۸ سوره سباء به تبیین جدال تاریخی بین مستضعفین بالنده سیاسی و اجتماعی با مستکبرین استضعاف‌گر سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی می‌پردازد.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْفُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ - قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أَنْحَنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ - وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكَرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يَجْزُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أَرْسَلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ - وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ - قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطِ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ - وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ - وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ - کسانی که (نسبت به دعوت پیامبر اسلام) کافر شدند گفتند: ما هرگز به این قرآن و به کتاب‌های آسمانی که فعلاً هست ایمان نمی‌آوریم (ای پیامبر) اگر ظالمان و ستمگران در آن هنگام که نزد پروردگارشان ایستاده باشند ببینی، خواهی دید که با یکدیگر کشمکش می‌کنند و جرم را به گردن یکدیگر می‌اندازند، اما برعکس در آنجا این مستضعفین هستند که به مستکبرین می‌گویند: اگر شما نبودید ما از مومنان می‌بودیم؛ اما در جواب مستکبرین

خطاب به مستضعفین خواهند گفت: آیا این ما بودیم که شما را از هدایت انبیاء دور کردیم یا خودتان انتخاب کردید؟ پس خودتان مجرم هستید نه ما. باز مستضعفین در پاسخ به مستکبرین می‌گویند: این حيله و نیرنگ و تبلیغات منفی شبانه روزی شما بود که ما را وادار به کفر هدایت پیامبران کرد، چرا که شما پیوسته به ما دستور می‌دادید که نسبت به خداوند کفر بورزیم و برایش شریک بگیریم، پس در آن روز هم که بر حسب طبیعتی که مستکبرین در دنیا کسب کرده بودند، پشیمانی خود را در وقت دیدن عذاب پنهان می‌کنند، اما ما در آن روز گنده و زنجیر بر گردن مستکبرین و کفار می‌اندازیم تا جز به آنچه که می‌کردند کیفر نشوند. ما به سوی هیچ قریه‌ای بیم رسان نفرستادیم، مگر آنکه مترفین آن قریه گفتند: ما به آنچه شما به تبلیغش مأمور شده‌اید کافریم؛ و نیز همین مترفین گفتند: ما اموال و اولاد بیشتری داریم، بنابراین ما در آخرت عذاب نمی‌شویم. ای پیامبر به این مترفین بگو این پروردگار من است که رزق را برای هر کس بخواهد بسیار و برای هر کس که بخواهد اندک می‌سازد و لیکن اکثر مردم این را نمی‌دانند. ای پیامبر به این مترفین بگو که اموال و اولاد و قدرت شما آنچنان نیست که واسطه نزدیکی شما به ما بشود، چراکه تنها واسطه نزدیکی به ما ایمان و عمل صالح است که اینگونه افراد پاداشی دو برابر آنچه که می‌کنند صاحب می‌شوند؛ و کسانی که مانع هدایت ما به مردم می‌شوند و می‌خواهند ما را عاجز کنند در عذاب احضار خواهند شد.»

آنچه از جدال فوق بین مستضعفین و مستکبرین برای ما قابل فهم است اینکه این «مستضعفین بالنده سیاسی اجتماعی هستند» که در برابر مستکبرین سه مؤلفه‌ای قدرت زر و زور و تزویر (به علت اینکه از طرف آنها مورد ظلم واقع می‌شوند) در برابر آنها مقاومت می‌کنند تا در تحلیل نهائی به عنوان «فاعل اجتماعی در صحنه تاریخ به پیروزی و امامت و وراثت بر زمین و تاریخ دست پیدا کنند». فراموش نکنیم که قرآن موضوع «مؤمن بودن مستضعفین بالنده سیاسی اجتماعی به حرکت انبیاء» در آیه ۷۵ سوره اعراف با صراحت تأیید و تبیین می‌نماید.

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَنْتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ - ملاء مستکبرین قوم صالح خطاب به مستضعفین طرفدار حرکت صالح گفتند: که آیا اطمینان دارید که صالح فرستاده از جانب پروردگارتان می‌باشد؟ آن

مستضعفین گفتند: که ما بدانچه که صالح دعوت می‌کند ایمان داریم.»

به بیان دیگر سران مستکبرین قوم صالح که بر علیه رسالت صالح قیام کرده بودند، جهت شورانیدن مستضعفین جامعه بر علیه حرکت صالح وارد فاز «استحمار ذهنی مستضعفین شدند» و برای مساله‌دار کردن مستضعفین خطاب به آنها گفتند: آیا واقعاً می‌دانید که صالح از جانب پروردگارش به رسالت فرستاده شده است؟ و مستضعفین جامعه خطاب به مستکبرین حاکم گفتند: که بیگمان ما به آنچه که او فرستاده شده است «ایمان داریم» و در عوض مستکبرین حاکم خطاب به مستضعفین جامعه گفتند: که تردید نکنید که «ما به آنچه که شما بدان ایمان دارید، کافریم». البته در آیات فوق سوره سبا (آیات ۳۱ تا ۳۸) منهای جدال مستضعفین بالنده سیاسی اجتماعی جامعه صالح با مستکبرین حاکم بر جامعه، موارد دیگری به صورت حاشیه مطرح شده است که در این رابطه حائز اهمیت می‌باشد و آن اینکه:

اولاً در آیات فوق قرآن می‌گوید: «ما در هیچ قومی و جمعی و جامعه‌ای نذیری و فرستاده‌ای برای شورانیدن توده‌ها جهت قیام به قسط و عدالت نفرستادیم، مگر اینکه در صف مخالفین آنها مترفین یا سران سه مؤلفه‌ای قدرت حاکم استکبار مالی و سیاسی و مذهبی (فرعون و قارون و هامان) قرار گرفتند؛ و نخستین پرچم کفر در برابر آنها توسط مترفین یا سران استکبار حاکم بر افراشته شد.»

ثانیاً در آیات فوق قرآن می‌گوید: «مستکبرین حاکم برای انگیزه‌زدائی کردن ایمان مستضعفین جامعه نسبت به دعوت انبیاء توحیدی، پیوسته عامل کسب قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و مذهبی خود را در پتانسیل و توان وجودی خودشان تحلیل می‌کنند نه در صورت واقعی آنها»، یعنی غارت و استثمار و استعباد مستضعفین جامعه و لذا در این رابطه است که آنها به مستضعفین جامعه می‌گویند: که اصلاً ما خودمان خوب هستیم، چون ما خوبیم وضع‌مان هم خوب است، اگر ما خودمان خوب نبودیم وضع‌مان هم خوب نمی‌شد و در ادامه همین صغری و کبری کردن بوده که آنها می‌گفتند پس در آخرت هم مانند دنیا، نسبت به شما ما دارای قدرت و وضع بهتری خواهیم بود.

ثالثاً قرآن در آیات فوق می‌گوید: «مستکبرین حاکم به صورت غیر مستقیم به مستضعفین بالنده جامعه می‌گفتند: که اگر شما لیاقت کسب قدرت و ثروت و معرفت داشتید

خود خداوند مانند آنچه که به ما داده است به شما هم می‌داد». به بیان دیگر داوری استضعاف‌گران حاکم همانند داوری ارسطو خطاب به بردگان جامعه خود می‌باشد که می‌گفت: «این برده بودن شما و این برده‌دار بودن قدرت حاکم امری ازلی و ابدی و وجودی و جبری می‌باشد که شما مستضعفین و یا مغضوبین زمین را یارای تغییر آن نیست». البته برعکس تبلیغات استحماری استضعاف‌گران، ندای اصلی پیامبران توحیدی به مستضعفین زمین پیوسته این بوده است که سرنوشت واقعی تاریخ و هستی و وجود «بر حاکمیت و امامت و وراثت شما مستضعفین بالنده بر زمین و نابودی سران سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و مالی و مذهبی نهادینه شده حاکم بر جامعه می‌باشد.»

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» - و به تحقیق آنچه‌انکه در زبور هم اعلام کردیم بندگان صالح وارث و صاحب زمین و تاریخ می‌شوند» (سوره انبیاء - آیه ۱۰۵).

آنچه‌انکه فوقاً هم اشاره کردیم، در ادبیات قرآن کلمه «ارض» هم به معنای «تاریخ» است. مثل آیه ۱۳۷ - سوره آل عمران که می‌گوید: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» و هم به معنای «زمین» می‌باشد. مثل آیه ۲۰ - سوره عنکبوت که می‌گوید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ...».

رابعاً در آیات فوق سوره سبا (آیات ۳۱ تا ۳۸) به دو مشخصه کلیدی مستضعفین بالنده سیاسی - اجتماعی اشاره می‌کند که این دو مشخصه کلیدی عبارتند از:

۱ - ایمان،

۲ - عمل صالح که در ادبیات و دیسکورس قرآن «ایمان و عمل صالح» عامل حرکت فاعل اجتماعی در صحنه جامعه و در صحنه تاریخ می‌باشد.

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» - سست و اندوهگین نشوید که شما برترید اگر ایمان بیاورید به این حرکت» (سوره آل عمران - آیه ۱۳۹). □

ادامه دارد

# جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگری در

## «فرایند نوین» خود

### دارای چه خودویژگی‌هایی می‌باشد؟

تطبیقی (نه رویکرد انطباقی و نه رویکرد دگماتیستی) توسط ورود به ذهنیت و خرد عمومی و تجربه زیسته مستضعفین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه با سلاح آگاهی و خودآگاهی طبقاتی و اجتماعی و سیاسی و انسانی و تاریخی آن هم در شکل عینی و کنکرت، به این مهم دست پیدا کنند» پیشگامان در این رابطه بر این باور هستند که در فرایند مسلط کردن گفتمان خود، باید توجه داشته باشند که در شرایط فعلی جنگ گفتمان‌ها به شدت در داخل و خارج از کشور در اشکال گفتمان‌های انطباقی و دگماتیست و تطبیقی بر فضای سیاسی جامعه بزرگ ایران حاکم می‌باشد که همه طرفداران این گفتمان‌ها گاه و بعضاً متضاد و متفاوت و گوناگون در تلاش گسترده جهت حضور و نفوذ خود در جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشند؛ و از اینجا است که «پیشگامان برای دستیابی به گفتمان تطبیقی در این شرایط باید به شرایط مشخص و کنکرت و عینی و انضمامی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تکیه دیالکتیکی و متقابل بکنند» و به درجات مختلفی در تناسب با بلوغ جنبش‌های دموکراتیک و عدالت‌خواهانه تکوین یافته از پائین که با آنها مواجهند و درآمیخته‌اند با پس زمینه تجارب تاریخی کشور ایران برخورد کنند.

نکته مهمی که در این رابطه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید به آن عنایت ویژه‌ای در این شرایط و در این فرایند جدید بکند اینکه «راهبری (نه رهبری) آن‌ها در عرصه جنبش‌های جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، باید از جادوی رهبری و سلسله مراتب عمودی و هرمی و رویکرد نخبه‌گرایانه (مانند رویکرد نخبه‌گرایانه و هرمی سال‌های ۵۸ تا ۶۰ آرمان مستضعفین که باعث بحران فراگیر در آن سازمان از نیمه دوم سال ۵۹ شد) دوری کند»، بلکه برعکس باید در شکل تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیستی) و یا به صورت دیالکتیکی و طبیعی و درون‌جوش و در هم‌سازی حرکت خود با نوع سازمانیابی و نقش‌آفرینی جنبش‌های نوین اجتماعی و مجامع عمومی آن طور که مثلاً در هفت تپه شاهد هستیم و یا به صورت دموکراسی مستقیم و یا به صورت نظام شورائی (نه نهاد شورائی تزریق شده از بالا آنچنانکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با کمک بسیج به دنبال آن می‌باشد) حرکت کند.

ش - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که از مهمترین وظایف امروز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تدوین «گفتمان و تلاش برای مسلط کردن این گفتمان است» و در این رابطه است که پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید عنایت داشته باشند که «تدوین و مسلط کردن گفتمان در جامعه امروز ایران برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به همان اندازه بغرنجی تکوین یک جنبش و انباشت تحولات و تجربیات یک دوره تاریخی پیچیده می‌باشد» و البته تدوین گفتمان و مسلط کردن گفتمان باید ضمن «پیوند عمیق و افقی (نه عمودی)» پیشگامان با جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین صورت بگیرد، نه به صورت مجرد و ذهنی» و از اینجا است که تدوین و مسلط کردن گفتمان توسط پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌تواند به «پراتیک و اقدامات جنبشی، چشم انداز، شتاب و عزم تازه‌ای بیخشد» و در پروسه تدوین و مسلط کردن گفتمان است که پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بر این باور هستند که «هر گفتمانی اگر بخواهد عاریتی و انطباقی و وارداتی نباشد، نباید نسبت به تجربه‌ها و تحولات و شرایط انضمامی جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز ایران بی‌اعتنا باشد.»

همچنین پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بر این باور هستند که در عرصه مسلط کردن گفتمان خود هرگز نمی‌توانند «بدون رویکرد

ت - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، به ما آموزش می‌دهد که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این فرایند جدید در همه عرصه‌های و مؤلفه‌های اقتدار خود اعم از اقتدار سیاسی و اقتدار نظامی و اقتدار مذهبی و فرهنگی و اقتدار اجتماعی دچار بحران بازتولید قدرت می‌باشد» و در این راستا برای «ایجاد مازاد قدرت از طریق یکدست‌سازی قدرت توسط هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی شکست خورده است» بنابراین، از آنجائیکه در فرایند جدید «بن‌بست ابر بحران‌های موجود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به شاهراه بحران بازتولید قدرت در حاکمیت آن رژیم باز می‌گردد» بنابراین «تکیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر عنصر قهر و سرکوب جنبش‌ها و خیزش‌های در حال اعتلای آنی و آتی تکیه بر عصای پوسیده‌ای می‌باشد که برای بازتولید اقتدار سیاسی و نظامی و فرهنگی رژیم گارانتی و تضمین کننده نمی‌باشد» و از اینجا است که در فرایند جدید که حزب پادگانی خامنه‌ای (از مرحله انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ و در فرایند پسا سرکوب خونین خیزش معیشتی آبان ماه ۹۸ و سقوط هواپیمای اوکراینی توسط موشک‌های سپاه در بالماسکه انتقام‌گیری خامنه‌ای از آمریکا در خصوص ترور قاسم سلیمانی) با «حذف جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی، به دنبال دو قطبی کردن جامعه ایران بین جامعه رسمی بالائی‌های قدرت و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد». پر واضح است که حزب پادگانی خامنه‌ای «با اصرار بر دو قطبی‌سازی جامعه امروز ایران تلاش می‌کند تا شرایط برای حذف بزرگترین دشمن خود یعنی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین در این فرایند فراهم نماید». باری، از اینجا است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که:

اولاً / در فرایند جدید جامعه ایران در شرایطی «جامعه مدنی جنبشی خودانگیخته و خودبنیاد و مستقل و دینامیک و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ برابری‌طلبانه یا عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌توانند وضعیت جدید را به نفع خود دگرگون کنند که مهمترین عامل دگرگون کننده، یعنی تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به نفع خود تغییر دهند» و بدون تردید «تغییر توازن قوا در عرصه میدانی در این شرایط تندپیچ جامعه ایران تنها و تنها توسط خود جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و دینامیک و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین امکان‌پذیر

می‌باشد» و در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که تا زمانیکه جامعه مدنی جنبشی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت فراگیر و سراسری «وارد پراکسیس سیاسی - اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نشود، امکان تغییر قوا در عرصه میدانی به سود اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وجود ندارد.»

ثانیاً هر چند احزاب و جریان‌ها و فرقه‌ها و گروه‌بندی‌های خارج‌نشین از چپ تا راست راست در فرایند جدید اعتلای جنبش‌های برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه «می‌خواهند جنبش‌های عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه امروز اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را به سیاهی لشکر خود برای کسب قدرت سیاسی مبدل کنند» و تلاش می‌کنند تا «جنبش‌های جامعه مدنی ایران را در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه به ابزار و پیچ مهره‌های فرقه و جریان خود بدل کنند» اما و هزار اما جنبش‌های اجتماعی ایران در سالیان اخیر نشان داده‌اند که «در سخت‌ترین شرایط با فداکاری‌های شایسته خود توانسته‌اند از همه این دام‌ها عبور کنند.»

ثالثاً در شرایطی که پس از همه‌گیری کرونا و سپری شدن یک دوره از افت موقت جنبش‌های اجتماعی (برابری‌طلبانه یا عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه در جامعه بزرگ ایران) از پرستاران تا پاکبانان و معلمین و کارگران حمل و نقل و بازنشستگان و زنان و غیره، از آنجائیکه در فرایند جدید «شرایط برای گسترش و تعمیق مبارزات جنبش‌های دموکراتیک و کارگری فراهم شده است»، بدون تردید فراهم ساختن «ملزومات تجدید آرایش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، برای شکل دادن آلترناتیو دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان گفتمان جنبش‌های اجتماعی در این فرایند نیز عامل مهمی است که می‌تواند به توانمندی و قدرت جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران یاری برساند». چراکه در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که «در عرصه مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه باید توسط گفتمان، مردم و جنبش‌های اجتماعی به سمتی سوق بدهیم که روندگرا باشند نه رویدادگرا» به بیان دیگر تنها در عرصه «روندگرائی است که مردم می‌توانند مبارزه درازمدت، نقشه‌مند و خودرهبر و خودسازمانده دست پیدا کنند.» ❏

پایان

# شکست و ناکامی «انقلاب ضد استبدادی سال

## ۵۷ مردم ایران» چگونه قابل تبیین است؟

فراموش نکنیم که خود خمینی و روحانیت حواریون او مبارزه سیاسی خود را از سال ۴۱ با دربار و شاه از زمانی آغاز کردند که «شاه با اصلاح قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی یا انجمن‌های شهر و استان تصمیم گرفت تا حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان در انجمن ایالتی و ولایتی به رسمیت بشناسد». باری بدین ترتیب است که باید در اینجا دآوری کنیم که در شرایط امروز جامعه ایران، «حقوق اجتماعی و مدنی و سیاسی زنان ایران در رأس همه مطالبات دموکراتیک جامعه بزرگ ایران قرار دارد» و قطعاً بدون دستیابی «زنان ایران به حقوق اجتماعی و مدنی و سیاسی خود، هرگز و هرگز جامعه ایران نمی‌تواند به یک دموکراسی پایدار دست پیدا کند.»

از اینجا است که می‌توانیم چنین نتیجه‌گیری کنیم که به «چالش کشیده شدن حقوق اجتماعی، حقوق مدنی و حقوق سیاسی زنان ایران در کنار به چالش کشیده شدن حقوق اقلیت‌های قومی از فردای انقلاب بهمن‌ماه ۵۷ نخستین آژیر شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ بوده است». صد البته همین «خلاء در انقلاب مشروطیت هم یکی از عوامل محوری ناکامی انقلاب مشروطیت بوده است». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «عامل مشترک شکست دو انقلاب مشروطیت و ضد استبدادی سال ۵۷ همین محروم بودن یا محروم شدن زنان جامعه بزرگ ایران از حقوق اجتماعی و حقوق مدنی و حقوق سیاسی خودشان بوده است». صد البته، این محرومیت زنان

بدین ترتیب بود که «زن ایرانی قربانی دو انقلاب مشروطیت و ضد استبدادی شد» و در طول دو انقلاب «زن ایرانی نتوانست به حقوق انسانی و اجتماعی و سیاسی خودش در جامعه ایران دست پیدا کند» بنابراین حاصل آن شد که در میان تمامی گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران «جنبش زنان ایران نخستین جنبشی بشود (که در فرایند پسا‌شکست انقلاب ۵۷) به‌صورت فراگیر شکل بگیرد؛ که البته علی‌الدوام جنبش زنان ایران در اشکال مختلف سیاسی و مطالباتی (مدنی و اجتماعی و صنفی) ادامه دارد.» نکته‌ای که در همین جا باید در خصوص خودویژگی‌های جنبش زنان ایران در طول بیش از ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی مطرح کنیم اینکه جنبش زنان ایران (در طول بیش از ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در اشکال مختلف مطالبه‌محور (اجتماعی و مدنی و صنفی) و سیاسی مادیت داشته است. اضافه کنیم که جنبش زنان ایران به علت ستم‌های جنسیتی و سیاسی و مدنی تحمیلی از جانب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۱ سال گذشته) همیشه از آنچنان پتانسیل لازم برخوردار بوده است که پیوسته می‌توانسته در حداقل زمان ممکن «جنبش مطالباتی زنان به جنبش سیاسی زنان ایران استحاله پیدا کند». البته پراکندگی و عدم سازماندهی فراگیر باعث گردیده که در طول بیش از چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم زنان ایران حتی در عرصه جنبش مطالباتی خودشان هم نتوانند توسط تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به مطالبات حداقلی خودشان در عرصه سیاسی و اقتصادی دست پیدا کنند.

باری، هر چند که زنان ایران در دوران رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی از «حقوق سیاسی خودشان مانند مردان محروم بودند» ولی باید توجه داشته باشیم که زنان ایران در دوره رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی از «حقوق اجتماعی خودشان محروم نبودند» در صورتی که همین زنان ایران در دوره رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «نه تنها از حقوق سیاسی خودشان مانند دوران پهلوی محروم هستند، بلکه مهمتر از آن اینکه از همان حقوق اجتماعی دوران پهلوی هم محروم شده‌اند». به همین دلیل «زنان ایران در طول چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بزرگترین قتل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشند» و از آنجائیکه «تبعض جنسیتی حاکم بر زنان ایران ریشه در اسلام دگماتیسم فقهاتی حوزه‌های فقهی دارد»، بنابراین آنچنانکه مدرس در مجلس اعلام کرد: «بزرگ‌ترین گناه در چارچوب اسلام دگماتیست حوزه‌های فقهاتی طرح حقوق زنان است» و از اینجا است که باید دآوری کنیم که بدون تردید «آخرین سنگری که رژیم مطلقه فقهاتی در مبارزه با گروه‌های مختلف جامعه بزرگ حاضر به عقب‌نشینی از آن می‌شود، عقب‌نشینی در برابر حقوق اجتماعی و مدنی و سیاسی زنان ایران است.»



ایران از حقوق اجتماعی و مدنی و سیاسی خودشان در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده است که در این شرایط «وظایف دموکراتیک در رأس مطالبه همه جنبش‌های مدنی و سیاسی و صنفی امروز جامعه بزرگ ایران قرار بگیرد» و همچنین باعث شده که «شعار رهائی زن ایرانی از اسارت اجتماعی و مدنی و سیاسی تحمیلی توسط رژیم مطلقه فقهاتی در رأس همه شعارهای جنبش پیشگام مستضعفین ایران قرار بگیرد.»

ه - از آنجائیکه کلاً در انقلاب (برعکس کودتا و فرم‌های سیاسی که از بالا در جامعه تکوین پیدا می‌کنند) حرکت از پائین به صورت خودجوش و خودانگیخته در عرصه دیالکتیک شرایط عینی و ذهنی شکل می‌گیرد، برحسب اینکه در پروسه تکوین انقلاب کدامین عامل از «شرایط ذهنی و عینی انقلاب اولویت داشته باشد، جوهر انقلاب در عرصه دو مؤلفه سلبی و ایجابی تفاوت پیدا می‌کند». به این ترتیب، اگر «شرایط ذهنی انقلاب (مانند انقلاب کبیر فرانسه) بر شرایط عینی انقلاب سوار بشود، در آن صورت پروسه تکوین انقلاب صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی دارد» و اما اگر برعکس «در پروسه تکوین انقلاب (مانند دو انقلاب مشروطیت و ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران) شرایط عینی انقلاب بر شرایط ذهنی انقلاب سوار باشد، در آن صورت در پروسه تکوین انقلاب وجه سلبی بر وجه ایجابی برتری دارد» که برای فهم بیشتر این موضوع لازم است به مقایسه‌ای بین سه تحول عظیم اجتماعی - سیاسی جامعه ایران در طول کمتر از یک قرن (۱۲۸۵ تا ۱۳۵۷) در جامعه بزرگ ایران بپردازیم.

باری، بدون تردید این سه تحول بزرگ اجتماعی - سیاسی جامعه بزرگ ایران در طول کمتر از یک قرن عبارت‌اند از:

۱ - انقلاب مشروطیت.

۲ - جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق در دهه ۲۰.

۳ - انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی.

در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً هر سه تحول عظیم اجتماعی فوق در جامعه بزرگ ایران «صورت اجتماعی و تکوین یافته از پائین همراه با مبارزه توده‌ای مردم ایران داشته است.»

ثانیاً تفاوت کیفی بین این سه تحول عظیم اجتماعی جامعه ایران (در کمتر از یک قرن) در این می‌باشد که در تحول اجتماعی جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت

رهبری دکتر محمد مصدق، «به خاطر خودویژگی‌های رهبری مصدق و تأثیر آن بر این تحول بزرگ اجتماعی که صورت سازماندهی شده همراه با تشکیلات جبهه ملی و مبارزه پارلمانی و مدیریت او در شکل مبارزه رهائی‌بخش با امپریالیسم جهانی در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم این همه باعث گردید تا دیالکتیک جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق بر سوار بودن شرایط ذهنی بر شرایط عینی، مادیت پیدا نماید» (برعکس انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ که در دیالکتیک انقلاب شرایط ذهنی دنباله‌رو شرایط عینی بود) و البته همین امر عامل موفقیت دکتر محمد مصدق در عرصه جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران شد؛ و همین امر عاملی گردید تا جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم به عنوان «الگوی جنبشی» برای تمامی جنبش‌های رهائی‌بخش کشورهای پیرامونی و تحت سلطه در مبارزه با امپریالیسم جهانی بشود؛ و مصدق (آنچنانکه در سفر به مصر در زمان عبدالناصر شاهد بودیم) به عنوان یک لیدر و قهرمان مبارزه رهائی‌بخش خلق‌های کشورهای پیرامونی در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم درآمد و صدلی مصدق در دادگاه بین‌المللی لاهه تا امروز برای همه بشریت به عنوان اولین نماد پیروزی جنبش خلق‌های کشورهای پیرامونی در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم محفوظ بماند (قابل ذکر است که در دادگاه لاهه صدلی دکتر محمد مصدق هنوز به صورت خالی به عنوان احترام به این نماد مبارزه رهائی‌بخش خلق‌ها باقی نگه داشته‌اند).

به علت همین «اولویت شرایط ذهنی بر شرایط عینی» در پروسه تکوین جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران بود (که برعکس دو انقلاب مشروطیت و ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران) جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران از همان آغاز پروسه تکوینش «وجه ایجابی آن تحول در کنار وجه سلبی‌اش مادیت پیدا کرد» به عبارت دیگر توده مردم ایران و در رأس آن‌ها جنبش کارگری طبقه کارگر ایران تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت خوزستان (که به عنوان کنش‌گران اصلی جنبش ملی کردن صنعت نفت مطرح بودند) از همان آغاز حرکت رهائی‌بخش خود بر علیه امپریالیسم انگلیس در ایران می‌دانستند که «جوهر جنبش آن‌ها صورت دو مؤلفه‌ای دارد که یک مؤلفه آن مبارزه با امپریالیسم انگلیس در ایران است و مؤلفه دیگر آن ملی کردن صنعت ایران و بیرون آوردن سرمایه عظیم اقتصادی مردم ایران از چنگال امپریالیسم انگلستان (توسط قراردادهای یک طرفه و غارت‌گرایانه داری و وثوق الدوله

در سال ۱۹۱۹) می‌باشد.»

یادآوری می‌کنیم که با خروج قشون روس از ایران پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه در سال ۱۹۱۹ امپریالیسم انگلیس در غیبت روس‌ها یک قراردادی توسط امضای وثوق الدوله بر مردم ایران تحمیل کرد که در چارچوب آن (طبق گفته دکتر محمد مصدق) تیر خلاص بر مشروطیت ایران زده شد. چراکه طبق قرارداد وثوق الدوله «کشور ایران به صورت یکپارچه تحت الحمایه امپریالیسم انگلیس درآمد» و در ادامه همین قرارداد وثوق الدوله با امپریالیسم انگلیس بود که پس از اعتلای جنبش‌های داخلی (اعم از جنبش کوچک خان در گیلان و جنبش خیابانی در آذربایجان و جنبش کلنل پسیان در خراسان) در اعتراض به این قرارداد بود که با استعفای وثوق الدوله امپریالیسم انگلیس در سوم اسفند ۱۲۹۹ در جهت حفظ و حمایت قرارداد وثوق و تجدید قرارداد نفتی داری، «حکومت رضا خان میرپنج یا رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را بر جامعه نگون‌بخت ایران تحمیل کرد» که در تحلیل نهائی بدون تردید «کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ امپریالیسم انگلیس کودتا علیه مشروطیت دوم بود.»

به همین دلیل با نهادینه شدن حاکمیت ۲۰ ساله استبداد رضا خانی بر جامعه نگون‌بخت ایران تا ۲۰ شهریور که رضا خان توسط امپریالیسم انگلیس (در عرصه مبارزه با فاشیسم آلمان) از ایران تبعید کردند «مشروطت ایران دوران ۲۰ ساله رکود و خمود و کمای تاریخی در جامعه ایران طی می‌کرد» و از شهریور ۲۰ بود که با «بازتولید مشروطیت تحت رهبری مبارزه سازمان یافته دکتر محمد مصدق، فرایند سوم انقلاب سوم مشروطیت مادیت پیدا کرد» و همین بازتولید فرایند سوم مشروطیت (توسط دکتر محمد مصدق، پیر دیر دموکراسی تاریخ ایران) خود عاملی گردید تا مصدق برای «نهادینه کردن مشروطیت سوم، جنبش رهائی‌بخش خودش در چارچوب شعار ملی کردن صنعت نفت ایران دنبال نماید». البته به موازات اعتلای مبارزه رهائی‌بخش مردم ایران، امپریالیسم انگلیس در راستای بازتولید قرارداد وثوق و تجدید قرارداد نفتی داری (که یک بار توسط رضاخان پس از کودتای ۱۲۹۹ تمدید شده بود و تا پایان حکومت رضا خان هم ادامه داشت) وارد مبارزه همه جانبه با جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران شد که «کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ (که با هم دستی دو امپریالیسم جهانی انگلیس و آمریکا شکل گرفت، علاوه بر تیر خلاص بر مشروطیت سوم) بالاخره شرایط برای بازتولید قرارداد داری (این بار با مشارکت غارت‌گرایانه امپریالیسم آمریکا در چارچوب کنسرسیوم نفتی) فراهم کرد.»

در این رابطه بود که شعار «ملی کردن صنعت نفت ایران» (توسط دکتر محمد مصدق) در آن زمان برخوردار از دو مؤلفه ایجابی و سلبی بود؛ اما در عرصه انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران از آنجائیکه (برعکس جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق) شرایط ذهنی هم فاز با شرایط عینی شکل نگرفت، در نتیجه همین امر باعث گردید تا در عرصه قاعده جنبش توده‌ای مردم ایران «شعار سلبی انقلاب تعیین کننده باشد» (نه شعار ایجابی) که البته در تحلیل نهائی «تفاوتی بین شعار سلبی انقلاب مشروطیت و شعار سلبی انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران وجود نداشت». چراکه جوهر سلبی هر انقلاب به «چالش کشیدن استبداد سیاسی حاکم بود». هر چند که در مقایسه بین پروسه تکوین انقلاب مشروطیت و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ می‌توان داوری کرد که در «انقلاب مشروطیت به علت فعالیت جنبش روشنگری روشنفکران یا منورالفکرهائی امثال میرزا یوسف خان مستشارالدوله و میرزا ملکم خان و میرزا فتحعلی خان آخوندزاده و طالبوف و میرزا جهانگیر خان شیرازی و ملک المتکلمین و غیره، وجه ایجابی آن انقلاب (که همان قانون‌خواهی بود) حداقل برای جامعه سیاسی آن روز ایران مشخص شده بود» و لذا در این رابطه بود که «بزرگ‌ترین دستاورد انقلاب مشروطیت پارلمان مشروطیت بود» که به خصوص در دو دوره مجلس اول و دوم «توانست پایه‌های دموکراتیک انقلاب مشروطیت به عنوان اولین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا را نهادینه نماید». آنچنانکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که حتی «مجلس اول و دوم پارلمان انقلاب مشروطیت در آن شرایط تاریخی جلوتر از مجلس کشورهای اروپائی مادیت پیدا کرد»؛ و تقریباً تمامی قوانین تصویب شده در مجلس اول و دوم پارلمان مشروطیت، جوهر دموکراتیک داشته است. از قانون اساسی گرفته تا قانون آزادی مطبوعات و قانون شهروندی و قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی و قانون شهرداری‌ها (قانون بلدیة) و قانون دادگستری (قانون عدلیه) و قانون اجباری بودن آموزش خردسالان و غیره و غیره همه دارای جوهر دموکراتیک بودند. ❏

ادامه دارد

# «جنبش نافرمانی مدنی»

## در ظرف

### «جامعه مدنی، جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین ایران»

نافرمانی مدنی می‌تواند بسیار راه‌گشا باشد» و دلیل این امر همان است که «بزرگ‌ترین فونکسیون جنبش نافرمانی مدنی آن است که می‌تواند به صورت گسترده توده‌های اعماق جامعه ایران را به عرصه مبارزه و رویارویی با رژیم مطلقه فقهاتی بکشاند.»

۷ - نه تنها جنبش نافرمانی مدنی یک جنبش سازش‌کارانه نیست، بلکه برعکس جنبش نافرمانی مدنی در کنار جنبش‌های اجتماعی در فرایند رو به اعتلای این جنبش‌ها به خصوص در شرایط انقلابی جامعه ایران می‌تواند یک «جنبش تهاجمی بشود» یعنی به صورت مستقیم رویاروی رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای بشود.

۸ - از آنجائیکه «هدف از جنبش نافرمانی مدنی به میدان آوردن توده وسیع اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد»، بنابراین نباید ما «جنبش نافرمانی مدنی را متعلق به قلمرو ایدئولوژی بکنیم» و بدون تردید در صورتی که «جنبش نافرمانی مدنی را متعلق به قلمرو ایدئولوژی خاصی بکنیم، همین امر باعث گردد تا در جامعه رنگین کمان مذهبی و قومی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایران، محدودیت‌های وسیعی جهت شرکت

پر پیداست که در جامعه امروز ایران اعتلای جنبش نافرمانی مدنی می‌تواند در کنار جنبش‌های مدنی و طبقاتی و سیاسی و سندیکائی و صنفی و اجتماعی:

۱ - در مقابله با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برتری مطلق حزب پادگانی خامنه‌ای بر این جنبش‌ها را به چالش بکشد.

۲ - در عرصه توازن قوای میدانی هم در مرحله تاکتیکی و هم در مرحله درازمدت استراتژیکی، می‌تواند به نفع آن جنبش‌ها توازن قوا را تغییر بدهد.

۳ - در کل خط رویارویی حزب پادگانی خامنه‌ای با جامعه مدنی جنبشی خودانگیخته و خودبنیاد تکوین یافته از پائین می‌تواند در برتری استراتژیک گسست ایجاد کند.

۴ - جنبش نافرمانی مدنی می‌تواند با استفاده از برتری کمی نیروی مردمی در کل خط رویارویی، برتری سازمانی و تکنیکی نیروهای حزب پادگانی خامنه‌ای را تضعیف نماید.

۵ - جنبش نافرمانی مدنی می‌تواند با گسترش دادن این جنبش خط رویارویی مردم ایران را با حزب پادگانی خامنه‌ای گسترش بدهد؛ و با این گسترش نامحدودیت قدرت سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای را هم به مردم و هم به خود نیروهای حزب پادگانی خامنه‌ای نشان بدهد و توسط آن دو مطلق بزرگ جامعه امروز ایران در هم بشکند که «یکی مطلق ناتوانستن مردم می‌باشد و دیگری مطلق توانستن حزب پادگانی خامنه‌ای است.»

۶ - از آنجائیکه هدف جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته (از خرداد ۵۵ الی الان) چه در فاز عمودی و یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین «به میدان آوردن مردم در چارچوب استراتژی جامعه مدنی جنبشی خودانگیخته و یا خودبنیاد دینامیک تکوین یافته از پائین هم در جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و هم در جبهه برابری طلبانه طبقه کار و زحمت در راستای دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای معلم کبیرمان شریعتی بوده است» در نتیجه در چارچوب همین استراتژی ما «جنبش

همگانی آنها فراهم بشود.»

۹ - از آنجائیکه جنبش نافرمانی مدنی در پیوند با جنبش‌های سیاسی و طبقاتی و مدنی روند رو به اعتلای خود را طی می‌کند، لذا به همین دلیل در شرایط انقلابی ایران، جامعه به موازات اعتلای جنبش‌های طبقاتی و سیاسی و مدنی، جنبش نافرمانی مدنی هم وارد فرایند مبارزه غیر مسالمت‌آمیز در رویارویی با رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای می‌شود. بدین جهت در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که خود جنبش نافرمانی مدنی به صورت «مستقیم عامل برانگیختگی مردم در شرایط جنبشی نمی‌شود بلکه کارکرد جنبش نافرمانی مدنی در شرایط جنبشی آن است که جنبش‌های فوق را در قالب نافرمانی مدنی توده‌ای رشد می‌دهد.»

برای مثال اگر بخواهیم نقش جنبش نافرمانی مدنی در عرصه جنبش سبز تبیین نمائیم، باید بگوئیم که در سال ۸۸ جنبش نافرمانی مدنی توسط جنبش سبز و هژمونی آن میر حسین موسوی در شرایطی به کار گرفته شد که خود «جنبش سبز توانسته بود برانگیختگی مردم ایران را در برابر حزب پادگانی خامنه‌ای مادیت ببخشد» و از بعد از این برانگیختگی مردم در رویارویی با حزب پادگانی خامنه‌ای بود که جنبش سبز و هژمونی او میر حسین موسوی توانست در چارچوب راه‌پیمایی‌های خود از ۲۵ خرداد ۸۸ جنبش نافرمانی مدنی را در روبرویی با حزب پادگانی خامنه‌ای به کار گیرد. البته هنر میر حسین موسوی در به کارگیری جنبش نافرمانی مدنی در حمایت از جنبش سبز در این بود که «عرصه جنبش نافرمانی مدنی را گسترده کرد» یعنی از راه‌پیمایی‌های فراقانونی که از ۲۵ خرداد با بیش از ۴ میلیون نفر در خیابان آزادی به انجام رسانید تا تجمعات وسیع در میدان هفت تیر و راه‌پیمایی‌های حمایت از انقلاب مصر تا تونس و بالاخره دعوت از مردم جهت تکبیر در پشت بام‌ها همه و همه مولود پیوند جنبش نافرمانی مدنی با جنبش سبز در سال ۸۸ بود.

نباید فراموش کنیم که بعضاً و گاه، «تکوین و اعتلای جنبش نافرمانی مدنی در گرو وجود رهبری کارزمات

می‌باشد» و معمولاً تا زمانیکه رهبری مبارزه سیاسی و طبقاتی و مدنی در عرصه جنبش‌های اجتماعی مادیت پیدا نکند، جنبش نافرمانی مدنی نمی‌تواند به صورت فراگیر در جامعه شکل بگیرد. بدین خاطر در این رابطه است که چه در عرصه جنبش سبز ایران و چه در عرصه انقلاب ۵۷ ایران و چه در عرصه جنبش استقلال طلبانه هندوستان و چه در عرصه جنبش ضد آپارتاید آفریقای جنوبی و چه در عرصه جنبش حقوق مدنی سیاهان آمریکا این «چهرهای کارزماتیک مهاتما گاندی و مارتین لوتر کینگ و غیره بودند که توانستند جنبش نافرمانی مدنی را به صورت فراگیر تا اعماق جامعه گسترش بدهند»، بنابراین، از اینجا است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «جنبش نافرمانی مدنی در مقیاس فراگیر توده‌ای، معلول برانگیختگی سیاسی و یا طبقاتی و یا مدنی فراگیر توده‌های می‌باشد، نه عامل آن». بدین جهت از اینجاست که باید بگوئیم که «جنبش نافرمانی مدنی در جوامع بسته و منزوی و در غیاب ارتباط سراسری و عدم رهبری نمی‌توان به کار گرفت.»

فراموش نکنیم که در شرایطی که شکاف و تضادهای جناح‌های درون قدرت رشد می‌کنند و اسب‌های درشکه در سر بالائی قدرت مشغول به گاز گرفتن یکدیگر می‌شوند، «شرایط برای اعتلای جنبش نافرمانی مدنی فراهم می‌گردد» و دلیل این امر همان است که «ریزش تضادهای درونی حکومت از بالا به پایین، بزرگ‌ترین عامل آگاهی‌بخش برای توده‌های جنبش نافرمانی مدنی باشد». ریزش تضادهای جناح‌های درونی قدرت از بالا به پایین، علاوه بر اینکه باعث آگاهی‌بخشی توده‌های جنبش نافرمانی مدنی می‌شود و علاوه بر اینکه باعث شکست رعب توده‌های جنبش نافرمانی مدنی می‌گردد، «شرایط برای اعتقاد به حقانیت خود توده‌های جنبش نافرمانی مدنی فراهم می‌گردد» و البته همین تکوین اعتقاد به حقانیت خود است که «بستر ساز اعتماد به نفس در کنش‌گران جنبش نافرمانی مدنی می‌شود.»

عاشرا جنبش نافرمانی مدنی تنها در شرایطی می‌تواند به صورت خودانگیخته و خودبنیاد جنبش خود را مادیت ببخشد که علاوه بر اینکه باید از «آرایش دفاعی در رویارویی با حاکمیت مطلقه فقهاتی خارج بشوند،

بتوانند ارتباطات قابل اتکائی در میان خود برقرار کنند» و بتوانند «جهت صریح و روشن تری به حرکتشان بدهند» و بتوانند «زمان و مکان و چگونگی و موضوع نافرمانی خودشان را تعیین کنند» و بتوانند «جمعی به وجود بیاورند که از مجموع ساده اعضاءشان نیرومند و پرنفوذتر باشند.»

ع - نکته مهمی که در رابطه با جنبش نافرمانی مدنی باید به آن عنایت خودویژه بشود اینک:

اولاً «جنبش نافرمانی مدنی فراگیر و توده‌ای هرگز به صورت دفعی و بلبداهه حاصل نمی‌شوند» بلکه بالعکس در طول یک «پروسس شکل می‌گیرند» و در رابطه با شکل‌گیری پروسی آن است که «آبشخور تکوین اولیه آن باید توسط گروهی همگون هر چند محدود شکل پیدا کند». به این ترتیب که هسته اولیه جنبش نافرمانی مدنی «باید توان رابطه مستقیم و فشرده و فعال با یکدیگر داشته باشند». همچنین هسته اولیه جنبش نافرمانی مدنی «باید از افراد همگونی تشکیل شده باشند» تا بتوانند از کارایی عملی برخوردار باشند؛ یعنی افرادی باشند که در موقعیت اجتماعی مشابهی قرار داشته باشند؛ و از مشکلات مشابهی رنج ببرند. البته شمار آنها نباید از حد معینی بیشتر بشود؛ زیرا در غیر این صورت تماس تنگاتنگ میان آنها دشوار می‌گردد.

ثانیاً جنبش نافرمانی مدنی می‌تواند در بستر پروسی تکوین خود «توسط هسته اولیه همگون و فعال و سازمانده و برنامه‌ریز» در چارچوب ارتباطات سراسری به بخش‌های مختلف مردم ایران این امکان بدهد که به جای تبدیل شدن به پیروان رهبر یا رهبران کاریزمات (آنچنانکه در سال ۵۷ و سال ۸۸ در کشور ایران شاهد بودیم) بر مبنای منافع مشترک اجتماعی خودشان گرد هم آیند و از «پائین برای پی‌ریزی یک نظام جایگزینی واقعاً دموکراتیک سنگربندی کنند» و از اینجا است که جنبش نافرمانی مدنی می‌تواند به جنبش‌های مختلف طبقاتی و سیاسی و مدنی جامعه مدنی جنبشی خودانگیخته و خودبنیاد تکوین یافته از پائین هم در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و هم در جبهه برابری‌طلبانه طبقه کار زحمت اردوگاه بزرگ

مستضعفین ایران این امکان را بدهد که ضمن شرکت فعال در جنبش افقی نافرمانی مدنی، این جنبش‌های مختلف طبقاتی و مدنی و سیاسی بتوانند استقلال عمودی خود را حفظ کنند.

ثالثاً باید توجه داشته باشیم که جنبش نافرمانی مدنی «یک مبارزه فرسایشی است» که به زمان قابل توجهی نیاز دارد؛ و قاعدتاً نمی‌تواند با چند حرکت ضربتی به اهداف درازمدت خودش دست پیدا کند؛ اما با این تفاسیر جنبش نافرمانی مدنی با «طرح حرکت از خواست‌های بی‌واسطه و نقداً ملموس نافرمانی مدنی می‌تواند به سرعت فراگیر بشود». برای فهم این مهم لازم است به تکوین خیزش آبان‌ماه ۹۸ عنایتی بکنیم که چگونه این خیزش توانست توسط یک شک افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین آن هم در یک شب، در مدت چهار ساعت، بیست استان کشور را به حرکت درآورد؟ در پاسخ به این سؤال باید بگوئیم که آنچه که باعث گردید تا در مدت ۴ ساعت بیست استان کشور را به حرکت درآورد، فقط و فقط «عامل خواسته بی‌واسطه و ملموس توده‌ها بود». بدون تردید اگر حرکت اولیه خیزش آبان‌ماه ۹۸ «می‌توانست به سرعت سازماندهی نافرمانی مدنی بشود» نه تنها هرگز آن سونامی به طرف حرکت آنتاگونیستی از پیش بسترسازی شده توسط حزب پادگانی خامنه‌ای نمی‌رفتند بلکه بالعکس «آن سونامی به طرف عظیم‌ترین جنبش نافرمانی مدنی در کشور ایران سوق پیدا می‌کردند» بنابراین، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم، در عرصه پروسی تکوینی جنبش نافرمانی مدنی خواست‌ها بی‌واسطه و ملموس می‌توانند رفته رفته به خواسته‌های بزرگ‌تری تبدیل بشوند؛ و با بزرگ شدن آنها این خواسته بزرگ بتوانند توسط هسته اولیه تکوین جنبش نافرمانی مدنی بیان سیاسی روشن‌تر و آگاهانه‌تر پیدا کنند.

یادمان باشد که در کشور ما همیشه بختک استبداد بر ذهن مردم سنگینی می‌کرده و همین شرایط استبدادزده و فقه‌زده و سنت‌زده جامعه ایران از گذشته تا به امروز باعث شده است که «جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته تکوین یافته از پائین معنایی نداشته باشد» که حاصل نهائی این امر آن شده است

داده است که «یک استبداد معمولی و متعارف نیست» و دلیل این امر همان است که آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی گفته است، این رژیم دارای «استبداد مطلقه سه مؤلفه‌ای یعنی توتالیتراریسم سیاسی و توتالیتراریسم اقتصادی و توتالیتراریسم فرهنگی و مذهبی می‌باشد». بدین دلیل همین نامتعارفی سه مؤلفه توتالیتراریسم سیاسی و فقهاتی فرهنگی - مذهبی و اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث گردیده است که در ترکیب و آرایش مخالفان در جنبش نافرمانی مدنی انعکاس پیدا کند. لذا تصادفی نیست که در این شرایط در عرصه جنبش نافرمانی مدنی، بخش غالب تمام طبقات اجتماعی علیه این رژیم بسیج شوند، بنابراین بدین ترتیب است که «جنبش نافرمانی مدنی در این شرایط حول سه خواسته سیاسی و اقتصادی و مدنی، جهت مقابله کردن با سه مؤلفه توتالیتراریسم سیاسی و توتالیتراریسم مذهبی - فرهنگی و توتالیتراریسم اقتصادی و در اعتراض به فقر، بهره‌کشی اقتصادی و مبارزه با تبعیض جنسیتی و تبعیض سیاسی، تبعیض مذهبی و فرهنگی، تبعیض اجتماعی، تبعیض طبقاتی، تبعیض قومی و نژادی جمع بشوند.» ❏

پایان

که فعالان «جامعه سیاسی ایران» از راست تا چپ آن به هر حرکتی که بیان سیاسی روشنی نداشته باشد، با بی‌اعتنایی برخورد کنند؛ و همین رویکرد جامعه سیاسی ایران به جنبش نافرمانی مدنی توده‌های ایران باعث آن شده است که «بدون کار بردبارانه و پیگیرانه روی خواست‌ها و نیازهای اجتماعی آنها، نهایتاً آنها را لشکر بی‌اختیار و بی‌ابتکار پوپولیسم در اشکال چپ و راست و حکومتی خود بکنند» بنابراین اگر می‌خواهیم نافرمانی مدنی را به سرعت توده‌گیر کنیم و جنبش نافرمانی مدنی دامنه هر چه گسترده‌تری پیدا کند و همچنین جنبش نافرمانی مدنی با جهت‌گیری روشن دموکراتیک به پیش برود و جنبش‌های دیگر طبقاتی و سیاسی و مدنی جامعه بزرگ ایران بتوانند برای دفاع از مطالبات خودشان جنبش نافرمانی مدنی را به حمایت از جنبش خود بکشانند و توسط آن بتوانند توازن میدانی قوا را به سود خود تغییر بدهند، «باید جنبش نافرمانی مدنی را حول خواست‌های بی‌واسطه مردم سازمان‌یابی بکنیم». نباید فراموش کنیم که تاکید روی «خواست بی‌واسطه» در عرصه توده‌ای کردن جنبش نافرمانی مدنی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در سرکوب جنبش‌های اجتماعی و جنبش نافرمانی مدنی سخت می‌کند.

رابعاً آنچنانکه قبلاً هم اشاره کرده‌ایم، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر خود نشان

وب سایت:

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

# مبارزه ضد «استعماری» و ضد «امپریالیستی» برونی

## در بستر مبارزه سه مؤلفه ای ضد «استعماری» و ضد

## «استبدادی» و ضد «استحماری» درونی، در رویکرد شریعتی

۶۶

در اهمیت «تحلیل مشخص و کنکرت از ساختار اقتصادی و اجتماعی» در تدوین استراتژی (انجام مبارزه ضد امپریالیستی شریعتی) از کانال مبارزه ضد استثمار و ضد استبدادی و ضد استحمار باید بگوئیم که:

اولاً در رویکرد شریعتی تحلیل «ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران به صورت کنکرت و مشخص و تطبیقی» (نه به صورت الگوبرداری انطباقی از تجارب جوامع دیگر) این تحلیل ساختاری اقتصادی اجتماعی جامعه ایران می تواند علاوه بر تبیین ضرورت انجام مبارزه ضد امپریالیستی (با امپریالیسم انحصاری در عصر امپریالیسم) از کانال مبارزه ضد استثمار و ضد استبدادی و ضد استحمار و زور، بستر تدوین تطبیقی استراتژی و تاکتیک های انجام آن را فراهم نماید.

ثانیاً در رویکرد شریعتی «تحلیل تطبیقی و کنکرت و مشخص ساختار اقتصادی - اجتماعی» جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می تواند، منهای تدوین استراتژی و تاکتیک «وظایف و تکلیف جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را در این شرایط خودویژه و تندپیچ تاریخ ایران را روشن و تبیین نماید.»

باری، نکته قابل توجهی که در اینجا ذکرش لازم می باشد، اینکه در کادر مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی انحصاری (آنچنانکه در رویکرد محمد اقبال و شریعتی مطرح است، نه آنچنانکه سید جمال بر طبل آن می کوبید و شکست خورد) با اولویت تحول از پائین و تقدم تحول فرهنگی بر تحول اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و تحول از داخل نه تحول توسط منابع قدرت خارجی و تکیه بر مبارزه سه مؤلفه ای ضد استثمار و ضد استبدادی و ضد استحمار لازم انجام این مهم در گرو دستیابی به «تحلیل کنکرت و مشخص از ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه می باشد». به بیان دیگر هرگز بدون دستیابی به «تحلیل کنکرت و مشخص از ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه، نمی توان در عرصه مبارزه ضد استعماری یا ضد امپریالیستی انحصاری (آن هم در عصر امپریالیسم) این مبارزه ضد امپریالیستی از کانال مبارزه ضد استبدادی و ضد استثمار و ضد استحمار به انجام رسانید.»

یادمان باشد که مبارزه سه مؤلفه ای ضد زر و زور و تزویر (در رویکرد شریعتی) هرگز نمی تواند «صورت عام و کلی و مجرد داشته باشد» بلکه برعکس همیشه و در همه جا مبارزه ضد استبدادی و ضد استثمار و ضد استحمار صورت کنکرت و مشخص زمانی مکانی و تطبیقی دارد (نه انطباقی به صورت مدل برداری از تجارب جوامع دیگر) یعنی هرگز در این رابطه نباید توسط مدل سازی و الگوبرداری از مبارزات دیگر جوامع، برای جامعه خودمان «نسخه پیچی انطباقی بکنیم». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «برخورد انطباقی در عرصه تعیین مدل مبارزه ضد استثمار و ضد استبدادی و ضد استثمار صد در صد محکوم به شکست خواهد بود»؛ و بدون تردید در این رابطه تنها باید با «رویکرد تطبیقی به این مهم دست پیدا کنیم»؛ و صد البته لازم «برخورد تطبیقی برای تعیین مدل مبارزه ضد استثمار و ضد استبدادی و ضد استحمار کنکرت و مشخص، مسلح شدن به تحلیل مشخص و کنکرت از ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه امروز ایران می باشد»، بنابراین بدین ترتیب است که می توانیم

ثالثاً در رویکرد شریعتی «تحلیل کنکرت و مشخص و تطبیقی از ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه بزرگ ایران» می‌تواند «ماهیت طبقاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و اسلام فقهاتی حوزه فقهی را روشن نماید.»

رابعاً در رویکرد شریعتی «تحلیل مشخص و کنکرت و تطبیقی از ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران» می‌تواند گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سربالائی‌های قدرت جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی در طول ۴۱ سال گذشته تحلیل نماید.

بنابراین، در رابطه با جایگاه مشخص و کنکرت تحلیل مشخص از ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه بزرگ ایران در رویکرد شریعتی است که ما می‌توانیم داوری کنیم که حداقل در طول صد سال گذشته مهمترین بحران جریان‌های جامعه سیاسی ایران از چپ چپ تا راست راست «نداشتن تحلیل مشخص و کنکرت و تطبیقی از ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران بوده است» و همین رویکرد انطباقی جریان‌های جامعه سیاسی ایران از ساختار اقتصادی - اجتماعی در طول صد سال گذشته باعث گردیده است که جریان‌های جامعه سیاسی ایران، نه در موضوع جنبش ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق و نه در موضوع جنبش ۱۵ خرداد خمینی و نه در موضوع رفرم ۴۱ - ۴۲ یا به اصطلاح انقلاب سفید شاه - کندی و نه در موضوع تکوین و اعتلای جنبش چریکی دهه ۴۰ و ۵۰ (با آن همه هزینه و با آن کمی نتیجه) و نه در موضوع جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران و نه در موضوع ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «نتوانند به تحلیل کنکرت و مشخص و تطبیقی زمانی - مکانی جهت برخورد با آن جریان‌های دست پیدا کنند» و اشکال همه جریان‌های جامعه سیاسی ایران حداقل در صد سال گذشته در این بوده است که تلاش می‌کرده‌اند تا بر اساس «مدل تئوریک جوامع دیگر برای جامعه ایران استراتژی و تاکتیک تعیین نمایند.»

مثلاً در چارچوب مدل انقلاب بورژوا دموکراتیک کارل مارکس نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا در خصوص جامعه

انگلستان، برای جامعه قرن بیستم ایران به صورت انطباقی تعیین استراتژی و تاکتیک می‌کرده‌اند. مطابق آنچه که فوقاً در باب بسترهای امپریالیستی تکوین رفرم و اصلاحات و یا به اصطلاح انقلاب سفید شاه - کندی (در سال ۴۱ - ۴۲) مطرح کردیم، می‌توانیم در خصوص به اصطلاح انقلاب سفید شاه - کندی (که از سال ۴۱ آغاز شد و تا سال ۵۷ که رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی در چارچوب همان فونکسیون به اصطلاح انقلاب سفید شاه - کندی سرنگون گردید) موضوع را اینچنین تدوین کنیم:

الف - رفرم ارضی یا به اصطلاح انقلاب سفید شاه - کندی در ایران از سال ۴۱ به بعد، سنتز رویکرد فرایند سوم امپریالیسم در مرحله پساجنگ جهانی دوم، بر پایه «صدور سرمایه‌ها توسط تکنولوژی و تولید وسایل مصرف (در کشورهای پیرامونی) به خاطر نیروی کار ارزان و مواد خام مجانی و بازار بکر و کسب سود بیشتر در کشورهای پیرامونی بود.»

ب - رفرم ارضی یا به اصطلاح انقلاب سفید شاه - کندی در ایران در راستای آزاد کردن نیروی کار وابسته به زمین (توسط استحاله مناسبات زمین‌داری ماقبل سرمایه‌داری) و سرریز شدن ۶۰ درصد نیروی کار ایرانی که در روستاهای ایران بودند (و در پیوند با مناسبات زمین‌داری قرار داشتند) به طرف شهرها، جهت کار در صنایع مصرفی سرمایه‌داری کمپرادور توسط سرمایه‌های نفتی و سیاست امپریالیستی آمریکا و سرمایه‌داری جهانی بود.

ج - در تحلیل نهائی رفرم ارضی (به اصطلاح انقلاب سفید شاه - کندی) در راستای «ایجاد نیروی کار ارزان آزاد شده از زمین‌داری روستائی و کشاندن سرمایه‌های وارداتی امپریالیستی به بازارهای ایران و بالاخره فراهم کردن بسترها و زیرساخت‌ها برای سرمایه‌داری جهت جذب سرمایه‌های خارجی بوده است»؛ و لذا به همین دلیل بود که رفرم ارضی شاه - کندی باعث گردید تا ۶۰ درصد جمعیت ایران از روستاها کنده شوند و به طرف شهرها سرازیر بشوند و البته در خلاء صنایع



زنجیره‌ای کامل در شهرها این نیروها (سرازیر شده از روستا به طرف شهرها) بدون اینکه بتوانند جذب صنایع بشوند، به صورت «حاشیه تولید و یا حاشیه‌نشین‌های کلان‌شهرهای ایران درآمدند» که البته در «سال‌های ۵۶ و ۵۷ همین سونامی حاشیه‌نشین‌های کلان‌شهرهای ایران بودند که جرعه انقلاب ضد استبدادی ایران را (قبل از طبقه متوسط شهری و قبل از طبقه کار و زحمت ایران، به علت و دلیل فقر استخوان‌سوز و به علت رکود و تورم اقتصاد پهلوی از سال ۵۵) زدند.»

د - بنابراین (برعکس تحلیل جریان‌های جامعه سیاسی ایران) از سال ۱۳۴۱ الی الان، نه تنها رفرم ارضی شاه - کندی (که از سال ۴۱ در ایران آغاز گردید) برای جلوگیری از شورش دهقان‌های ایران نبوده است (چراکه حداقل از مشروطیت در ایران ما اصلاً با شورش دهقانی روبرو نبوده‌ایم) و اصلاً ما در تاریخ گذشته ایران حتی در زمان ساسانیان هم مانند مغرب زمین مناسبات فئودالیسم نداشته‌ایم، در ایران «مناسبات صورت زمین‌داری بوده است، نه فئودالیسم». پر پیداست که «مناسبات زمین‌داری با مناسبات فئودالیسم» (مغرب زمین تا قرن ۱۷ متفاوت می‌باشد) و همچنین «رفرم ارضی شاه - کندی، مولود عقب‌نشینی امپریالیسم آمریکا و سرمایه‌داری جهانی در برابر اردوگاه سوسیالیسم و شوروی به خاطر پیروزی اردوگاه سوسیالیسم در جریان جنگ جهانی دوم نبوده است» و به همین ترتیب «رفرم ارضی شاه - کندی در ایران به خاطر تضاد بین بورژوازی کمپرادور و فئودالیزم نبوده است». چرا که در جامعه ایران در دهه ۴۰ که اصلاحات شاه - کندی به انجام رسید، «نه طبقه‌ای تحت عنوان بورژوا کمپرادور در ایران وجود داشت و نه اصلاً و ابداً در تاریخ ایران ما طبقه‌ای به نام فئودال‌ها داشته‌ایم». مضافاً اینکه، اصلاً «اصلاحات فوق از بالا به صورت دستوری و درباری توسط سرمایه‌های نفتی با ساپورت و برنامه امپریالیستی آمریکا انجام گرفت» و «بورژوازی کمپرادور ایران در دهه ۴۰ همان زمین‌داران بزرگ بودند که با دادن زمین‌های خود به دهقانان، توسط سرمایه‌های نفتی (از کانال دربار

پول زمین‌های خود را دریافت می‌کردند و یا مابه‌ازای پول زمین‌های تحویلی در روستاهای خود را به صورت سهام‌های کارخانه دریافت می‌کردند) صاحب صنعت و سرمایه شده بودند.»

ه - علت اینکه جریان‌های جامعه سیاسی ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور تاکنون نتوانسته‌اند از رفرم ارضی یا به اصطلاح انقلاب سفید شاه - کندی «تحلیل مشخص و کنکرت تطبیقی بدهند» و دلیل این امر همان بوده است که تمامی این جریان‌ها تلاش کرده‌اند تا در چارچوب مدل‌های تئوریک و یا مدل‌های ایدئولوژیک مارکسیستی مختلف خود از لنینیستی تا مائوئیستی و یا حتی مدل کارل مارکس (در کتاب کاپیتال که مربوط به قرن انگلستان ۱۶ و ۱۷ می‌باشد) مساله رفرم ارضی یا به اصطلاح انقلاب سفید شاه - کندی کشور ایران را در دهه ۴۰ تحلیل کنند، در صورتی که اگر بخواهیم به صورت کنکرت و مشخص و تطبیقی رفرم ارضی دهه ۴۰ شاه - کندی در کشور ایران را تحلیل کنیم، باید آنچنانکه فوقاً تحلیل کردیم این پروژه و رفرم را در چارچوب «تحولات فرایند سوم امپریالیست انحصاری و یا سرمایه‌داری جهانی در فرایند پساجنگ جهانی دوم تحلیل بشود». همان رویکردی که معلم کبیرمان شریعتی در نیمه دوم قرن بیستم و در بستر مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی خودش انجام داد؛ و لذا مطابق این رویکرد تطبیقی و کنکرت و مشخص ضد استعماری و ضد امپریالیستی شریعتی بود که مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی او توانست به جای مبارزه مکانیکی با قدرتهای خارجی (آنچنانکه در قرن‌های ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ یعنی عصر امپریالیسم غارت‌گر انجام می‌گرفت) بر مبارزه ضد استبدادی و مبارزه ضد استثمار و مبارزه ضد استعماری در درون تکیه نماید. آنچنانکه شکل مجسم این نوع مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد امپریالیستی به صورت مشخص و کنکرت در جریان ملی کردن صنعت نفت توسط دکتر محمد مصدق در کشور ایران تجربه شده است.

باری، از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که به

حزب توده ایران، حداقل هزینه‌ای بود که در این رابطه پرداخت شد.

البته طنز تاریخ اینجاست که همین حزب توده در فرایند انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران برای جبران خیانت دهه ۲۰ خود تلاش کرد تا توسط حمایت شش دانگ از خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خیانت گذشته خودش را جبران نماید؛ که البته این بار هم حزب توده و همراه استراتژیک این حزب یعنی جناح اکثریت فدائیان خلق هم شیپور از دهان گشادش نواختند. چرا که با حمایت از رژیم مطلقه فقهاتی بستر نابودی آزادی‌های دموکراتیک (حاصل انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران) را فراهم کردند. در نتیجه همین امر باعث گردید تا آنچنانکه در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ در شماره‌های مختلف آرمان مستضعفین اعلام کردیم، این ارتجاع حاکم به جای دربار کودتائی و توتالیتر پهلوی، «جاده صاف کن امپریالیسم در جامعه ایران بشوند» فَأَعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. ❏

ادامه دارد

موازات تحول سرمایه‌داری در مغرب زمین در قرن نوزدهم، همراه با جایگزین شدن سرمایه‌داری انحصاری به جای سرمایه‌داری آزاد رقابتی (آدام اسمیتی و ریکاردوئی) در نیمه دوم قرن نوزدهم، «شکل مبارزه ضد استعماری و یا ضد امپریالیستی در کشورهای پیرامونی تغییر کرد». چرا که «جایگزین شدن صدور سرمایه مالی» (توسط الیگارش‌های مالی و کارتل‌ها و تراست که حاصل پیوند سرمایه صنعتی و سرمایه بانکی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری جهانی بودند) به جای «صدور کالای مصرفی» شرایط برای «غارت همه جانبه و استثمار ملت از ملت، یا طبقه حاکم سرمایه‌داری متروپل از ملت‌های تحت سلطه فراهم کرد»؛ که کمپانی رژی در ایران و کمپانی هند شرقی در هندوستان و غیره و غیره مشتی نمونه خروار در این رابطه بودند و همین امر باعث گردید تا بزرگ مبارزان ضد استعماری و ضد امپریالیستی کشورهای پیرامونی از سیدجمال تا گاندی و از محمد اقبال تا شریعتی، مترجم این حقیقت بودند که دیگر «مبارزه با استعمار و امپریالیسم نمی‌تواند مانند گذشته صورت جنگ رویارویی و صرف نظامی داشته باشد»، بلکه برعکس از نیمه دوم قرن نوزدهم و تکوین امپریالیسم انصاری مالی در بستر سرمایه‌داری جهانی کشورهای متروپل، «مبارزه ضد استعماری و یا مبارزه ضد امپریالیستی کشورهای پیرامونی صورت جنبش‌های رهائی‌بخش خلق‌ها پیدا کردند» که «مبارزه طبقاتی و مبارزه مدنی و مبارزه سیاسی در کشورهای پیرامونی می‌بایست در چارچوب همین مبارزه رهائی‌بخش صورت بگیرند» که جهل هدف‌دار حزب توده (در عرصه مبارزه رهائی‌بخش ملی کردن صنعت نفت ایران توسط دکتر محمد مصدق در دهه ۲۰) نسبت به این موضوع، باعث گردید تا مبارزه طبقاتی و مدنی مکانیکی خارج از مبارزه رهائی‌بخش دکتر محمد مصدق، ضرر و زیان جبران‌ناپذیری بر مبارزه رهائی‌بخش مردم ایران وارد نماید که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا با پشتیبانی ارتجاع مذهبی داخلی و دربار و در سکوت و غیبت جامعه مدنی و جنبش طبقاتی و جامعه سیاسی و





# ما چه می‌گوئیم؟

«او توانست رویکرد خودش (که عبارت بود از تقدم تحول فرهنگی بر تحول اجتماعی و سیاسی در جامعه دینی ایران) را به صورت گفتمان مسلط بر جامعه ایران درآورد؛ و آنچنان از نظر ما این استراتژی پنج ساله (۴۷ تا ۵۱) معلم کبیرمان شریعتی از عظمت و ارزش تاریخی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در جامعه آن روز ایران برخوردار بوده است که شکست گفتمان حزب گرایانه طراز نوین لنینیستی (که از شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲ توسط حزب توده به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه سیاسی ایران در آمده بود) و شکست گفتمان چریک‌گرایی مدرن (که از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران در آمده بود و کتاب «ماهی سیاه کوچولوی» صمد بهرنگی که نمایش گفتمان چریک‌گرایی مدرن در این دهه بود، به عنوان کتاب مانیفست فرهنگی - سیاسی جامعه ایران شده بود) چه حزب‌گرایانه لنینیستی و چه ارتش خلقی مائوئیستی و چه چریک‌گرایی رژی دبره‌ای در کشور ایران در اشکال مارکسیستی فدائیان خلق و دیگر جریان‌های زیرمجموعه آن و مذهبی تحت هژمونی مجاهدین خلق و دیگر جریان‌های زیر مجموعه آن، «همه و همه، فقط و فقط معلول شکست گفتمان آنها در برابر گفتمان

در صورتی که پیشگامان وظایف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خودشان را در چارچوب گفتمان حاکم (تحمیلی بر آنها) به انجام برسانند، راهی جز در «تعریف انطباقی وظایف خودشان در جامعه بزرگ ایران ندارند». شکست هواداران حزب توده و جریان‌های مارکسیستی چه در دوران ۲۸ ماهه دولت مصدق و چه در سال ۵۷ - ۶۰ در حمایت از رهبری به اصطلاح ضد امپریالیستی خمینی مولود همین رویکرد آنها در «تعریف وظایف خود در چارچوب گفتمان ضد امپریالیستی خیال‌پردازانه خود بوده است» و همچنین «شکست جنبش دانشجویی ایران به خصوص در دو دهه ۷۶ تا ۶۸ در حمایت از جناح‌های درونی حکومت (و در رأس آنها حمایت از جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی) همه و همه مولود همین تعریف انطباقی وظایف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خود، در چارچوب گفتمان خیال‌پردازانه مسلط اصلاح‌طلبی حکومتی از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای بوده است بود» بنابراین، از اینجا است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «هرگز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نمی‌توانند به صورت مجرد و انتزاعی وظایف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خودشان را خارج از گفتمان‌سازی و مسلط کردن آن گفتمان بر جامعه ایران به صورت تطبیقی تعریف نمایند.»

پر پیداست که حاصل و خروجی نهائی این داوری ما آن خواهد بود که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در شرایطی که برای مثال در طول دو دهه خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶ که گفتمان اصلاح‌طلبی حکومتی بر جامعه ایران به عنوان گفتمان مسلط در آمده بود) نمی‌توانند وظایف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خودشان را «خارج از مبارزه همه جانبه با این گفتمان انحرافی مسلط بر جامعه ایران به صورت سلبی و ایجابی به انجام برسانند». بر این مطلب اضافه کنیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه «عملیاتی کردن وظیفه محوری خود در خصوص ارتباط افقی و عمودی با جنبش‌ها و خیزش‌های خودجوش جامعه مدنی جنبشی و خیزشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین ایران، باید توانائی آن را داشته باشند که قبل از هر چیز این وظیفه محوری خودشان را به صورت گفتمان‌سازی و مسلط کردن این گفتمان بر جامعه بزرگ ایران، مادیت نظری و تئوریک ببخشند». رمز موفقیت معلم کبیرمان شریعتی در حرکت ۵ ساله (۴۷ - ۵۱) جنبش روشنگری ارشادش در این بود که

تقدم تحول فرهنگی بر تحول سیاسی و اجتماعی معلم کبیرمان شریعتی در آن تندپیچ تاریخ ایران بود.»

فراموش نکنیم که «طرفداران جنبش چریکی و جنبش ارتش خلقی و جنبش حزب گرایانه لنینیستی ایران از همان سال ۵۱ دریافته بودند که دیگر در جامعه ایران استراتژی حرکت موتور بزرگ توسط موتور کوچک، برای همیشه در اشکال مختلف حزبی و چریکی و ارتش خلقی شکست خورده است» و این مهم هرگز صورت نگرفت مگر «توسط گفتمان مسلط تقدم تحول فرهنگی بر تحول اجتماعی و سیاسی معلم کبیرمان شریعتی.»

پرواضح است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته (از سال ۵۵ الی الان) چه در فرایند عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فرایند افقی یا جنبشی نشر مستضعفین، محوری ترین اصل و اصولی که جنبش روشنگری معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی با آن قابل تعریف می‌باشد، تنها و تنها اصل «استراتژیک تقدم تحول فرهنگی بر تحول سیاسی و تحول اجتماعی در جامعه دینی ایران است» و در این رابطه است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۴ سال گذشته عمر این جنبش از ۵۵ الی الان) «جنبش روشنگری معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی، فقط و فقط باید در چارچوب این اصل رکن تقدم تحول فرهنگی بر تحول اجتماعی و سیاسی (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) تعریف بشود و لا غیر.»

باری، «در این رابطه است که ما شکست جنبش‌های حزب گرایانه لنینیستی و ارتش خلقی و چریک‌گرائی در دهه ۵۰ در کشور ایران را مولود و سنتز رفرم شاه - کندی و یا سرکوب نظام‌مند پلیسی - نظامی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دانستن یک خیال‌پردازی ساده‌لوحانه می‌دانیم» و بر این باوریم که بدون تردید اگر «گفتمان تقدم تحول فرهنگی بر تحول سیاسی و تحول اجتماعی معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی نمی‌توانست در دهه ۵۰ به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران درآید، هرگز و هرگز جنبش‌های حزب گرایانه لنینیستی

و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرائی رژی دبره‌ای (که در تحلیل نهائی همه آنها بر پایه حرکت موتور بزرگ توسط حرکت موتور کوچک استوار بودند) نمی‌توانست در جامعه ایران شکست بخورد.»

باری، در این رابطه است که ما می‌گوئیم در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران بازم (مانند ۴۴ سال گذشته عمر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از ۵۵ الی الان) در راستای «اعتلای جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد (و خودسازمانده تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین) ایران، وظیفه محوری پیشگامان گفتمان سازی و مسلط کردن گفتمان تقدم تحول فرهنگی بر تحول سیاسی و تحول اجتماعی می‌باشد.»

نکاتی که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چه در فرایند گفتمان سازی و چه در فرایند مسلط کردن گفتمان خود بر جامعه ایران و چه در فرایند عملیاتی کردن آن و چه در فرایند پیوند افقی و عمودی با جنبش‌ها و خیزش‌های خودجوش جامعه مدنی جنبشی (خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ برابری طلبانه و آزادی خواهان اردوگاه بزرگ مستضعفین) ایران باید به آن عنایت خودویژه داشته باشند:

نخست اینکه، «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زر و زور و تزویر حاکم) باید در فرایند گفتمان سازی و مسلط کردن این گفتمان بر جامعه سیاسی و جامعه بزرگ ایران در شکل جنبشی مطرح بشود نه به صورت یک نظریه انتزاعی مجرد و آکادمیک روشنفکرانه دانشگاهی.»

دومین نکته اینکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در «فرایند گفتمان سازی خود، باید به صورت ترکیبی عمل نماید» به این معنی که تاریخ گفتمان سازی ۱۵۰ ساله گذشته جامعه سیاسی و روشنفکری ایران (از زمان یوسف خان مستشارالدوله الی الان) به ما نشان داده است که «هر گونه گفتمان سازی تک مؤلفه‌ای در جامعه ایران

چه گفتمان‌سازی صرف تک مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه باشد و چه گفتمان‌سازی صرف تک مؤلفه‌ای برابری‌طلبانه باشد) عامل سکتاریسم و سترون شدن حرکت جامعه سیاسی ایران بوده است». بدین خاطر جامعه سیاسی ایران تنها در زمانی در این عرصه موفق می‌شوند که بتواند «گفتمان‌سازی خود را به صورت ترکیبی و مرکب انجام دهند». موفقیت معلمان کیبرمان اقبال و شریعتی در عرصه گفتمان‌سازی سیاسی - اجتماعی خود در همین امر نهفته است، به این ترتیب که آنها پیوسته در عرصه گفتمان‌سازی سیاسی - اجتماعی خودشان «به صورت دو مؤلفه‌ای، بر آزادی و برابری تکیه کرده‌اند و هرگز در عرصه گفتمان‌سازی خودشان یکی را در پای دیگری ذبح نکرده‌اند». برای فهم این مهم کافی است که «گفتمان‌سازی اقبال و شریعتی در عرصه سیاسی - اجتماعی با دو مؤلفه آزادی و برابری، با گفتمان‌سازی ضد استبدادی جامعه سیاسی ایران در سال ۵۷ مقایسه کنیم». چرا که «گفتمان‌سازی تک مؤلفه‌ای ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه سیاسی ایران، تنها فونکسیون که در تحلیل نهایی به همراه داشت این بود که در عرصه میدانی خمینی با موج‌سواری و با شعار «همه با هم» و شعار «شاه باید برود» و رویکرد پوپولیستی که داشت، توانست با سقوط حکومت کودتائی و توتالیتری پهلوی بسترها جهت ظهور هیولای ولایت فقیه تحت هژمونی خودش و حواریون روحانی‌اش به عنوان یک سنتز جدید از دل جنبش ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران در سال ۵۷ فراهم نماید» و شاید اگر بخواهیم یکی از عوامل محوری شکست جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران مطرح نمائیم، باید به همین «گفتمان‌سازی تک مؤلفه‌ای ضد استبدادی جامعه سیاسی ایران در سال ۵۷ اشاره کنیم» که این امر باعث شد تا علاوه بر انحراف جنبش ضد استبدادی مردم ایران در عرصه میدانی و استحاله شدن به جنبش پوپولیستی توده‌های بی‌شکل تحت هژمونی خمینی، در فرایند پسا سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، همین انحراف باعث گردید که حتی خود جریان‌های سیاسی از چپ تا راست راست از جبهه ملی و حزب توده تا مجاهدین خلق و

چریک‌های فدائی خلق و غیره و غیره به انحراف کشیده بشوند و همگی از فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ با ورود جامعه ایران به موقعیت انقلابی به دنباله‌روی از خمینی بپردازند و در تکوین هیولای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت مستقیم و غیر مستقیم دست داشته باشند؛ و «خمینی را در فرایند تکوین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در سال‌های ۵۷ تا ۶۰ که هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط خمینی در حال نهادینه شدن بود) به عنوان رهبر مبارزه ضد امپریالیستی مردم ایران معرفی کنند».

البته همین فاجعه باز از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ باز تکرار شد چراکه جامعه سیاسی ایران در این فرایند با گفتمان اصلاح‌طلبی حکومتی (از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای) برای مدت دو دهه جامعه ایران را به انحراف کشانیدند؛ و البته خودشان هم با دنباله‌روی از همین رویکرد انحرافی در گفتمان‌سازی گرفتار انحراف و انحطاط شدند و بدین ترتیب است که باید عنایت داشته باشیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه گفتمان‌سازی (در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زر و زو و تزویر حاکم) برای تعیین وظایف کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خود و ارتباط افقی و عمودی با جنبش‌ها و خیزش‌های خودجوش جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، «حتماً باید این گفتمان‌سازی به صورت ترکیبی و مرکب (بر دو پایه آزادی و برابری) صورت بدهد، نه به صورت تک مؤلفه‌ای».

اضافه کنیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه گفتمان‌سازی مرکب و ترکیبی خود این «گفتمان‌سازی مرکب (استوار بر دو پایه برابری و آزادی) را باید به صورت دو وجهی سلبی و ایجابی تعریف بکند» زیرا تنها توسط این گفتمان‌سازی مرکب ایجابی و سلبی و گفتمان‌سازی دو مؤلفه‌ای برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، علاوه بر اینکه می‌تواند «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای

مورد اعتقاد خود را به صورت یک جنبش در جامعه ایران مطرح نماید» امکان آن را هم پیدا می‌کند تا شرایط برای «ارتباط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به صورت افقی و عمودی با جنبش‌ها و خیزش‌های خودجوش و خودبنیاد جامعه مدنی جنبشی و خیزشی تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران فراهم می‌کند» و همچنین شرایط «برای همبستگی و پیوستگی بین دو جبهه بزرگ طبقه کار و زحمت پائینی‌های جامعه و طبقه متوسط شهری در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم می‌سازد» طبیعی است که تنها در چارچوب این گفتمان‌سازی دو وجهی و مرکب است که شرایط برای دیالوگ سیاسی و اجتماعی پیشگامان مستضعفین ایران، با جریان‌های دموکراتیک و سوسیالیستی جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور فراهم می‌شود.

سومین نکته اینکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید عنایت داشته باشند که «همیشه تحت تأثیر آگاهی تئوریک است که جنبش‌ها و خیزش‌های خودجوش و خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبری جامعه مدنی جنبشی و خیزشی ایران در عرصه دو جبهه بزرگ برابری طلبانه و آزادی خواهانه می‌توانند انرژی تحول‌گرایانه و انقلابی خود را در عرصه پراکسیس سیاسی و اجتماعی آزاد کنند؛ و هرگز بدون آگاهی و خودآگاهی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی، کنش‌گران عرصه جنبش‌ها و خیزش‌های مطالباتی و مدنی و سیاسی نمی‌توانند انرژی خود در راستای یک تحول رو به جلو آزاد کنند؛» به بیان دیگر «آزاد کردن انرژی تحول خواهانه در عرصه پراکسیس سیاسی و اجتماعی کنش‌گران برابری طلب و آزادی خواه در گرو خودآگاهی سیاسی و خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی طبقاتی این کنش‌گران می‌باشد». طبیعی است که این به معنای آن است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید در چارچوب گفتمان‌سازی و انتقال این گفتمان به وجدان کنش‌گران عرصه پراکسیس سیاسی و اجتماعی جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودبنیاد تکوین یافته از پائین «بتوانند گفتمان خود را به صورت گفتمان مسلط

در جامعه بزرگ ایران درآورد.»

چهارمین نکته اینکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه «گفتمان‌سازی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زر و زور و تزویر حاکم) توسط دموکراسی و سوسیالیسم و پلورالیسم، آن هم به عنوان یک جنبش نه یک نظریه مجرد تئوریک، باید چه در عرصه نظر و چه در عرصه عمل از پروژه رهائی جامعه ایران شروع بکنند» زیرا تنها در مسیر جنبش رهائی بخش جامعه بزرگ ایران است که آنها می‌توانند به پروژه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان یک جنبش (نه یک نظریه مجرد انتزاعی و آکادمیک دانشگاهی) دست پیدا کنند؛ و تنها در این چارچوب است که پیشگامان می‌توانند «به عنوان روشنفکر ارگانیک جنبش‌ها و خیزش‌های جامعه مدنی جنبشی و خیزشی خودبنیاد و تکوین یافته از پائین هم در جبهه بزرگ آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و هم در جبهه برابری طلبانه طبقه کار و زحمت پائینی‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بدل بشوند.»

پنجمین نکته اینکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید پیوسته بر این باور باشند که «راه حل جامع برای رهائی (از اسارت‌های تاریخی و اجتماعی و سیاسی و طبقاتی) جامعه مدنی جنبشی و خیزشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران همیشه از درون جامعه مدنی جنبشی و خیزشی تکوین یافته از پائین (استوار بر جنبش شورائی خودبنیاد و خودجوش) می‌جوشد، نه از بیرون آن» (چه در داخل و چه در خارج از کشور). □

ادامه دارد

# اقبال «پیام - آوری» است برای زمان ما، که از نو باید او را شناخت!

«عرفان‌نویس»، «کلام‌نویس»، «فقه‌نویس» و «فلسفه‌نویس»

## بازسازی شده اقبال و شریعت

بر پایه «تجربه دینی» (دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی)، «خدای خالق»، «انسان مختار»، «عقل برهانی استقرائی» و «پیامبر خاتم»

پیش ما می‌گذرد سلسله شام و سحر  
بر لب جوی روان خیمه برافراخته‌ایم  
در دل ما که برین دیر کهن شبخون ریخت  
آتشی بود که در خشک و تر انداخته‌ایم  
شعله بودیم شکستیم و شرر گردیدیم  
صاحب ذوق و تمنا و نظر گردیدیم  
عشق گردید هوس پیشه و هر بند گسست  
آدم از فتنه او صورت ماهی در شست  
رزم بر بزم پسندید و سپاهی آراست  
تیغ او جز به سر و سینه یاران نه نشست  
رهزنی را که بنا کرد جهانبانی گفت  
ستم خواجگی او کمر بنده شکست  
بی‌حجابا نه به بانگ دف و نی می‌رقصد  
جامی از خون عزیزان تنک مایه بدست  
وقت آن است که آئین دگر تازه کنیم  
لوح دل پاک بشوئیم و زسر تازه کنیم  
آنچه از ابیات فوق حضرت مولانا علامه  
محمد اقبال لاهوری برای ما قابل فهم  
است اینک:

الف - در ابیات فوق اقبال به دنبال مقایسه  
تطبیقی بین عقل تجربی و عشق وجودی  
انسان در نیمه اول قرن بیستم و یا اواخر  
قرن نوزدهم می‌باشد. قابل ذکر است که  
از آنجائیکه وفات محمد اقبال سال ۱۹۳۸  
بوده است، می‌توان برداشت کرد که ابیات

همچنین اقبال در این رابطه در کلیات اشعار فارسی فصل پیام مشرق - ص  
۲۵۸ - سطر یک به بعد می‌گوید:

عقل تا بال گشود است گرفتارتر است  
عشق از عقل فسون پیشه جگردارتر است  
آنچه در پرده رنگ است پدیدارتر است  
عجب این است که بیمار تو بیمارتر است  
آه زان نقد گران مایه که در باخته‌ئی  
سیلی عشق و محبت به دبستانش نیست  
فتنه‌ئی نیست که در چشم سخندانش نیست  
لذتی در خلیش غمزه پنهانش نیست  
طوف گلشن زد و یک گل به گریبانش نیست  
پیش او سجده گذاریم و مرادی طلبیم  
شعله در آب دوانید و جهان بر هم زد  
بر دل سوخته اکسیر محبت کم زد  
رهزنی بود کمین کرد و ره آدم زد  
باز آن خاک به چشم پسر مریم زد  
عقده بر دل زدن و باز گشودن تا کی  
بال بلبل دگر و بازوی شاهین دگر است  
آن که گیرد خورش از دانه پروین دگر است  
آن که در شد به ضمیر گل و نسیرین دگر است  
این سوی پرده گمان و ظن و تخمین دگر است  
نور افرشته و سوز دل آدم با اوست  
خاک پا را صفت آینه‌پرداخته‌ایم  
دو جهان را که نهان برده عیان باخته‌ایم

از من ای باد صبا گوی بدانای فرنگ  
برق را این به جگر می‌زند آن رام کند  
چشم جز رنگ گل و لاله نه بیند ورنه  
عجب آن نیست که اعجاز مسیحاداری  
دانش اندوخته‌ئی دل زکف انداخته‌ئی  
حکمت و فلسفه کاری است که پایانش نیست  
بیشتر راه دل مردم بیدار زند  
دل زناز خنک او به تپیدن نرسد  
دشت و کهسار نوردید و غزالی نگرفت  
چاره این است که از عشق گشادی طلبیم  
عقل چون پای درین راه خم اندر خم زد  
کیمیاسازی او ریگ روان را زر کرد  
وای بر سادگی ما که فسونش خوردیم  
هنرش خاک برآورد ز تهذیب فرنگ  
شرری کاشتن و شعله درودن تا کی  
عقل خود بین دگر و عقل جهان بین دگر است  
دگر است آن که برد دانه افتاده ز خاک  
دگر است آن که زند سیر چمن مثل نسیم  
دگر است آن سوی نه پرده گشادن نظری  
ای خوش آن عقل که پهنای دو عالم با اوست  
ما زخلوتکده عشق برون تاخته‌ایم  
در نگر همت ما را که به داوی فکنیم

فوق بین سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ توسط اقبال سروده شده است؛ که خود این امر نشان دهنده آن است که محمد اقبال این ابیات در فرایند «پسا جنگ جهانی اول سروده است». بدون تردید جنگ جهانی اول، منهای تأثیرات سیاسی و اقتصادی ویران‌گری که بر کره زمین و به خصوص اروپا وارد کرد، مهم‌تر از همه آن که این «جنگ باعث گردید تا اسطوره علم‌گرایی و عقل‌گرایی و ساینتیسم مغرب زمین به پایان برسد» و تقریباً تمامی نظریه‌پردازان بزرگان دوران «ساینتیسم و عقل‌گرایی و مطلق کردن عقلانیت را به زیر سؤال بکشند». یادمان باشد که جنگ جهانی مولود عصر امپریالیسم و رقابت سرمایه‌داری جهانی و سکولاریسم و لیبرالیسم و ساینتیسم مغرب زمین بود، بنابراین پر واضح است که محمد اقبال به عنوان یکی از نظریه‌پردازان جهانی در آن شرایط پر پیچ تاریخ بشر وظیفه خودش (در کنار دیگر نظریه‌پردازان جهانی) نقد عقل عصیان کرده بداند و بدین ترتیب است که اقبال در ابیات فوق تلاش می‌کند تا ضمن «نقد آن عقل عصیان‌گر و سوداگر بشری» (همراه با بازسازی عرصه‌های تاخت تاز این عقل عصیان‌گر بشری) راه حلی نو برای مهار آن عرضه نماید، بنابراین در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که «اقبال در ابیات فوق، یکی از حساس‌ترین مشکلات بشر پسا جنگ جهانی را طرح می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد»؛ و طبیعی است که در تحلیل نهائی «پاسخ محمد اقبال به بشر پسا جنگ جهانی، تنظیم رابطه بین عقل و عشق است»؛ که در ابیات فوق به تفصیل محمد اقبال بر این امر تأکید ورزیده است و داوری نهائی او در این رابطه بر این امر قرار دارد که «بدون پرواز دو مؤلفه‌ای عشق و عقل، بشریت نمی‌تواند از این فرابحران مطلق کردن جایگاه عقل نجات پیدا کند».

ب - بدون تردید زیرساخت نظری اقبال در ابیات فوق و در پاسخ به آن سؤال فربه بشر پسا جنگ جهانی بر پایه تجربه شهودی و دینی و درونی خودش شکل گرفته است نه در کادر مطالعات کلاسیک و نظری‌اش. اضافه کنیم که علت و دلیل آنکه محمد اقبال در تبیین نظرات فلسفی و کلامی و سیاسی و اجتماعی خود به «سرودن اشعار فارسی تکیه کرده است، به خاطر همان منبع شهودی و تجربه وجودی او در کشف آگاهی‌هایش بوده است». نباید فراموش کنیم که محمد اقبال در طول عمرش حتی یکبار هم به کشور

ایران مسافرت نداشته است. لذا تکیه او در یادگیری زبان فارسی در حد یک شاعر درجه اول تاریخ ادبیات ایران خود نشان دهنده سعی بلیغ اقبال برای دستیابی به ظرفی از کلام بوده است تا توسط آن بتواند «تجربیات شهودی و وجودی خودش را در آن ظرف بریزد». به هر حال در این رابطه می‌توان داوری کرد که طرح «پاسخ فوق در ظرف شعر و شاعری در ابیات فوق، خود معرف اهمیت موضوع توسط محمد اقبال می‌باشد، نه کاستن از ارزش آن».

ج - آنچه که به عنوان مقدمه فهم ابیات فوق اقبال باید به آن توجه بشود اینکه «تجربه‌های درونی» نظریه‌پردازان بزرگ چه به صورت تجربه‌های دینی باشد و چه به صورت تجربه‌های باطنی صوفیانه و عارفانه، مهم‌ترین دغدغه و مشکل این صاحبان تجربه‌های درونی در عرصه نظریه‌پردازی آن تجربه‌ها، «تفسیر تجربه‌های فردی خودشان برای بشریت و جامعه بیرون از خودشان می‌باشد». بدین دلیل در این رابطه است که محمد اقبال جهت «تفسیر تجربه‌های درونی خودش، بر ظرف اشعار فارسی و یا به بیان دیگر بر ظرف نظم به جای ظرف نثر تکیه کرده است». باری، از اینجا است که می‌توان داوری کرد که در ابیات فوق انتخاب ظرف شعر در نظریه‌پردازی عشق و عقل توسط اقبال خود دلالت بر اهمیت موضوع می‌کند.

د - با عنایت به اینکه زمان سرودن اشعار فوق توسط اقبال و یا نظریه‌پردازی بین رابطه عقل و عشق دوران پسا جنگ جهانی بوده است و احتمالاً در زمانی بوده است که محمد اقبال در مغرب زمین از انگلستان تا آلمان در حال آموزش درس و تدریس بوده بدون تردید همین امر باعث گردیده است که «اقبال در ابیات فوق، عقل را در برابر عشق به چالش بکشد» و البته این موضوع به معنای آن نیست که اقبال در داوری خودش (مانند عرفان انطباقی) «عقل را در پای عشق ذبح نماید» و یا مانند نظریه‌پردازان ساینتیسم قرن نوزدهم «عشق را در پای عقل ذبح کند».

ه - تمامی حرف اقبال در ابیات فوق می‌توان در این خلاصه کرد که «نیاز بشریت به هدایت و رهبری خودش توسط خودش زمانی تأمین می‌گردد که همزمان با دو بال پرواز کند نه یک بال، خواه عقل تنها باشد و خواه عشق تنها».

و - در بیت اول:



عقل تا بال گشود است گرفتارتر است

عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری

عجب این است که بیمار تو بیمارتر است

محمد اقبال با بیان اصطلاح «اعجاز مسیح» اشاره به حضرت مسیح می‌کند که در انجیل‌های موجود گفته شده است، «مرده را زنده می‌کرده و بیماری‌ها را شفا می‌داده است». البته اقبال در این بیت مقصودش علم طب است که توسط علم ابزاری در قرن نوزدهم و بیستم علم طب از توانمندی اعجاز حضرت مسیح در شفای بیماری‌ها برخوردار شده بود و اقبال با بیان این اصطلاح «فونکسیون مثبت عقل ابزاری را مورد تأیید قرار می‌دهد» اما با تأیید فونکسیون مثبت عقل ابزاری در عرصه علم طب، «اقبال از موضع نقد عقل ابزاری، سخنی بزرگ در این رابطه خطاب به مغرب زمین مطرح می‌کند و آن اینکه به مغرب زمین می‌گوید بیمار تو بیمارتر شده است» به عبارت دیگر محمد اقبال با این بیان به مغرب زمین می‌گوید، «اگر چه توسط علم طب و عقل ابزاری توانسته‌ای بیماری فیزیکی خودت را به صورت اعجاز مسیحا درمان کنی، اما بزرگترین بیماری اروپای پسا جنگ جهانی بیماری روانی و روحی و انسانی است که بسیار بیمارتر از گذشته شده است» و این بیماری روحی و روانی و انسانی در حال از پای درآوردن مغرب زمین می‌باشد؛ و از اینجا است که اقبال در بیت پنجم:

دانش اندوخته‌ئی دل زکف انداخته‌ئی

آه زان نقد گران مایه که در باخته‌ئی

به جمع‌بندی در باب چهار بیت اول می‌پردازد و خطاب به مغرب زمین می‌گوید، «اگر چه در عرصه عقل ابزاری دانش اندوخته‌ای، ولی در عرصه علم نفسانی و انسانی و عشق نه تنها دستاوردی نداشته‌ای، بلکه همان عشق و دل سابق و گذشته خودت را هم از دست داده‌ای و مهمتر از آن غافل از نقد بیماری خودت هم می‌باشی، چرا که اصلاً احساسی نسبت به بیماری خودت نمی‌کنی تا با نقد خود به دنبال مداوای آن باشی.» ❑

ادامه دارد

منظور اقبال از اصطلاح «دانای فرنگ» همان طرفداران رویکرد ساینسیسم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مغرب زمین می‌باشد که «عقل را بر کرسی خدائی نشانده بودند» و در پایان همه سرمایه‌های انسانی را ذبح کرده بودند. اقبال در بیت اول فوق خطاب به مغرب زمین می‌گوید «مشکل محوری تک‌سواری عقل در دنیای سرمایه‌داری و عصر امپریالیسم آن است که اگر چه نماد این عقل ابزاری ظهور هیولای تکنولوژی قرن نوزدهم و قرن بیستم می‌باشد، ولی جنگ جهانی نشان داد که این عقل ابزاری مطلق العنان هر چه قدرتمندتر شده باشد و هر چه بیشتر بال گشوده باشد، در زندان خودساخته گرفتارتر می‌شود». لذا به همین دلیل است که اقبال در بیت دوم:

برق را این به جگر می‌زند آن رام کند

عشق از عقل فسون پیشه جگردارتر است

به صورت سمبلیک از واژه برق استفاده می‌کند و در بستر آن در ادامه بیت اول فوراً «دیالکتیک بین عقل و عشق را به میان می‌آورد» و در داوری خود (نسبت به دیالکتیک عشق و عقل) می‌گوید تنها توسط «عشق است که می‌توان عقل را مهار کرد» و شاید بهتر اینچنین باشد که بگوئیم، اقبال در بیت دوم می‌خواهد بگوید که برای مقابله با خسارت‌های «عقل ابزاری» در فرایند پسا جنگ جهانی مغرب زمین، نباید به دنبال «ذبح عقل ابزاری باشند» بلکه برعکس باید به دنبال «مهار عقل ابزاری توسط عشق وجودی انسان باشند» و البته در مصرع دوم بیت دوم اقبال دلیل اینکه «عشق می‌تواند به مهار عقل ابزاری دست پیدا کند، آن می‌داند که عشق از عقل ابزاری یا عقل فسون پیشه توانمندتر است» و در بیت سوم:

چشم جز رنگ گل و لاله نه بیند ورنه

آنچه در پرده رنگ است پدیدارتر است

اقبال به تبیین «علت و دلیل برتری پتانسیل و توانمندی عشق بر عقل ابزاری می‌پردازد» و می‌گوید، دلیل این امر آن است که «عقل بر ظواهر پدیده‌ها تکیه دارد در صورتی که عشق جواهر پدیده‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهد». در

برای عبور از تندبچ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امروز جامعه ایران

«چه راهی پیش روی پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران وجود دارد؟

ج - رویکرد شریعتی برعکس رویکرد آنها «یک رویکرد صد در صد جنبشی می‌باشد نه رویکرد حزب‌گرایانه و نخبه‌گرایانه». به همین دلیل شریعتی معتقد به «حرکت تطبیقی از پائین می‌باشد و هر گونه حرکت یکطرفه انطباقی تزییقی از بالا را نفی می‌کند».

د - رویکرد جنبشی شریعتی برعکس رویکرد مارکسیست‌های کلاسیک «یک رویکرد اجتماع‌گرایانه می‌باشد نه رویکرد حزب‌گرایانه» و شریعتی هر گونه «جایگزینی حزب و حرکت روشنفکری به جای توده‌ها را نفی می‌کند» و لذا در همین رابطه است که شریعتی در عبارات فوق با صراحت می‌گوید: «روشنفکر کارش رهبری جامعه نیست» و همچنین در عبارات فوق می‌گوید: «روشنفکرها همیشه بزرگترین فاجعه برای انقلابی‌ها بوده‌اند». از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که پیشگامان در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران ضرورت دارد که (در تعیین و تعریف وظایف افقی خود در عرصه جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه به جایگاه نخبه‌ها و یا پیشگامان نه رویکرد نخبه‌گرایانه) به اصالت آگاهی در برابر اصالت جبری اقتصاد در تکوین حرکت اجتماعی از پائین باور داشته باشند، بنابراین از اینجا است که می‌توانیم رویکرد پیشگامان در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش جنبش

بهرتر است که بگوئیم که «تحلیل نادرست کارل مارکس از انقلاب دو ماهه شهر پاریس باعث گردید تا او به اولویت کسب قدرت سیاسی نسبت به تحول اجتماعی از پائین جامعه در عرصه انقلاب سوسیالیستی (که قبل از آن در کتاب «مانیفست کمونیستی» خود تبیین کرده بود) برسد» و همین انحراف او در «تقدم کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بود که باعث گردید تا مارکس در آثار پسا انقلاب کمون پاریس خود و به خصوص در کتاب نقد برنامه کوتای خودش (که در این کتاب مارکس ۱۱ بار اصطلاح دیکتاتوری پرولتاریا را به عنوان شکل حکومت پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی مطرح کند) موضوع دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شکل حکومت کارگری جایگزین دموکراسی کارگری مطرح شده در فصل دوم مانیفست کمونیستی خود بکند».

باری، بدین ترتیب بود که چه در رویکرد پسا انقلاب کمون پاریس کارل مارکس و چه در رویکرد لنین در پروسه تکوین و نظام‌مند کردن انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه (عقب‌مانده دهقانی) عامل اصلی که باعث بن‌بست انقلاب سوسیالیستی کارگری شد همین «تقدم انقلاب سیاسی بر انقلاب اجتماعی و جایگزین شدن نخبه‌گرایی به جای جنبش‌گرایی مبارزه کارگری بود». البته در تحلیل نهایی حاصل این انحراف‌ها آن گردید که «حزب طراز نوین نخبگان سیاسی خودخوانده به نام نماینده طبقه کارگری در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه جایگزین شوراها خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین بشوند». قابل ذکر است که الی‌الآن با اینکه نزدیک به ۲۵ سال از فروپاشی سوسیالیسم دولتی و شکست مارکسیسم در عرصه انقلاب سیاسی اجتماعی قرن نوزدهم و قرن بیستم می‌گذرد، ولی با همه این احوال جنبش نظری مارکسیستی یا همان سوسیالیسم کارگری نتوانسته است از بحران نظری قبلی خود را نجات بدهد.

پر واضح است که در این رابطه اندیشه‌های دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی فارغ از هسته بحران نظری مارکسیستی می‌باشند چرا که:

الف - شریعتی برعکس نظریه‌پردازان کلاسیک مارکسیستی «بر تقدم تحول اجتماعی نسبت به تحول سیاسی اعتقاد دارد».

ب - شریعتی «کسب قدرت سیاسی را نه تنها وظیفه نخبه‌ها نمی‌داند بلکه برعکس مخالف صریح حتی مداخله در مشارکت قدرت سیاسی نخبه‌ها می‌باشد».

پیشگامان مستضعفین ایران را اینچنین فرموله نمائیم:

اول - «آگاهی» برای پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) یک موضوع مجرد و انتزاعی و ذهنی روشن‌فکرانه نیست بلکه برعکس «واقعیتی است که از هستی مشخص جامعه و یا از متن واقعیت زندگی اجتماعی - اقتصادی گروه‌های مختلف جامعه حاصل می‌شود.»

دوم - وظیفه پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی حاکم نیست» و این موضوع یکی از آفت‌های بزرگی است که حیات سیاسی پیشگامان را تهدید می‌نماید و شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که عامل اصلی شکست جامعه سیاسی ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور در طول هشتاد سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی آبان) و به خصوص در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «همین رویکرد کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت حاکم می‌باشد». پر واضح است که این آفت هولناک جامعه سیاسی ایران باعث گردیده که:

الف - در تحلیل نهائی همه آنها به دنبال «حرکت انطباقی از بالا به جای حرکت تطبیقی از پائین باشند.»

ب - باعث شده تا با تکیه بر رویکرد «تقدم تحول سیاسی از بالا به جای تحول اجتماعی از پائین اصالت قدرت را جایگزین اصالت آگاهی بکنند.»

ج - در عرصه «تعریف قدرت برای خود و یا جریان خاص خود تشمت و تفرقه و واگرایی را به عنوان یک اپیدمی در میان جریان‌های سیاسی حاکم بشود». بطوریکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که «تعداد انشعابات و تعداد رئیس‌جمهورها و پادشاه‌های خارج‌نشین از تعداد افراد سیاسی خارج‌نشین بیشتر شده است.»

پر واضح است که ریشه همه این تشمت‌ها و تفرقه‌ها و انشعابات و چپ‌روی‌ها و راست‌روی‌ها رئیس‌جمهورسازی و پادشاه‌سازی و شورای گذار ساختن و غیره چشم دوختن به منابع قدرت خارجی به جای منابع قدرت داخلی و کسب قدرت سیاسی توسط جامعه سیاسی از راست راست تا چپ چپ می‌باشد. بطوریکه داوری نهائی ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که به خاطر همین تشمت و تفرقه مولود رویکرد کسب قدرت سیاسی در جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور هنوز پس از ۴۲ سال که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

می‌گذرد، «نه تنها رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آلترناتیوی در داخل و خارج از کشور ندارد بلکه حتی نمی‌توان به صورت کلاسیک اپوزیسیونی برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در داخل و خارج از کشور تعریف کرد». یادمان باشد که حداقل در طول ۴۲ سال گذشته «هر جریان جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور به دنبال کسب قدرت سیاسی فقط برای خود بوده است» و پیوسته در این رابطه بر این باور بوده‌اند که «من مصیبت خصم مخطی» و البته هر کدام از این جریان‌های سیاسی از راست راست تا چپ چپ «تنها خودش نماینده تمام مردم ایران و یا نماینده طبقه کارگر ایران می‌داند.»

سوم - اینکه پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به «آگاهی و یا خودآگاهی به صورت مشخص و کنکرت در شاخه‌های مختلف آگاهی‌های طبقاتی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی - مذهبی به عنوان تنها موتور کوچکی که می‌تواند موتور بزرگ (که همان جامعه بزرگ و رنگین کمان می‌باشد) را به حرکت درآورد، تحلیل می‌کنند». در مقایسه این رابطه موتور کوچک و موتور بزرگ (که برای اولین بار این ترم در داخل کشور توسط مسعود احمدزاده در جزوه «جنگ مسلحانه چریکی هم تاکتیک و هم استراتژی» مطرح شده است) سوالی که در اینجا قابل طرح است اینکه چه تفاوتی بین جایگاه موتور کوچک پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با موتور کوچک دیگر جریان‌های جامعه سیاسی ایران در طول ۸۰ سال گذشته وجود دارد؟ برای پاسخ به این سؤال باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً بدون تردید هر جریان سیاسی که در مانیفست اندیشه‌های خودش به دنبال تغییر و تحول در جامعه می‌باشد چه بخواهد و چه نخواهد به صورت مستقیم و غیر مستقیم «مجبور است حرکت خودش را در کادر ثئوری موتور کوچک و موتور بزرگ تحلیل نماید». پر پیداست که اگر بر این باور باشیم که «خود جامعه به صورت خود به خودی و جبری به حرکت در می‌آید، طبیعی است که در این صورت دیگر نیازمند به ثئوری موتور کوچک و موتور بزرگ در تبیین حرکت جامعه نیستیم» بنابراین موضوع مورد بحث در اینجا زمانی است که ما بر این باور باشیم که جامعه حتی اگر (مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) به صورت خود به خودی به حرکت دربیاید نه تنها حرکت خود به خودی آنها یک آفت برای جامعه می‌باشد بلکه مهمتر از آن اینکه این گونه حرکت‌های خود به خودی عامل و بستر موج‌سواری جریان‌های موج‌سوار

قدرت می‌شوند (که صد در صد توده‌های متمیزه و بی‌شکل رهبری خودشان را تحویل موج‌سوران قدرت می‌دهند و جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران و موج‌سواری روحانیت حوزه‌های فقه‌تبی مشت‌ی نمونه خروار در این رابطه می‌باشد). بدین ترتیب نکته‌ای که در این رابطه باید به آن توجه ویژه بشود اینکه «لازمه حرکت تحول‌خواهانه اجتماعی در تحلیل نهائی اعتقاد به تئوری موتور کوچک و موتور بزرگ است». آنچه بعد از این در این رابطه حائز اهمیت می‌باشد اینکه «چه تعریفی از موتور بزرگ داریم؟»

عنایت داشته باشیم که هر چند که در «تحلیل مشخص از جامعه بزرگ ایران اختلاف در رویکردها در رابطه با موتور بزرگ می‌باشد» اما نباید فراموش بکنیم که در تمامی این رویکردها «موتور بزرگ همان جامعه بزرگ ایران می‌باشد» و در این رابطه در تحلیل نهائی «اختلاف بر سر موتور کوچک است» که هر جریان تحول‌خواه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برای تبیین استراتژی خود در جامعه ایران موظف به تعریف مشخص از موتور کوچک می‌باشد. طبیعی است که در این رابطه طرفداران «رویکرد حزبی، موتور کوچکی که می‌تواند موتور بزرگ را به حرکت درآورد همان حزب مورد ادعای خودشان تعریف می‌کنند». آنچنانکه طرفداران «رویکرد ارتش خلقی، موتور کوچک را همان ارتش دست‌ساز خودشان تعریف می‌نمایند» و طرفداران «رویکرد چریکی، موتور کوچک را همان چریک یا جریان چریکی خاص خودشان تعریف می‌کنند» و طرفداران «استراتژی آگاهی‌بخش هم در چارچوب تکیه بر عنصر آگاهی و عنصر فرهنگی باز موتور کوچک را همان حاملین این عنصر فرهنگی می‌دانند»؛ که البته در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در بستر استراتژی آگاهی‌بخش این «موتور کوچک را همان پیشگامان انتقال‌دهنده آگاهی از متن واقعیت به احساس توده‌ها می‌باشند.»

ثانیاً در یک نگاه کلی می‌توانیم انواع این موتورهای کوچک یدک‌کش موتور بزرگ را می‌توانیم به دو دسته بزرگ تقسیم کنیم:

نخست موتورهای کوچکی که جهت به حرکت درآوردن موتورهای بزرگ معتقد «به حرکت از بالا هستند».

دوم موتورهای کوچکی که برای به حرکت درآوردن موتور بزرگ «معتقد به حرکت از پائین می‌باشند».

پر واضح است که تمایز اصلی پیشگامان در بستر استراتژی

آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با دیگر رویکردها اعم از رویکرد چریکی و رویکرد حزبی و رویکرد ارتش خلقی در همین امر مهم نهفته است. به این ترتیب که «پیشگامان در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش خود در رابطه با دستیابی به حرکت از پائین است که به عنصر آگاهی به عنوان یک موتور کوچک جهت به حرکت درآوردن موتور بزرگ تکیه می‌کنند» بنابراین از اینجا است که می‌توانیم به این نتیجه‌گیری دست پیدا کنیم که «جوهر اصلی حرکت پیشگامان در حرکت از پائین آنها نهفته است». بدین خاطر اگر به نحوی از انحاء «پیشگامان در عرصه پراتیک سیاسی اجتماعی به حرکت از بالا روی بیآورند موتور کوچک آنها گرفتار همان گرداب استراتژی حزب طراز نوین لنینیستی می‌شود که قبلاً در شرح آن مطالبی مطرح کردیم»؛ به عبارت دیگر خود «لنین هم در تعریف حزب طراز نوین مورد اعتقاد خودش بر انتقال آگاهی از متن واقعیت به احساس طبقه کارگر در جامعه تکیه می‌کرد اما اشکال او در این رابطه آن بود که او در انتقال آگاهی از حزب به طبقه به انتقال از بالا تکیه می‌کرد نه مانند پیشگامان به انتقال آگاهی از پائین».

ثالثاً همین انتقال آگاهی از پائین توسط پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران است که باعث می‌گردد تا به «فرهنگ و مذهب در جوامع مذهبی به عنوان یک سرپل انتقال آگاهی توجه بشود». لذا از اینجا است که ما بر این باوریم که گفتمان‌سازی در جامعه ایران برای اینکه این گفتمان اجتماعی و مسلط بشود، لازم است که از طریق مذهب صورت بگیرد و «بدون سرپل مذهب جهت انتقال آگاهی از متن واقعیت (در شاخه‌های مختلف آگاهی‌های طبقاتی، آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی) گفتمان آگاهی‌بخش پیشگامان نمی‌تواند بدل به گفتمان مسلط در جامعه ایران بشود».

ادامه دارد



# هدف بعثت پیامبر اسلام «پاره کردن زنجیرهای پای عقل انسان است»

## توسط «توحید عقل و عدل در فرد و اجتماع»

### در چارچوب «گفتمان توحید نظری و عملی قرآن»

ثانیاً اندیشه‌های فلسفی یونانی حاکم بر ذهن بشر قرن هفتم میلادی (زمان بعثت پیامبر اسلام) از نظر محمد اقبال «محدود به چند دستگاه بزرگ فلسفی یونانی می‌شد که در رأس آنها دو دستگاه بزرگ فلسفی افلاطون و ارسطو قرار داشتند.»

ثالثاً از نظر اقبال مشخصه دستگاه‌های فلسفی یونانی قرن هفتم میلادی حاکم بر اندیشه بشر دارای سه مشخصه بودند: اول اینکه آن اندیشه‌ها مجرد بودند.

دوم - اینکه آن اندیشه‌ها نمی‌توانستند از طبقه‌بندی معتقدات دینی مبهم و سنت‌ها مستقل بشوند.

سوم - اینکه آن اندیشه‌های فلسفی یونانی هیچ نقطه اتکایی در باره اوضاع عینی زندگی فراهم نمی‌کردند.

۵ - بازسازی «توحید نظری و عملی در دو عرصه فردی و اجتماعی» توسط پیامبر اسلام و قرآن در به صورت ذیل به انجام رسید. از آنجائیکه در رویکرد منطقی و فلسفی ارسطویی در چارچوب ذهن آئینه‌ای، از اول از ذهن در تکوین فکر شروع می‌کردند و علم و اندیشه را در چارچوب تصور و تصدیق بدیهی و نظری

۴ - محمد اقبال لاهوری در راستای تبیین هدف بعثت پیامبر اسلام در چارچوب «توحید عقل و عدل در فرد و اجتماع» معتقد به رویکرد پیامبر اسلام و قرآن در کادر «توحید دو مؤلفه‌ای نظری و عملی می‌باشد». بدین ترتیب که پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی در شرایطی مبعوث گردید که «دستاوردهای توحیدی انبیاء ابراهیمی پیش از خود به علت تحریفات بعدی دچار تحریف و شرک در عرصه‌های نظری و عملی شده بودند» بنابراین در راستای «توحید عقل و عدل در فرد و اجتماع بود که پیامبر اسلام مجبور بود تا به شرک‌زدائی نظری و عملی توحید به ارث رسیده از انبیاء ابراهیمی بکند» و در عرصه شرک‌زدائی از توحید نظری قرن هفتم میلادی بود که طبق گفته اقبال، «پیامبر اسلام در چارچوب ایجابی گفتمان توحیدی به مبارزه نظری با فرهنگ یونانی حاکم بر اندیشه بشر در آن زمان و در آن قرن پرداخت.»

«شک نیست که جهان قدیم در زمانی که انسان در مقایسه با حال حاضر حالت بدوی داشت و کمابیش تحت فرمان تلقین بود، چند دستگاه بزرگ فلسفی ایجاد کرده بود، ولی نباید فراموش کنیم که این دستگاه‌سازی در جهان قدیم کار اندیشه مجرد بوده که نمی‌توانسته است از طبقه‌بندی معتقدات دینی مبهم و سنت‌ها آن سوتر رود و هیچ نقطه اتکائی در باره اوضاع عینی زندگی برای ما فراهم نمی‌آورد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۳۷ - سطر ۸ به بعد).

آنچه از اندیشه محمد اقبال در عبارات فوق قابل فهم است اینکه:

اولاً در زمان بعثت پیامبر اسلام اندیشه‌های فلسفی یونانی بر ذهن بشر حکومت می‌کرده است.

تعریف می‌کردند، در رویکرد قرآن و پیامبر اسلام در آن زمان در عرصه دستیابی به توحید نظری یک تحول عظیم صورت گرفت به این صورت که به جای «تقدم ذهن بر عین در عرصه اندیشه، به تقدم عمل بر اندیشه قائل شدند.»

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...» - بر آنچه که علم و آگاهی ندارید، عمل نکنید» (سوره اسراء - آیه ۳۶).

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» - ای پیامبر با حکمت مردم را دعوت کن و با آنان با اخلاق نیکو مجادله بکن» (سوره نحل - آیه ۱۲۵).

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» - کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام بدهند پاداش آنها تباه نخواهد شد» (سوره کهف - آیه ۳۰).

«أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ - لِيَوْمٍ عَظِيمٍ - يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ - كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينٍ - وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ - كِتَابٌ مَرْقُومٌ - وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ - الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ - وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ - إِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ - كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» - آیا این‌ها فکر نمی‌کنند که برای روز بزرگی برانگیخته می‌شوند؟ آن روزی که مردم برای حق به پا می‌خیزند. همانا نوشته فاجران در سجین است نوشته‌ای روشن و بی‌ابهام وای در این روز بر مکذبین، تکذیب نمی‌کنند این را مگر متجاوزین گناهکار آن وقتی که می‌گویند این‌ها افسانه‌هایی هستند که گذشتگان گفته‌اند. بس کن آنچه عمل کرده‌اند بر روی دل‌های نهار زنگار آورده است» (سوره مطففین - آیات ۴ - ۱۴).

«...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ...» - قیامت روزی است انسان آنچه عمل با دو دست خویش در دنیا انجام داده است می‌بیند» (سوره نباء - آیه ۴۰).

«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى» - آن روز عمل انسان به او یادآور می‌شود» (سوره نازعات - آیه ۳۵).

و از اینجا بود که در رویکرد قرآن برعکس رویکرد ارسطویی (که اندیشه کلید اندیشه بود) «عمل کلید و معیار اندیشه قرار گرفت» یعنی در برابر «منطق قیاسی ارسطویی، قرآن بر منطق تجربی و عملی (چه در عرصه مطالعه طبیعت و چه در عرصه مطالعه تاریخ و چه در عرصه مطالعه انفسی توسط تجربه دینی و چه در عرصه اندیشه و تفکر) تکیه کرد» و رسماً اعلام کرد که هیچ اندیشه انسان از بیرون و عالم مثل (آنچنانکه افلاطون می‌گوید) به همراه نمی‌آورد و تمامی معرفت‌ها و اندیشه‌ها در این جهان حاصل می‌کنند.

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» - خداوند شما را از شکم‌های مادران‌تان در شرایطی بیرون آورد که شما فاقد هر گونه علو و شناخت و دانستن بودید و از بعد از تولد است که شما توسط سمع و بصره و افئده در این جهان دارای شناخت می‌شوید» (سوره نحل - آیه ۷۸).

باری، آنچنانکه از این آیه به وضوح روشن است «در عرصه شناخت انسان برعکس رویکرد ارسطویی، حس یا حواس انسان بر شناخت ذهنی تقدم دارد» به عبارت دیگر «حس بر عقل مقدم است» و آنچه که از «حس به عقل می‌رسد، عقل روی آنها تجزیه و تحلیل و انتزاع و ترکیب انجام می‌دهد» و می‌تواند به دستاوردهای شناختی دست پیدا کند، بنابراین در رویکرد قرآن برخلاف رویکرد ارسطو «با عمل و تجربه انفسی و آفاقی است که دانش و شناخت برای انسان حاصل می‌شود» و باز در این رابطه بود که برخلاف رویکرد ارسطو که «صحت و سقم اندیشه‌ها را توسط اندیشه‌ها می‌سنجید و اندیشه را کلید اندیشه می‌دانست، در رویکرد قرآن عمل را معیار صحت و سقم و سنجش اندیشه مطرح کرد» و از همه مهمتر اینکه در «رویکرد قرآن، همراه

بنابراین در رویکرد قرآن «ایمان و شناخت تنها در بستر عمل حاصل می‌شود، نه در ذهن و زبان» و از همه مهمتر اینکه در رویکرد قرآن «انسان تنها در بستر عمل است که تکامل پیدا می‌کند نه در بستر نظر» آنچنانکه ارسطو می‌گوید.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ - به تحقیق انسان را در سختی‌ها آفریدیم» (سوره بلد - آیه ۴).

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ - ای انسان همانا تو در سختی‌های بسیار به سوی پروردگارت تا مرحله ملاقات (پروردگارت) در حرکت می‌باشی» (سوره انشقاق - آیه ۶). ❏

ادامه دارد

با تغییر جهان و جامعه و طبیعت و خود انسان توسط تجربه دینی و کار و مبارزه اجتماعی است که شناخت آفاق و انفس ممکن می‌باشد؛ به عبارت دیگر در رویکرد قرآن «تغییر خود و طبیعت و جامعه (توسط کار و مبارزه و تجربه دینی) برای شناختن است و شناختن برای تغییر در سه مؤلفه انفس و آفاق و جامعه می‌باشد.» پس بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه گرفت که قرآن برعکس رویکرد ارسطو و افلاطون به «جنبه حرکت و تغییر در آفاق و انفس و جامعه توجه دارد.»

بنابراین در این رابطه است که در «رویکرد قرآن، شناخت انفس و آفاق و جامعه از راه عمل و تغییر حاصل می‌شود» و بدون «تغییر و عمل و کار و تجربه دینی انفسی امکان شناخت آفاق و انفس و جامعه برای ما به وجود نمی‌آید» و از اینجا بود که پیامبر اسلام مسلمان را این چنین تعریف می‌کرد:

«من أصبح لا يهتم بأمور المسلمين فليس بمسلم - هر که روزی را بگذارد بی‌آنکه در کار مسلمانان کوششی نکرده باشد مسلمان نیست.»

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ - ای پیامبر اعراب به تو گفتند ایمان آوردیم، به آنها بگو ایمان نیاوردید، بلکه اسلام آوردید، چراکه هنوز ایمان وارد قلب‌های شما نشده است؛ و اگر فرمانبرید خدا و رسولش توسط اعمالتان، از اعمال شما نگهداری می‌کند چراکه خداوند غفور و رحیم است به درستی که اسلام شما زمانی بدل به ایمان می‌شود که ایمان به خدا و رسولش بیاورید و در این ایمان یقین پیدا کنید و با مال و جان‌تان وارد مبارزه فی سبیل الله بشوید در آن صورت شما در ایمان‌تان صادق هستید» (سوره حجرات - آیات ۱۴ و ۱۵).

# مبانی «اخلاق تطبیقی» در رویکرد امام علی

## و راه‌های مقابله نظری با

## «اخلاق انطباقی» و «اخلاق دگماتیستی» حاکم

تنها بی‌نهایت ریاضی و بی‌نهایت فلسفی به خاطر اینکه امری ذهنی می‌باشند تجزیه‌پذیر هستند، البته آن هم در ذهن، اما از آنجائیکه «بی‌نهایت وجودی امری حقیقی و اصیل و واقعی در خارج از ذهن می‌باشد، امکان تجزیه برای آن وجود ندارد». پس کسی که بخواهد بی‌نهایت وجودی را تجزیه کند، آنچنانکه امام علی در اینجا می‌گوید گرفتار ذهن‌گرایی و پندارگرایی می‌شود چرا که خدا را قابل اشاره می‌انگارد و با آن اشاره محدودش می‌سازد و چون معدودها به شمارشش درمی‌آورد (اشاره امام علی در اینجا در ادامه همان موضوع قبلی می‌باشد)، به این ترتیب که تجزیه کردن بی‌نهایت ذهنی (نه بی‌نهایت وجودی) باعث می‌گردد تا او بی‌نهایت ذهنی را محدود و معدود بکند (که البته در تحلیل نهائی همین امر باعث می‌گردد تا فونکسیون این بی‌نهایت ذهنی و معدود و محدود کردن آن، این بشود که کسی که بپرسید او در کجا است؟ در چیزش درآورد و آن که گوید خداوند فراز چه چیزی است؟ دیگر جای‌ها را از او خالی دارد، در صورتی که هستی او را هیچ رویدادی سبقت نگرفته و نیستی بر هستی‌اش تقدم نداشته است. (اشاره امام علی در اینجا به آن است که محدود و معدود کردن بی‌نهایت وجودی باعث

توجه داشته باشیم که تفاوت بین تجربه باطنی عرفان کلاسیک صوفیانه گذشته با عرفان قرآن، نهج‌البلاغه، اقبال و شریعتی در این است که «در عرفان کلاسیک، گذشته خداوند آنقدر بزرگ است و در عوض انسان آنچنان کوچک است که راهی جز فناء فی الله برای تکامل و شدن اگزیستانسی انسان وجود ندارد» اما برعکس، در عرفان قرآن و نهج‌البلاغه و اقبال و شریعتی (به جای اینکه مانند عرفان کلاسیک گذشته انسان با فناء فی الله خدائی بشود، خداوند از طریق دیالکتیک بین انسان و خدا در بستر تجربه دینی انفسی و آفاقی می‌آید، در انسان و انسانی می‌شود و البته در ادامه همین «انسانی شدن خداوند در درون عارف تطبیقی است که عارف تطبیقی صفات خود را از دست می‌دهد و صفات خدائی را جایگزین صفات انسانی خودش می‌کند» و همچنین از این طریق است که «عارف تطبیقی به نفی صفات از خداوند می‌رسد») چون هر صفتی گواه آن است که با موصوف دو تا است، (به عبارت دیگر چون هر صفتی به دوگانگی با موصوفش گواه است، خود این موضوع نشان دهنده آن است که از نظر امام علی در عرصه شدن اگزیستانسی و وجودی، «بانهایت در بستر تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی، اگر بانهایت صفات خدائی پیدا نکند و بخواهد با همان صفات گذشته به شدن دیالکتیکی خودش ادامه بدهد، خود این امر باعث می‌گردد تا همین دوگانگی صفت بین بانهایت و بی‌نهایت، پروسس رشد و تکامل عارف تطبیقی را به بن بست بکشاند») و هر موصوف نشان دهد که از صفت جداست (نکته مهمی که در اینجا امام علی به آن تکیه می‌کند، این که دوگانگی در صفت بین بانهایت و بی‌نهایت باعث الینه یا «ناخودی» برای سالک می‌شود و خود سالک نسبت به صفات نهادینه خودش بیگانه می‌گردد) آن کس که خداوند سبحان را با صفتی همراه کند او را با قرینی پیوسته و دوئی در یگانگی خداوند درآورده است و باعث می‌شود تا وجود نامتناهی را تجزیه و جزء و جزء بکند (اشاره امام علی در اینجا به این امر است که در عرصه پیوند وجودی بین بانهایت و بی‌نهایت، اگر بانهایت صفات خدائی را جایگزین صفات خودش نکند همین «حفظ صفات فردی خودش باعث می‌شود که توحید و تصدیق و اخلاص او هم به چالش کشیده شود») که البته پندار تجزیه بی‌نهایت نشان نادانی است (چراکه «بی‌نهایت وجودی تجزیه‌پذیر نیست» در صورتی که



محدود و معدود شدن جهان بینی سالک و عارف در عرصه تبیین وجود و جهان می‌شود) او با همه وجود است، بدون پیوستگی و غیر از همه وجود است بدون دوری و گسیختگی، فاعل وجود است بدون وسیلت و دارای بینائی مطلق است، بی‌احتیاج به دیدگاهی از مخلوقاتش و بی‌نیاز از دمسازی می‌باشد تا از جدایی‌اش وحشتی بر او عارض بشود؛ به بیان دیگر خداوند با همه چیز هست ولی نه به این نحو که جفت و قرین چیزی واقع بشود و در نتیجه آن چیز نیز قرین و همدوش او باشد و مغایر با همه چیز است و عین اشیاء نیست، ولی نه به این وجه که از اشیاء جدا باشد و وجود اشیاء مرزی برای ذات او محسوب بشود (در این قسمت امام علی به تبیین پارادوکس پیچیده «پیوند بی‌نهایت وجودی با هستی و جهان واقعی خارج از ذهن می‌پردازد»).

باری، آنچه که از عبارات فوق بخشی از خطبه یکم نهج البلاغه می‌توان فهمید اینک:

یکم - در عبارات فوق کاملاً مشخص است که «دیدگاه امام علی در عرصه پیوند بی‌نهایت وجودی با هستی، صورت حلولی ندارد» و تمام تأکید امام علی در عبارات فوق بیش از هر چیز در راستای «فاصله با رویکرد حلولی در پیوند بین بی‌نهایت با وجود می‌باشد». قابل ذکر است که در میان فلاسفه بزرگ تاریخ بشر، بیش از همه «هگل دارای رویکرد حلولی به جهان بوده است». چرا که هگل بر این باور بوده است که «خداوند ذاتی به جز این عالم ندارد و اصلاً خداوند خود همین عالم می‌باشد که توانسته است به تدریج در بستر پروسس تاریخی صورت این عالم پیدا کند» اما آنچنانکه از عبارات فوق امام علی (در خطبه یکم نهج البلاغه) به وضوح مشخص است، امام علی در عین حالی (که مانند اقبال لاهوری) به «خداوند در پیوند با وجود اعتقاد دارد» اما «پیوند خداوند با وجود را به صورت حلولی مانند هگل نمی‌شناسد» و لذا در این رابطه است که امام علی در خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه می‌فرماید:

«...لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِجٍ وَلَا عَنْهَا بَخَارِجٌ... - نه در اشیاء داخل است و نه از آنها خارج» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۸۶ - ص ۲۷۴ سطر ۸).

و همچنین در خطبه ۱۵۲ می‌گوید:

«لَا يَتَفَرِّقُ آلَهُ وَالشَّاهِدَ لَا بِمَمَاسَّةٍ وَالْبَائِنَ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ وَالظَّاهِرَ لَا بِرُؤْيِيٍّ وَالْبَاطِنَ لَا بِلَطَافَةٍ بَانَ مِنْ

الأشياء بالقهر لها وَ الْقَدْرَةَ عَلَيْهَا وَ بَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَ الرَّجُوعِ إِلَيْهِ... - او شاهد و حاضر است، نه با چسبیدن جسمانی و دوری از اشیاء، بدون برقراری فاصله. آشکار است نه قابل دیدن با چشم سر و مخفی است نه از جهت ظرافت و رقت وجود. دور از اشیاء است نه از طریق ایجاد فاصله، بلکه به جهت غلبه و پیروزی مطلق بر آنها؛ و اشیاء از او دورند به جهت خضوع و تسلیم مطلق و برگشت به سوی او» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۵۲ - ص ۲۱۲ - سطر ۶ به بعد).

بنابراین بدین ترتیب است که در متافیزیک امام علی در نهج البلاغه «خداوند در اشیاء حلول نکرده است زیرا حلول خداوند در اشیاء مستلزم محدودیت شیء حلول کننده و گنجایش‌پذیری اوست» در عین حال خداوند از هیچ چیز هم بیرون نیست زیرا بیرون بودن نیز خود مستلزم نوعی محدودیت است.

دوم - امام علی در عبارات فوق نهج البلاغه (خطبه اول نهج البلاغه) به ما می‌آموزد که جدا کردن خداوند و بی‌نهایت وجود از هستی در صورت گسیختگی و دو چیز کردن جدا از همان امری است که باعث به چالش کشیده شدن «توحید» در هستی می‌شود.

سوم - امام علی در عبارات فوق (خطبه یک نهج البلاغه) به ما می‌آموزد که «تنها با رویکرد اگزیستانسی و وجودی در عرصه تجربه دینی (دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی یا پراکسیس انفسی و پراکسیس آفاقی) است که می‌توان رابطه خداوند یا بی‌نهایت با وجود را فهم کرد» برعکس هگل که معتقد بود که برای «فهم رابطه حلولی خداوند با هستی باید بر درک فلسفی از جهان تکیه کنیم نه درک دینی از جهان». لذا به همین دلیل است که «هگل درک فلسفی از جهان را برتر از درک دینی از جهان می‌داند» و باز در این رابطه است که در تعریف تفاوت بین «متافیزیک هگل» و «متافیزیک امام علی در نهج البلاغه» باید نخست به «مرزبندی درک اگزیستانسی یا وجودی و یا انفسی امام علی از جهان با درک ذهنی و فلسفی هگل از جهان بپردازیم».

پر پیداست که در دستگاه متافیزیک امام علی در نهج البلاغه جایگزین کردن «درک ذهنی فلسفی از جهان به جای درک تجربی و انفسی از جهان، حداقل فونکسیون‌ی که دارد این

است که دیگر عرصه برای پیوند بانهایت در دامن بی‌نهایت وجودی جهت تعالی (و به قول امام علی سیر وجودی از معرفت به تصدیق و از تصدیق به توحید و از توحید به اخلاص) وجود نخواهد داشت.»

چو خود را در کنار خود کشیدم

به نور تو مقام خویش دیدم

درین دیر از نوای صبحگاهی

جهان عشق و مستی آفریدم

کلیات اقبال - ارمغان حجاز - ص ۴۴۹ - ۱۲ و ۱۳

چهارم - امام علی در عبارات فوق در نهج‌البلاغه (خطبه اول نهج‌البلاغه) بر این باور است که «شناخت خداوند و شناخت جهان خارج و شناخت انسان باید بر پایه درک اگزیستانسی و انفسی و یا پراکسیس تجربه دینی انجام بگیرد، نه بر پایه درک فلسفی از جهان» آنچنانکه هگل می‌گوید.

کسی کو فاش دید اسرار جان را

نه بیند جز بچشم خود جهان را

نوائی آفرین در سینه خویش

بهاری می‌توان کردن خزان را

کلیات اقبال - ارمغان حجاز - ص ۴۶۲ - سطر ۳ و ۴

باری، در عبارات فوق (خطبه اول نهج‌البلاغه) امام علی با بیان «اول الدین معرفته» معتقد است که «آغاز دین از خداشناسی صورت می‌گیرد» و دلیل این امر همان است که دین تنها در این صورت است که می‌تواند «بسترساز تجربه دینی انفسی جهت پیوند انسان با خداوند بشود.»

مسلمانی که داند رمز دین را

نساید پیش غیر اله جبین را

اگر گردون به کام او نه گردد

بکام خود به گرداند زمین را

کلیات اقبال - ارمغان حجاز - ص ۴۸۴ - سطر ۱۰ و ۱۱

چیست دین برخاستن از روی خاک

تا زخود آگاه گردد جان پاک

گرچه آدم بر دمید از آب و گل

رنگ و نم چون گل کشید از آب و گل

حیف اگر در آب و گل غلطد مدام

حیف اگر برتر نبرد زین مقام

فصل جاویدنامه - ص ۳۰۴ - سطر ۱۰ به بعد

پنجم - امام علی در عبارات فوق نهج‌البلاغه (خطبه اول نهج‌البلاغه) بزرگ‌ترین موضوعی را که در عرصه خداشناسی به چالش می‌کشد «رویکرد رابطه خداوند یا بی‌نهایت وجودی با جهان به صورت دو موضوع جدا از هم می‌باشد.»

ششم - امام علی در نهج‌البلاغه معتقد است که «بی‌نهایت وجودی یا خداوند و جهان دو موضوع غیر قابل تفکیک می‌باشد» و به همین دلیل در متافیزیک امام علی در نهج‌البلاغه «بیرون از خداوند وجود ندارد» و شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که در متافیزیک امام علی در نهج‌البلاغه، «اصلاً امکان تفکیک طبیعت از ماوراء الطبیعه وجود ندارد». باری، پس از اینکه دریافتیم که:

اولاً در نهج‌البلاغه امام علی «بر نفس (خودی) به عنوان موضوع محوری فلسفه اخلاق تطبیقی تکیه کرده است.»

ثانیاً در عرصه تکامل و شدن نفس یا خودی در فلسفه اخلاق تطبیقی در نهج‌البلاغه، «امام علی بر تجربه دینی انفسی جهت پیوند بانهایت با بی‌نهایت تکیه دارد.»

ثالثاً آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم، برای فهم فلسفه و سیستم اخلاقی تطبیقی مورد نظر امام علی در نهج‌البلاغه باید قبل از هر چیز به «تبیین جهان‌بینی توحیدی» امام علی دست پیدا کنیم. آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که «بدون فهم جهان‌بینی توحیدی امام علی امکان فهم فلسفه اخلاق تطبیقی امام علی در نهج‌البلاغه وجود ندارد.»

بدین خاطر در چارچوب همین «پیوند جهان‌بینی با فلسفه اخلاق است» که «فلسفه اخلاق را در یک تقسیم‌بندی کلی و عام می‌توان به سه دسته بزرگ تقسیم کرد» که عبارتند از:

الف - فلسفه اخلاق تطبیقی.

ب - فلسفه اخلاق انطباقی.

ج - فلسفه اخلاق دگماتیستی. ❑

ادامه دارد

## رویکرد «تطبیق» به عاشورا، رویکرد «انطباقی» به عاشورا و

### رویکرد «دگماتیستی» به عاشورا

این مطلب اضافه کنیم که همین «اسلام روایتی» در بستر تاریخ اسلام «بسترساز ظهور اسلام فقهاتی در تسنن و تشیع بوده است». شاید بهتر باشد که مطلب را این چنین مطرح کنیم که در «پروسه تکوین اسلام فقهاتی در تشیع و تسنن نخست اسلام روایتی شکل گرفت و در ادامه آن بود که با تکوین حوزه‌های فقهاتی از قرن چهارم یعنی چهار صد بعد از پیامبر اسلام و بعد از نزول وحی رفته رفته اسلام فقهاتی در مذهب تسنن و در ادامه آن در تشیع حکومتی یا اسلام زیارتی و اسلام ولایتی و اسلام مداحی‌گری و در تحلیل نهائی اسلام حکومتی شکل گرفتند.»

قابل ذکر است که تا «نیمه دوم قرن اول هجری تلاش تمامی صحابه و در رأس آنها امام علی مقابله با تکوین اسلام روایتی به عنوان یک آلترناتیو در برابر اسلام قرآنی بوده است» و لذا به همین دلیل بوده است که «امام علی که در میان تمام صحابه پیامبر نسبت به طرح احادیث و روایت‌های پیامبر اسلام از صلاحیت بالاتری برخوردار بوده است در

۳- اگرچه به لحاظ تاریخی قدیمی‌ترین کتاب در باب عاشورا کتاب «مقتل الحسین ابو مخنف» (ابی مخنف و لوط بن یحیی) می‌باشد که در قرن دوم می‌زیسته است و کمتر از ۱۵۰ سال با عاشورا فاصله زمانی داشته است ولی متأسفانه کتاب «مقتل الحسین ابو مخنف» یا «لوط بن یحیی» در زمان ما به طور کامل و به صورت کتاب مستقل در دست نیست ولی بدون تردید این کتاب در آغاز قرن چهارم در نزد ابوجعفر محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ طبری (متوفای ۳۱۰ هجری) وجود داشته است و طبری در جلد چهارم تاریخ خودش که در باب واقعه عاشورای حسینی نوشته است آنچنانکه خودش اعلام کرده است بر پایه همین تاریخ مقتل الحسین لوط بن یحیی یا ابو مخنف و یا مقتل الحسین هشام بن محمد کلبی نوشته است و البته اخیراً آنچه را که طبری از مقتل الحسین ابو مخنف و هشام بن محمد کلبی نقل کرده است از تاریخ طبری استخراج نموده‌اند و به صورت مقتل الحسین ابی مخنف چاپ کرده‌اند، بنابراین بدون تردید می‌توان دآوری کرد که مقتل ابی مخنف که در نزد طبری بوده است از قدیم‌ترین و معتبرترین منابع تاریخی در موضوع قیام امام حسین به شمار می‌رود و از منابع اصلی تاریخ عاشورا است.

۴- از آنجائیکه در نگاه اول مرز بین رویکرد دگماتیستی به عاشورا با دو رویکرد انطباقی و تطبیقی به عاشورا در این است که در رویکرد دگماتیستی به عاشورا منبع تحقیق و شناخت آنها «روایات جعلی و غیر جعلی می‌باشد» برعکس دو رویکرد انطباقی و تطبیقی که «منابع اولیه شناخت و تحقق آنها خود تاریخ واقعه و حادثه عاشورا می‌باشد» در نتیجه همین «تفاوت در منابع شناخت» باعث گشته است که در طول ۱۳/۵ قرن پسا وقوع عاشورای امام حسین بتوانیم تمامی طرفداران رویکرد دگماتیستی به عاشورای امام حسین را همان «طرفداران اسلام روایتی» تحلیل نمائیم که البته از آغاز الی الان «اسلام روایتی به عنوان آلترناتیو ارتجاعی و دگماتیست اسلام قرآنی و اسلام تاریخی و اسلام انطباقی و اسلام تطبیقی بوده است». بر

کل نهج‌البلاغه تنها یازده حدیث از پیامبر اسلام نقل می‌کند» و این در شرایطی است که بلافاصله پس از وفات پیامبر اسلام «تنها ماشین روایت‌سازی اتوماتیک ابوهریره چهار صد هزار روایت جعلی از پیامبر اسلام وارد بازار آلترناتیوسازی علیه قرآن کرد». بطوریکه اگر پیغمبر اسلام شب و روز می‌خواست تنها برای همه روایت‌های جعلی ابوهریره حدیث بگوید باید هزار سال عمر می‌کرد و البته این در برابر چهار صد هزار حدیث جعلی ابوهریره تنها در دهه اول پسا وفات پیامبر اسلام بود و از آنجائیکه تا زمان عثمان و در دوران خلافت شیخین «قرآن هنوز به صورت کتاب واحد تکثیر شده مسطور در نیامده بود» و قرآن به صورت آیات در ذهن‌ها اصحاب پیامبر بود، همین امر باعث گردید که بزرگترین بحران نظری حرکت پیامبر اسلام در فرایند پسا وفات پیامبر اسلام «بحران ظهور هیولای اسلام روایتی بشود که به صورت فراگیر اسلام قرآنی را به چالش کشیده بود» و در مقابله با ظهور هیولای «اسلام روایتی بود که صحابه پیامبر با روش‌های مختلفی با این هیولای روایتی برخورد می‌کردند که در رأس همه آنها امام علی قرار داشت» که در طول مدت ۲۵ سال سکوت خودش در برابر خلافت شیخین و عثمان تمام تلاشش را در مرحله اول «در راستای جمع‌آوری قرآن و مسطور کردن قرآن به صورت کتاب واحد و انتشار قرآن به صورت یک کتاب واحد در سراسر جوامع امپراطوری تازه شکل یافته مسلمانان در جهان بود» و دلیل این امر همان بود که امام علی به درستی دریافته بود که:

اولاً وجود قرآن در ذهن‌های صحابه و یاران پیامبر اسلام با کشته و وفات آنها باعث اختلال در انتقال قرآن به صورت ذهن به ذهن می‌گردد. نباید فراموش کنیم که در درازمدت خود همین تنوع اذهان در حفظ و انتقال قرآن باعث دخالت ذهن‌های افراد در خود مجموعه قرآن می‌شد مضافاً اینکه از آنجائیکه به لحاظ صرف و نحوی زبان عربی حتی آیات مکتوب شده توسط کاتبین وحی فارغ از اعراب و حرکت و حتی نقطه بودند خود همین موضوع هم بسترساز دخالت رأی افراد در جمع‌آوری

واقعی قرآن شده بود و بدین ترتیب بود که بزرگترین «دستاورد دوران ۲۵ سال سکوت امام علی جمع‌آوری و واحد کردن قرآن نهائی در میان قرآن‌های متعدد آن زمان و تکثیر آنها در جوامع مسلمین بود» که البته امام علی در نهایت این امر پس از ۱۵ سال تلاش بالاخره توانست در دوران عثمان به این موفقیت بزرگ دست پیدا کند. البته خود این کار امام علی در جمع‌آوری و مکتوب کردن و واحد کردن قرآن‌های موجود و تکثیر آنها منتهای آنکه باعث ماندگاری قرآن و اسلام پیامبر گردید و منتهای اینکه باعث مقابله با تفرقه مسلمانان در خصوص خود قرآن شد، اهمیت مهم دیگری که این کار امام علی مقابله آلترناتیوی با اسلام روایتی بود که در قرن اول و دوم هجری «اسلام روایتی جلوتر از اسلام قرآنی به صورت یک هیولائی رشد کرده بود» و البته با ظهور خوارج در دوران امام علی پس از جنگ صفین بود که همین «اسلام روایتی به اسلام فقهاتی هم استحاله پیدا کرد» و خوارج اولین گروهی بودند که در عرصه تاریخ اسلام، «اسلام روایتی را بدل به اسلام فقهاتی کردند» و توسط همین اسلام فقهاتی بود که «خوارج فرمان تکفیر و کشتن امام علی صادر کردند». بدین خاطر در همین رابطه بود که امام علی در سفارش خود به ابن عباس جهت مذاکره با خوارج فرمود: «با حدیث و قرآن با آنها جدال نظری نکن بلکه تنها با تاریخ و مصداق انسانی - اجتماعی خود اصحاب پیامبر با آنها برخورد کن.»

باری بدین ترتیب بود که از نیمه دوم قرن اول هجری رفته رفته روند «استحاله اسلام روایتی به اسلام فقهاتی شکل گرفت» و همین امر باعث به «محاق رفتن اسلام قرآنی شد». نباید فراموش کنیم که بزرگترین عاملی که باعث گردید تا امام علی در طول ۲۵ سال دوران سکوتش حتی به تألیف یک کتاب نپردازد (و همین کتاب نهج‌البلاغه امام علی در چهار قرن بعد از امام علی توسط سید رضی تدوین شده است و قبل از سید رضی این همه خطبه و نامه و کلام امام در اذهان طرفداران امام علی بوده است و در مدت چهار قرن این خطبه‌ها و نامه و کلمات امام علی انتقال ذهن به ذهن داشته است)



همان مقابله امام علی با اسلام روایتی و اسلام فقاهتی بود.

یادمان باشد که خود سیره‌نویسی یا تاریخ‌نویسی در اسلام که توسط ابن هشام و غیره انجام گرفت از اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم تکوین پیدا کرده است؛ و مدت نزدیک به ۱۵۰ سال پس از وفات پیامبر اسلام اصلاً تاریخ‌نویسی وجود نداشته است و حداقل تاریخ نزدیک به پیامبر اسلام ۱۵۰ سال بعد از پیامبر می‌باشد؛ که «خود این فاصله تاریخ‌نویسی در اسلام هم باعث گردید تا انتقال تاریخ حرکت پیامبر اسلام و اصحاب از امام علی تا امام حسین به صورت روایت‌سازی شکل پیدا کند» که خود همین موضوع نشان دهنده اوج فاجعه می‌باشد. چراکه «جانشین شدن روایت‌سازی به جای تاریخ اولین تأثیری که داشت ظهور هیولای رویکرد دگماتیست در همه عرصه‌ها از اسلام دگماتیستی تا عاشورای دگماتیستی بود» و البته «سنتز این فاجعه آن بود که برعکس تاریخ روایت به موضوع هر چند هم که انحرافی و جعلی بود تقدس می‌داد» و صد البته «همین تقدس بخشی یک سویه روایت عامل ظهور دگماتیست می‌گردید» و مع الوصف بدین ترتیب بود که در خصوص «عاشورا هم از قرن هفتم توسط سید بن طاووس و همفکران آنها تاریخ عاشورا صورت روایتی و غیر تاریخی پیدا کرد». هر چند که قبل از آن ماشین روایت‌سازی در باب عاشورا توسط راویان دگماتیستی رویکرد عاشورای تاریخی ابتدا توسط ابو مخنف یا لوط بن یحیی در قرن دوم هجری یعنی بیش از یک قرن پسا واقعه کربلا تحت عنوان مقتل الحسین شکل گرفته بود ولی تاریخ مقتل الحسین ابو مخنف بنابه دلایلی که بر ما معلول نیست ماندگار نشد و امروز در دست ما قرار ندارد.

خوشبختانه با «ظهور طبری در قرن چهارم که هم سنی بود و هم ایرانی خلاء تاریخی فوق پر شد و او نزدیک به یک قرن بعد از ابو مخنف در تدوین جلد چهارم تاریخ خود توانست عاشورای تاریخی را جایگزین عاشورای روایتی بکند» که الی الان تاریخ او منبع اصلی عاشورای تاریخی برای ما می‌باشد. بدین خاطر بدین ترتیب است

که باید عنایت داشته باشیم که «عامل تکوین رویکرد دگماتیستی به عاشورا در بیش از هزار سال گذشته پسا واقعه عاشورا جایگزین شدن عاشورای روایتی به جای عاشورای تاریخی بوده است» و تا «زمانیکه عاشورای تاریخی جایگزین عاشورای روایتی نشود امکان به چالش کشیدن رویکرد دگماتیستی به عاشورا وجود ندارد» و لذا در این رابطه بود که در سال ۱۳۴۹ پس از انتشار کتاب «شهید جاوید» نعمت الله صالحی نجف آبادی بزرگ‌ترین چالش تاریخی (بین رویکرد دگماتیستی به عاشورا و رویکرد انطباقی به عاشورا) در حوزه‌های فقاهتی شیعه داخل کشور به وجود آمد و دلیل این امر همان بود که «صالحی نجف آبادی از درون حوزه‌های فقاهتی شیعه سنت‌شکنی کرد» و در تحلیل عاشورا (برعکس گذشته حوزه‌های فقاهتی شیعه که در چارچوب رویکرد دگماتیستی به عاشورا بر عاشورای روایتی تکیه می‌کردند) او «به جای عاشورای روایتی بر عاشورای تاریخی تکیه کرد». البته نکته‌ای که ذکر آن در اینجا ضرورت دارد اینکه مطابق آنچه که فوقاً مطرح کردیم «برای تکیه بر عاشورای تاریخی در این شرایط باید از تاریخ طبری شروع بکنیم، چراکه در زمان ما نزدیک‌ترین کتاب تاریخ به واقعه عاشورای امام حسین تاریخ طبری می‌باشد.»

باری همین رویکرد انطباقی و تاریخی صالحی نجف آبادی به عاشورا باعث گردید که در طول نیم قرنی که از انتشار کتاب «شهید جاوید» او می‌گذرد «موضوع کتاب شهید جاوید صالحی نجف آبادی هنوز زنده باشد» و تا کنون بیش از ۲۰ کتاب توسط طرفداران رویکرد دگماتیستی عاشورا بر علیه این کتاب نوشته شده است؛ و هزار البته «دلیل این امر هم بازگشت پیدا می‌کند به جایگاه عاشورا در هویت شیعه فقاهتی و شیعه حکومتی و شیعه روایتی و شیعه سنتی» که اگر بخواهیم در این رابطه دآوری نهائی بکنیم باید بگوئیم «تمامی هویت شیعه فقاهتی و شیعه سنتی و شیعه حکومتی ریشه در عاشورا و عید غدیر دارد» و به «چالش کشیده شدن این دو مؤلفه به معنای به چالش کشیدن کل هویت شیعه



سنتی و فقهاتی و حکومتی و زیارتی می‌باشد.»

نباید فراموش کنیم که در «بین این دو مؤلفه موضوع عاشورا نقش محوری دارد» بنابراین بدین ترتیب است که از دوران آل بویه یعنی قرن چهارم هجری که شیعه سنتی و شیعه فقهاتی و شیعه روایتی و شیعه حکومتی توسط شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی تکوین پیدا کرد، «عاشورا به صورت روایتی و حکومتی و فقهاتی نهادینه شد» و حکومت آل بویه برای «نهادینه کردن قدرت خود در مقابله با بنی‌عباس در چارچوب شیعه به این مهم دست پیدا کردند»، بدین ترتیب بود که از «زمان آل بویه در قرن چهارم هجری موضوع عاشورا به عنوان کلید رمز بازسازی اسلام شیعی در آمد» به عبارت دیگر از زمان آل بویه الی الان «لازمه هر گونه تحول و بازسازی شیعه فقهاتی و شیعه روایتی و شیعه حکومتی و شیعه زیارتی و شیعه مداحی‌گری در گرو بازسازی رویکرد به عاشورا می‌باشد» و به بیان دیگر در «جامعه امروز ایران بدون بازسازی رویکرد به عاشورا هرگز نمی‌توانیم به بازسازی اسلام دست پیدا کنیم» و این «موضوع مهم ترسیم‌کننده تفاوت راه شریعتی با راه اقبال می‌باشد» چراکه معلم کبیرمان شریعتی از آغاز به این حقیقت واقف شده بود که «بدون بازسازی رویکرد به عاشورا امکان بازسازی اسلام در جوامع شیعه وجود ندارد» و البته در چارچوب همین تحلیل بود که شریعتی در طول ۵ سال جنبش روشنگری ارشاد خود (سال ۴۷ تا ۵۱) بیشترین تکیه نظری خودش بر همین «تحول رویکرد به عاشورا گذاشت». کتاب‌ها و کنفرانس‌های شریعتی در این رابطه عبارتند از: علی حقیقتی بر گونه اساطیر، امت و امامت، علی حیات بارورش پس از مرگ، علی تنهاست، حسین وارث آدم، شهادت، پس از شهادت، تشیع علوی و تشیع صفوی، مسئولیت شیعه بودن، نقش انقلابی یاد و یادآوران، زیباترین روح پرستنده، شیعه یک حزب تمام، قاسطین، مارقین و ناکثین، حر، انتظار مکتب اعتراض و غیره می‌باشند.

باری بدین ترتیب است که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ادامه حرکت ۴۳ سال گذشته خود

باید عنایت داشته باشند که هر گز و هرگز در جامعه امروز ایران بدون تحول و بازسازی رویکرد به عاشورا نمی‌توانند به بازسازی اسلام جهت تحول فرهنگی دست پیدا کنند» و در رابطه با تحول در رویکرد به عاشورا است که «پیشگامان باید رویکرد دگماتیستی به عاشورا را به چالش بکشند». پر یی‌داست که آنچنانکه فوقا هم مطرح کردیم «تنها مسیر به چالش کشیدن رویکرد روایتی و یا دگماتیستی به عاشورا در گرو جایگزین کردن رویکرد تاریخی به جای رویکرد روایتی می‌باشد». بر این مطلب اضافه کنیم که بدون تردید از آنجائیکه «شیعه سنتی و شیعه فقهاتی و شیعه حکومتی و شیعه زیارتی و شیعه ولایتی حیات نظری و هویتی و تاریخی خودش را در گرو حفظ رویکرد دگماتیستی به عاشورا توسط عاشورای روایتی می‌دانند، مبارزه نظری با رویکرد دگماتیستی به عاشورا توسط جایگزین کردن رویکرد انطباقی و رویکرد تطبیقی کاری به غایت مشکل می‌باشد» و مع الوصف به این دلیل بوده است که از سال ۴۹ که نعمت الله صالحی نجف آبادی توسط کتاب «شهید جاوید» تلاش کرد تا رویکرد انطباقی به عاشورا را از درون حوزه‌های ارتجاعی فقهاتی جایگزین رویکرد دگماتیست حوزه‌های فقهاتی بکند «جنگ نظری درون حوزه‌های فقهاتی بین جناح منتظری که از رویکرد انطباقی صالحی نجف آبادی دفاع می‌کردند و جناح راست درون حوزه فقهاتی الی الان به شدت ادامه داشته است.» ❏

ادامه دارد

